





# با کلستون زن روز باشید

سری کامل رنگهای کلستون که از طبیعت الهام میگیرد مجموعه ای بی نظیر از روشنترین تا تیره ترین رنگهای مد روز است .  
 کلستون دارای ماده تقویتی کلستین است که بموی شما لطافت و شفافیت طبیعی می بخشد .  
 برای خانمهایی که طرفدار رنگهای قرمز مد روز هستند ، کلستون قدرت در آرنک اختصاصی قرمز .



WELLA **مد و طبیعت با ورا** تهران **فارما**



## رُب گوجه فرنگی شهید ساز

رُب گوجه فرنگی شهید ساز  
 انواع کمپوت و کنسرو ، مر برای به ، مر برای هویج شهید ساز با مهر استاندارد  
 محصولات کارخانجات غذایی شهید ساز وابسته به  
 سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران



تمایز شهید ساز بر محصولات مشابه بخاطر منافع عموم و ایجاد رقابت برای سالم سازی تغذیه ملی است.

مرکز فروش: تهران خیابان تخت جمشید شماره ۲۳۵ تلفن ۸۲۰۰۷۱ تا ۸۲۳۸۵۸

**خشکشوئی ایران ناس**  
شستشوی موقت  
متری ۴ تومان فرش،  
مبل، تشک اتومبیل  
۲۲۷۰۴۱

**فال مخصوص**  
تلفن ۸۳۲۵۵۷

**شبانه روزی**  
تعمیر و نصب شولفاژ، کولر،  
ترکیدگی لوله - لوله باز کنی تلفن  
۷۶۷۳۷۲ - ۷۶۷۳۷۱



**شرکت آمریکن**  
کلینر هوم سرویس  
خشکشوئی موقت -  
میلان - فرش - پرده  
بادستگاه بخار و اکس  
پارکت موزائیک مکالئوم  
در محل  
۷۵۳۸۸۵ - ۷۵۳۸۷۳  
۷۶۹۹۰۳

**پانسیون شبانه روزی**  
کودک مامک  
تهران پارس ۷۸۱۷۱۸

نقاشی، موقت،  
کاغذ دیواری خیلی فوری  
ایران دکور ۶۳۸۱۳



شرکت آمریکن سرتفاید  
باوجوداری از نیم قرن تجربه  
و تکنیک پرترا آمریکایی میلان  
فرش، موقت و پرده رادرمحل  
خشکشوئی میساید، تلفنهای رزرو  
۷۵۴۸۱۲ - ۷۵۴۸۴۹۶

**فردبار**  
کل بار و باره منزل و در شهر تهران  
تلفنهای: ۵۴۵۵۵۵  
۵۴۵۵۵۷ ۵۴۵۵۵۶

**سازمان مسکن پارس**  
مکز ۸۵۲۸۵۳  
۸۴۸۴۲۴  
۸۵۷۵۸۵  
بخارجیان

**دور اکلین سرویس آمریکا**  
خشکشوئی میلان - موقت - فرش  
و تشک اتومبیل در محل - مطابق با  
آخرین تکنیک متداول در آمریکا  
گزینه بهترین تر ۸۴۵۶۸۳  
۸۴۸۳۹۵ - ۸۴۸۳۹۶  
نمایندگی شیواژ ۳۰۶۰۰  
نمایندگی مشهد ۴۵۲۲۰  
نمایندگی اصفهان ۳۴۱۵۹  
نمایندگی همدان ۷۹۹۰

**شوفاز آلمان**  
سرویس نگهداری ۹۳۲۹۰۱

**آر. یو. انجلیش سرویس**  
انجلیش سرویس  
خشکشوئی موقت  
فرش - میلان - پرده  
و تشک اتومبیل در محل  
۸۵۳۴۰ و ۸۴۳۸۴۵

**کلین سرویس محمودیه**  
نقاشی، کاغذ دیواری،  
موقت، واکس، مکالئوم،  
کفپوش، پرسایانا، انواع  
پرده کرکره، شستشوی فرش،  
موقت، پرده، نصب پرده،  
پولیش سنگ مرمر، نظافت  
ساختمان تلفن دفتر ۲۹۶۱۶۸  
تلفن منزل ۲۶۴۳۳۹

**پارسی کلین**  
خشکشوئی فرش، موقت میلان  
شستشوی انواع کفپوش، شیشه  
اتومبیل و نظافت کلی ساختمان  
۷۶۴۴۳۹، ۷۵۴۴۹۳

**مؤسسه ظفر ZAFAR**  
فصلیترین مرکز آرایش  
تلفنهای: ۲۲۳۸۳۷  
۲۲۷۷۴۶ - ۲۲۸۵۸۹

**وزیری**  
۶۵۸۱۸۸  
۶۵۳۷۴۲  
اجاره بخارجیان، خرید، فروش

**شرکت تعمیر مسکن سلحشور**  
مکز ۸۳۳۷۴ - ۶۶۷۵۵۵  
۶۶۳۰۱۲ - ۶۶۶۹۷۲  
مکز با راه و کماجران با اساتید و مهندسان  
فوق العاده در تعمیر و نگهداری مسکن

**تازه های بازار**  
تلفن ۳۰۵۱۷۵ - ۳۰۱۵۶۸



**شهر موقت**  
لورد رابه، کف پوش، موقت  
نقاشی ساختمان دوخت و  
نصب پرده پارچهای ۳۴۷۸۶۴

**تزیینات به نما**  
کاغذ دیواری - موقت - کفپوش -  
پرده کرکره - پرسایانا در بخشوئی  
تلفن ۷۳۴۴۶۴

**پانسیون بی بی لند**  
زیر نظر پزشک اطفال  
۹۶۷۶۵۶

**نانا کی**  
خشکشوئی موقت مبل  
فرش پرده تشک اتومبیل  
کف سائی و پولیش مرمر موزائیک  
پارکت مکالئوم و نظافت کلی  
تهران ۸۳۳۳۳۳  
کرج ۳۹۷۵

**قالی شوئی شربت اوغلی**  
۹۲۶۱۸۹ - ۷۹۷۱۴۹

**سازمان خشکشوئی میلان ادیب**  
یکدست بل ۱۰۰ تومان  
باضام مل موقت فرش تشک اتومبیل آبارور با دستگاہهای  
تمام اتوماتیک مخصوص آمریکایی در ایران  
تلفنهای ۹۵۵۸۹۵۰ - ۹۵۲۴۵۴ - ۹۵۶۵۶۵

**قالی شوئی ادیب ۹۵۶۵۶۵**  
خشکشوئی میلان اطلس

با بهترین سیستمهای اتوماتیک دنیا بل یکدست ۱۰۰ تومن پرده  
تختی ۹ تومان بااضام فرش موقت تشک اتومبیل - ۹۵۲۴۵۴ - ۹۵۶۵۶۵

**قالی شوئی اطلس**  
تلفنهای ۹۵۲۵۴۶ - ۹۷۵۴۳۰

**گلدن موقت**  
کاغذ دیواری، آینه کاری  
پرده، رنگ، تلفن ۶۴۹۶۳۸

**ساسان تاکسی**  
آیزنهاور - شبانه روزی  
۹۲۷۴۶۰ - ۹۲۳۱۰۲

**تورینگ سرویس**  
شبانه روزی با اتومبیلهای اخیر سیستم  
ایزنهاور خیابان اوستا  
۹۲۵۳۳۲ و ۹۲۶۱۹۷

**قصر تا کسی**  
۸۵۵۱۲۳ - ۸۵۲۹۳۶

**کلین ماسنتر**  
(هوم سرویس)  
تنها مؤسسه مجاز در ایران  
خشکشوئی میلان -  
فرش موقت - تشک  
اتومبیل در محل  
۸۲۸۶۶۶ - ۸۳۳۷۲۷

**خشکشوئی آمریکائی**  
با ۱۰ سال سابقه کاری در  
ایران میلان موقت فرش  
تشک اتومبیل و کلیه نظافت  
ساختمان و شستشو و نصب  
پرده گرانتز و مطمئن تر  
تلفن ۸۵۸۲۰۶

**فرش پروین ۹۲۵۳۹۴**  
بهترین خرید فرش تمام  
لوازم منزل یخچال نفتی  
فروشگاه فرش آسیا  
تلفن ۹۲۵۱۰۲ - ۹۲۲۸۳۲  
خریدار قالی و قالیچه - یخچال  
تلویزیون و وسایل لوکس منزل

**پارتنر کلین**  
خشکشوئی فرش موقت میلان  
موزائیک شیشه پارکت و اتومبیل  
تلفن ۷۶۲۵۰۲

**آناهیتا سرویس**  
بزرگترین خشکشوئی  
میلان فرش موقت پرده  
در محل تعمیر پرده کرکره  
و نصب هر نوع موقت و  
پرده تلفن ۷۳۵۳۰۷

**ایران مسکن**  
گروه مجرب ۳۵ نفری - اجاره  
بخارجیان - شمال شهر - شمولیات  
(خرید و فروش)  
۲۲۰۸۴۴ - ۲۲۰۲۷۲

**مهد کودک و کود گستان فرشتگان**  
مجهز به پزشکی و  
مربیان تعلیم و تربیت  
و تلویزیون مدار بسته  
۶۸۳۹۴۴ و ۴۵ - ۶۸۵۰۷۰

**آمریکن تاکسی**  
شبانه روزی  
۳۳۷۸۲۹ - ۲۳۸۹۴۰  
۲۳۶۹۷۸

**شمیران رزقاکی**  
سرویس شبانه روزی  
۲۷۵۲۵۶ - ۲۷۷۳۸۵

**گالری فرش صفا**  
خریدار بهترین قالی و  
قالیچه کهنه و نو جهت  
صادرات میدان محمدیه  
(خیام) تلفن ۵۲۶۳۹۶

**کلین سرویس پاکزا**  
خشکشوئی فرش - مبل -  
موقت کلیه کفپوشها باواکس با  
آخرین تکنیک در محل تمیز تر و  
ارزانتر بااضام نقاشی ساختمان  
و کلیه تزیینات ۸۵۳۹۹۵

**موندیال سرویس آمریکائی**  
خشکشوئی پرده میلان،  
موقت، فرش، تشک اتومبیل،  
نظافت کلیه ساختمان، پولیش  
هر نوع پارکت، زمین، شیشه  
در محل بهتر و ارزانتر  
۸۵۶۷۹۸

**لیدر هوم آمریکا**  
خشکشوئی میلان، فرش،  
موقت و فروش موقت و  
نصب هر نوع تزیینات منزل  
بهتر و ارزانتر  
۸۵۳۷۸۰ - ۸۵۶۵۳۰

**تزیینات اعرابی**  
نصب کفپوش موقت  
کاغذ دیواری آگوستیک  
پرده و نقاشی ساختمان  
و کارهای تزیینی  
تلفن ۹۵۵۴۴۴

برای تهیه و ام در محل و شهر کلی  
از یکدیگر می توان با تماس بگیرید  
۶۶۰۲۰۰ - ۶۶۶۲۶۳

**نمایشگاه و فروشگاه پرده فروزنده**  
فروشنده بهترین پارچه های استیل، مخمل  
موقت مطابق با آخرین مد های روز  
نمایشگاه پرده فروزنده در خدمت مردم تهران و شهرستانها  
خیابان پهلوی بین اسپارو هتل و یکتوریا ۸۹۵۸۹۳ - ۸۹۴۸۷۷

**رنت هاوس**  
سریعترین مرکز خرید  
فروش و اجاره بخارجیان  
آپارتمان شما را خیلی فوری  
به ایرانی و خارجی اجاره  
میدهم. تلفن ۸۴۳۷۸۹

**با ۳ تومان**  
باروزی ۳ تومان منزل خود را با  
انواع کاغذ دیواری، پرده کرکره،  
موقت و کفپوش تزیین فرمائید.

**تزیینات مارال**  
۶۵۶۴۳۲  
**کانسپین**  
شبانه روزی  
۲۳۸۰۹۰  
۲۳۷۱۱۰

**شرکت پاکراه**  
خشکشوئی، موقت،  
میلان، تشک اتومبیل و  
نظافت کلی ساختمان  
تلفن ۷۹۳۵۳۳

**فرش ایران نوین**  
بهترین خریدار فرشهای صادراتی ۶۵۳۱۹۵

**قالیشوئی زمرد ۹۲۱۷۷۴**

**گالری فرش شایان**  
بهترین خریدار قالی و قالیچه کهنه و نو جهت صادرات  
کاخ بین شاه و شاهرضا ۶۶۱۰۶۹

**قالیشوئی شمس**  
با اصول مذهبی گر میدهد  
۲۳۴۲۸۷ - ۵۹۲۹۴۷

**تعمیرگاه مجاز تلویزیونهای کتی و سایه سفید**  
شآوب لورنس - گروندیک  
بلا پونکت - آنتن رنگی سیاه و سفید  
۳۷۲۵۲۸

**قالی شوئی ایران دویچ**  
در ظرف ۲۴ ساعت  
۳۵۰۵۴۵ - ۳۵۵۱۴۹ - ۳۵۹۵۸۴

سازمان تزییناتی آر کیده  
فروش و نصب انواع کاغذ دیواری و  
موقت و پرده کرکره و پارچه های و  
نقاشی و تعمیرات تلفن ۸۵۲۶۲۵

**لباس عروس**  
و لباس شب از  
پاریس - لندن - رم  
تلفن ۲۷۶۴۹۹

**حلفا تا کسی**  
شبانه روزی تلفنهای:  
۲۳۳۸۰۱  
۲۳۳۰۷۹ - ۲۳۳۰۸۰

**لباس عروس**  
خیابان پهلوی جنب سینما  
اتلانتیک نیش کوچه خورشید

**کلین سرویس ایران**  
خشکشوئی موقت، مبل،  
مکالئوم تزیینات و نقاشی  
ساختمان ۳۴۷۸۶۴

**جنرال کپ**  
تاکسی شبانه روزی  
۸۵۱۸۹۰ - ۸۵۷۲۹۷

**پانسیون شبانه روزی شیرین**

وسیعترین مکان مدرنترین  
پانسیون کودک با همکاری یک  
گروه روانشناس، مربیان تعلیم و  
تربیت، معلم زبان، موسیقی و  
سرویس شبانه روزی آماده  
پذیرش از فرزندان دلنشد شما  
است.  
فرح شمالی خیابان پاییزی مقابل  
بانک ملی، تلفن ۲۳۴۲۲۹

**باروزی ۳ تومان**  
کاغذ دیواری موقت کرکره کفپوش  
تزیینات و نقاشی  
۶۶۱۵۲۴

**سهریور**  
بزرگترین خشکشوئی میلان،  
فرش، موقت، پرده و تعمیر کرکره  
فوری تلفن ۷۳۸۲۲۲

**رایسنون**  
اجاره با پارسی خارجی  
خرید و فروش  
۶۵۵۴۶۶ - ۶۵۵۱۳۷

**تعلیم پیا نوا خصوصی**  
تلفن ۸۵۲۵۷۸

**فال قهوه بانوان**  
۶۳۴۰۹۱

**فال قهوه مادام گیتی**  
(مخصوص بانوان)  
امبریه مختاری کوچه مقابل مطب  
دکتربورمهزکوچه اقبال شماره ۲۱

**فال قهوه**  
مخصوص بانوان با وقت قبلی  
تلفن ۷۶۳۹۸۰

**پاکتان**  
انجام کلیه امور  
نظافتی نقاشی  
ساختمان ۸۲۴۵۸۱  
شستشوی فرش و موقت  
در محل

**دکوراسیون حمید**  
پهلوی، توانیر تلفن ۶۸۴۹۵۴  
قبول سفارش لباس انگلیسی  
دکوراسیون  
حمید  
کاغذ، موقت و کاسی  
حتی جمعه  
سهبهد زاهدی جنب بیمارستان  
آباداتا تلفن ۸۲۶۰۶۶

**پانسیون کودک زهره زینت**  
شبانه روزی تلفن ۸۱۵۰۰۱

**قالیشوئی پاک**  
شستشو با اصول مذهبی  
تعمیر پارکی و بوسیدگی و لکه گیری  
تلفن ۵۵۱۵۰۶

**پانسیون کودک لیلیا**  
شبانه روزی پهلوی مقابل  
کوروش ۸۹۳۳۴۶ - ۸۹۴۸۵۶

تعمیر و نصب  
آبگرمکن نفتی و گازی  
و کولر و شولفاژ با  
نضمین شبانه روزی  
۷۶۷۴۷۳

**مؤسسه آموزش زبان**  
مکز ۷۵۱۷۸۲ - ۷۵۲۳۵۸

# اول شامپو... دوم ولینال



شامپو تمیز میکند اما چربی های لازم و مواد طبیعی را از موی شما میگیرد  
**ولینال** مواد حیاتی و چربی های لازم را به موی شما باز میگرداند  
 و به آن لطافت میبخشد.  
**ولینال** موی شما را جوان نگه میدارد

Wella با طبیعت با Wella

این چند روز را هم...  
 مثل روزهای دیگر، فعال، پرتحرک و  
 مطمئن باشید

بانوار بهداشتی **ماگنولیا ۲۰۰۰**



- بانوار بهداشتی ماگنولیا ۲۰۰۰ تنها بانوار بهداشتی است که طبق نیازهای زن پرتحرک امروزی که نیاز مبرمی به آسایش و اعتماد بنفس دارد در بالاترین استاندارد ساخته و با قیمتی استثنائی عرضه میشود.
- بانوار بهداشتی ماگنولیا ۲۰۰۰ بخاطر کمی حجم قابلیت جذب فراوان خاصیت چسبندگی بیارچه، عدم ایجاد حساسیت و راحتی بی نظیر است.
- بانوار بهداشتی ماگنولیا ۲۰۰۰ فرآورده‌ای تازه از کارخانه های بهداشتی هیدروفیل ایران.



**بانوار بهداشتی ماگنولیا ۲۰۰۰**

در خدمت بهداشت و سلامت بانوان و دوشیزگان

خیابان سوم اسفند - ساختمان هیدروفیل - تلفن: ۴-۳۷۲۱۵۱ - تکرانی ۳۳۶۸





فقط این ایتالیایی  
اینهمه هواخواه دارد

# سیچر

زیبایی، دوام و کاربرد بی نظیر  
در لوازم برقی خانگی سیچر  
اطوبخاری سیچر  
اطوی خشک سیچر  
آسیاب سیچر  
آسیاب مخلوط کن های سیچر



**sicer**  **سیچر**

محصولات برقی خانگی سیچر برای خانمهای امروزی

نماینده انحصاری و مرکز پخش در ایران: شرکت صنعتی کالری با مسئولیت محدود  
تهران - خیابان عباس آباد - شماره ۲۵۷ - ساختمان کالری - تلفن: ۶۲۴۶۲۷ - ۶۲۱۳۰۷ - ۶۲۶۵۴۲  
مراکز فروش: کلیه فروشگاههای معتبر، سوپرمارکتها، و شرکت تعاونیهای سراسر کشور.

# کریشان

یک شامپوی متفاوت و موفق  
در چهار نوع مختلف برای هر نوع مو

**کریشان نارنجی**  
شامپو کاندیشنر  
بامواد تقویت کننده  
مورا نرم و لطیف کرده شانه  
کردن را آسان میکند

**کریشان سفید**  
برای موهای معمولی  
باشدیدتر کردن جریان خون  
در پوست سر پیاز مو را تقویت میکند  
و آنرا لطیف و شفاف میسازد

**کریشان سبز**  
برای موهای چرب  
مواد موجود در آن  
روی پوست سر باقی میماند و  
از تولید چربی جلوگیری میکند

**کریشان آبی**  
شامپوی ضد شوره  
بامواد کاملاً جدید  
شوره سر را در مدت  
کوتاهی از بین میبرد



تهران  **کریشان جدید از وِلا** 

## چه سلیقه‌ای یک آشپزخانه زیبا را میسازد؟



فضای زیبا و راحت آشپزخانه تافو همگام با ذوق و سلیقه ایرانی بوده و از آن میتوان برای پذیرائی دوستانه استفاده نمود.

تافو با همکاری مشهورترین کمپانی ایتالیا تهیه می شود.

دفتر تهران: میدان آرژانتین ۳۵ متری بهقی -  
خیابان ۱۴ شرقی شماره ۲۶ تلفن ۶۲۲۲۴۵

شرکت پارتیش تخت طاووس تلفن- ۸۲۸۹۵۳  
شرکت کاتیرانکو خیابان شاه تلفن ۶۴۹۴۰۳  
شرکت پیشوند انتهای محمدرضا شاه کوی نوبنیاد  
ونک ساختمان آ.اس- پ ۶۸۶۳۲۳  
رویال کابین نارمک سیمتری ایستگاه بیمه تلفن  
۷۹۹۳۹۲



محصولی دیگر از گروه صنعتی توکلی

# تافو

## «زنروز» در جامعه و جامعه نو

# هر جا کاشته شدی، گل بده!

تأخیر بیشتر، منتشر میشود- یادگاری است از جامعه‌ای که به یاری خداوند، به دست تاریخش میسپاریم. ملت ایران، در آستانه پیروزی نهائی برغول بیداد و استبداد است. تا اینجا هم که رسیده‌ایم، ورقی از تاریخ خط بطلان خورده است. ملت فرمان خسویش را صادر کرده و با آنکه هنوز هم معتقدیم: «پیش یا پس، راه دشوار است!» لیکن، رهروان راه آزادی، اگر تنها یک درس به همه ما آموخته باشند، آن درس چنین است: «از دشواریها نهراسیم!»

«زنروز» چه بوده است، همه میدانید. «زنروز» چه خواهد شد؟ پرسش روز اینست، و پاسخش را، ما میباید با عمل، ونه با حرف بدهیم که هر پاسخ دیگری، ریا و تزویر است و مردم فریبی. هرگز قصد نداریم برای خود و نشریتمان، «شجره نامه توجیهی» دست و پا کنیم. هر «توجیه» نظامی وار را، بگذارید بگذاریم برای متخصصان این فن! ما نیستیم!

به رخ کشیدن شجره نامه‌های تأیید، حتی اصیل‌ترین‌شان در شرائط امروز، تنها عوامفریبی است و دوروئی. امروز هر کس، میباید در هیأت همان درختی بنماید که بوده است، حتی کج و کوله... اگر صداقتی، مجال صراحت نیافته است، دلیلش راه‌مگان میدانند، و بسا اینهمه، حتی این دلائل نیز نمیتواند مایه تبرئه و توجیه باشد. کسی هم قصد چنین عوامفریبی را ندارد.

«زنروز» نشریه‌ای بوده که در چارچوب یک نظام حکومتی و اجتماعی معین و مشخصی که همگان خصوصیات خاص آنرا میشناسند، منتشر میشده است، و در این مرحله حساس از تاریخ ملت رنج‌دیده ما، آنچه مهم است، عمل کردن است در بقیه در صفحه ۱۱۲

سلام! دلمان برایتان تنگ شده بود.... آمده‌ایم... باز آمده‌ایم!... نه چندان با چهره و هیأتی نو، در خور جامعه‌ای نو، با اندیشه‌هایی نوتر- اما دست کم با تلاشی نو، به یاری گروهی نو. پرسش صادقانه‌تان را، پیشاپیش میدانیم: - تا حالا کجا بودید؟ یک پاسخ بیشتر نداریم: - همانجا که شما بودید!

اینرا هم میدانیم که پرسش کوتاه و صادقانه بالا، میتواند به شیوه‌ها و الحان گوناگون مطرح شود، و درواقع، نه یک پرسش، بلکه حاصل جمع پرسش‌هایی باشد. طبیعی است که پاسخ ما نیز نه یکی، بلکه چندین خواهد بود. اما بگذارید در این شماره، تنها به یکی از آن پرسش‌های فشرده- و البته به ساده‌ترین‌شان پاسخ بدهیم و بگوئیم که: در این هفته‌های طولانی‌تر از سال، کجا بودیم.

\*\*\*

توفان توفنده انقلاب که اوج گرفت، دولت نظامی، مطبوعات را خاری بر دیدگان خود دید. صبح که به خانه‌مان آمدیم، مؤسسه «کیهان» نیز مثل همه این سرزمین پاک، به اشغال نظامیان درآمده بود. چاره‌ای نبود جز آغاز یک اعتصاب دیگر... و این‌بار دشوارتر. (داستانش را، اگر زنده ماندیم، روزی خواهیم نوشت). باری، دوشماره اخیر مجله را، آمده بودیم جانی بگیریم که نشد و نگذاشتند.

\*\*\*

بسیاری از مطالب این شماره از مجله نیز- که با یک هفته

### ملت شریف ایران:

از آغاز تشکیل دولت غاصب نظامی که سراسر حیات سپاهش با قتل و کشتار و تجاوز آشکار به حقوق مردم و تحمیل اعتصاب به مطبوعات همراه بود، «چکمه پوشان ستاره بردوش» چون «غلامان حلقه برکوش» در خدمت استبداد علیه آزادی ملت بها خاستند و با اشغال مؤسسات مطبوعاتی جمعی از نویسندگان و خبرنگاران را زندانی و گروهی را تحت تعقیب قرار دادند. با این تصور واهی که به قدرت سرنیزه اختناق را در سراسر این مرزوبوم گسترش دهند.

دشمنان آزادی در تمامی مدت حکومت منحور خود سعی کردند، با هر بهی بوسیده‌ی دروغ‌پردازی و شایعه پراکنی و با تجهیز قلم به مردان شرف فروخته و آبرو باخته در صف یکپارچه اعتصابیون مطبوعات رخنه کنند. اما کارکنان شرافتمند مطبوعات به انگای نیروی خلل ناپذیر ملت تا آخرین لحظه‌ی حیات آن حکومت دست از مبارزه برنداشتند و به اعتصاب بقیه در صفحه ۱۰۹



## ندیکای نویسندگان خبرنگاران مطبوعات

### بیانیه شماره ۱۱

#### ملت شریف ایران:

در این دقائق حساس که هر لحظه آن برای میهن ما سرنوشت‌ساز است، زحمت‌کشان مطبوعات با این آگاهی که سقوط «دولت خودکامه نظامی» و «ولو سانسور مطبوعات» تنها مدیون مبارزات یکپارچه و بی‌امان ملت است، سیاس بی‌پایان خود را نثار خون شهدای آزاده‌ای می‌کند که علیه ظلم و فساد و استبداد و اختناق قیام کردند تا «قلمزنی‌های باسرف» قادر باشند، در کنار مردم با نشر آزاد خبر و اندیشه مبارزه تازماری را در راه آزادی آغاز کنند.

# هوا، چون سُرب سنگین است، بشتابید!



«انقلاب، گذر از یک نظام رو به زوال و انحطاط است، به سوی نظامی نو».

«لینن»

«انقلاب‌ها، به زمان‌هایی رخ مینمایند که ندار و مسکین را، به درستکاری و پرهیزگاری خویش- دارا و توانگر را به ثروت و دارائی- و بیگناه را به زندگانی خود اطمینان و اعتمادی نیست».

«ژان- ژوبر»

«انقلاب رخ نمیدهد مگر در سرزمینی که آگاهی و وجدان باشد!»

«ژان- ژورس»

«در انقلابها، دو گروه مزمندانند: آنانکه انقلاب می‌کنند، و آنانکه از انقلاب، سود و بهره میجویند.»

«نابلیون اول»

هوا، چون سرب، سنگین است، آری... حتی بعد از آن برف نو، که پنداری چونان پاکترین کفن برای شهیدان وطن بارید- به نشانه سلامی بدانان از سوی طبیعت شاید، یا بدرودی از جانب ملت که میباید و میشاید- هنوز هم بسوی سرب را، در هر نفسی که فرو می‌رود- و بدین زمانه خطر و تیرهای شر معلوم نیست تا برآید یا نه- میتوان شنید، چونانکه بوی خون را، خون پاک شهیدانمان را، که این خاک عزیز را، تا جاودان تطهیر داده‌اند... مطهر است و مطهر باد روانشان و نامشان!

اگر آن برف نو، به سلام شهیدان- از مرد و زن- نیامده بود، هنوز هم خون خشم و نفرتشان را- نمیدانم به چه

لطفاً ورق بزنید

- بدان هنگام که سیل خروشان مردم- از مرد و زن، خرد و بزرگ، دارا و مسکین... به راه افتاد، البته که توپ، تانگ، مسلسل، دیگر اثر ندارد...



انقلاب ایران را، نخستین بار، هم آنان سردادند: با رخت و جامه کارگر، چارق برپای، یا عمامه بر سر، ردای طلبگی براندام، یا رخت دانشجویی بر تن، کاسب محله، و پیشهور گمنام و ناشناخته. فی الجمله: شهیدان ملتی بر تارک ستاره انقلاب برنشسته، و دیده بر افق درخشان ایران آینده بردوخته. یاد و نامشان جاودان باد! و همه گلهای همه بهاران این سرزمین، نثارشان!  
\*\*\*

رنگ- میتوانستیم بر پیادروها و راهها و بیراهه‌های هر شهر و روستامان، به هر کوی و برزن ببینیم: نشانهائی از ننگی که هر گز پاک نخواهد شد به هیچ رنگی و نیرنگی... خون، اینهمه بود!..

یخ بستگاند اینک در بهار این زمستان، به زیر خاک پاک ایران، تاز خاکشان، چه تا کی، سر برآرد، چه تا کی خدای من! کابوس دژخیمان، همه دژخیمان، در همه اقطار جهان، تا



▲ - ملت، از بزرگترین شهرها، تا دورترین روستاها، شعارهای واحدی داشت، و یکی از آنها: «درد بر خمینی!»

▶ - آنانکه در راه ملت، راه آزادی، جان میسپارند، هرگز فراموش نمی‌شوند. در تظاهرات و راهپیمائی‌های عظیم و حیرت‌انگیز مردم، نه دکتر مصدق، فراموش شد، و نه شهیدان همه آنان، پس از سالها، با ملت و در میان ملت بودند.

عمل را، نخستین شعار خوبستن قرار داد. و اگر امروز انقلاب ایران در آستانه پیروزی است، این پیروزی را، پیش از هر چیز به همین وحدت و همبستگی و جلوگیری از هر گونه نفاق و اختلاف و تفرقه، مدیون است. این نکته تاریخی را هرگز فراموش نکنیم.

### بهار اسلام..

بنیاد و بنیان انقلاب مقدس ایران را، پیش از هر چیز، به آئین مسبین اسلام، به تجدید حیات تاریخی آن، و به هشیاری و فداکاری و سازش‌ناپذیری رهبران دین و آئین مدیونیم.

بقیه در صفحه ۱۱۰

جاودان!..  
منزل نو- گرچه سرد است- مبارک بادشان، که با نثار خون گرمشان، انجماد دیر پای دل‌های ملتی را به آفتاب شهادتشان، آب کردند. منزل نو مبارک!  
و چه پتکی زدند، چه پتک گرانی بیدادگران را، بر تارک!

این جهان کوه است و فعل ماندا سوی ما آید، نداها را، صدا ندای انقلاب را، اینک، جز کوردلان، همگان شنیده‌اند... این ندا، از سوئی، واکنش طبیعی و منطقی ملتی ستمدیده است در برابر افعال و اعمال شنیع و پلید یک نظام استبدادی خیرمسر، که بقای خود را، حتی به بهای خون هزاران ایرانی، نتوانست تضمین کند. و از سوی دیگر، ندای انقلاب، ندای ملتی بیباک است که با وجود همه تنوعها، اختلافها، و حتی تضادها، در برانداختن رژیم ظلم و بیداد، وحدت کلام و

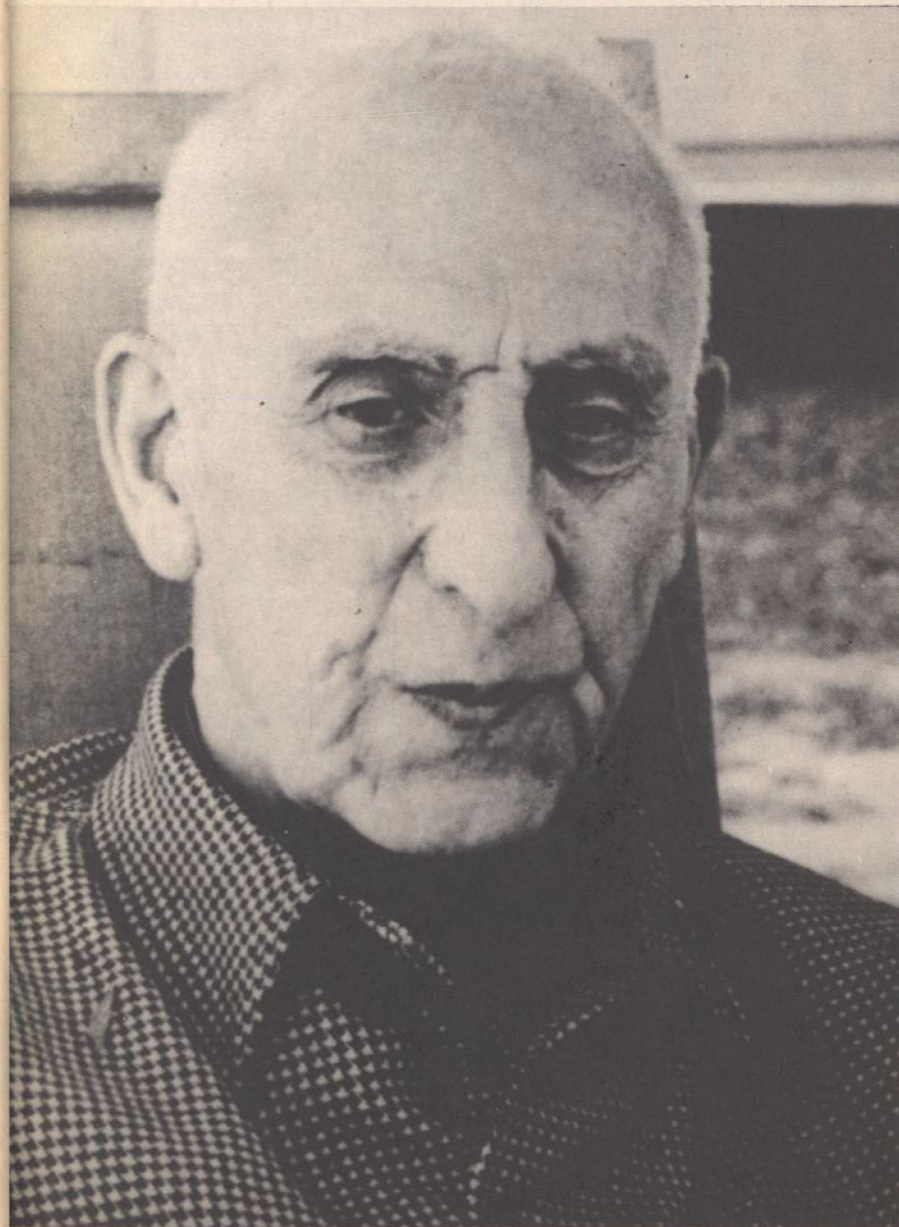
هو، چون سرب، سنگین است، باری... اما راستی ما خواب‌آلودگان بی‌خیال، چه چابک و سبکیال شده‌ایم، از پس آنهمه سالهای سنگین، که بر روی آن ارابه رنگین و ننگین زمان گذشت... شب بیداران، به روزگاری که ما به روز نیز خفته بودیم، با شهادت و خواب ابدی خویش، چه خوش بیدارمان کردند از خواب سنگین مان. پس اگر، در این آغاز درودی میباید گفت و سرودی میباید خواند، بگذار با نام آن به ظاهر خفتگان، اما همواره بیداران، تقدیس شود، که سرود





# نازنین، من، و مسایل سیاسی

ج- ارجمند



نازنین مرا می‌شناسید؟ مختصراً معرفی کنم. یک عالم شور و احساس است. مسرا دوست دارد، بچه‌ها را دوست دارد، کس و کارش را دوست دارد. مملکتش را هم دوست دارد. سرش هم نترس است و به قول معروف کله‌اش بوی قرم‌سبزی می‌دهد. (البته من ترجیح میدهم آشه‌زخانه‌اش هم همین بو را بدهد!) در روزهای تاسوعا و عاشورا یا به پای من، از صبح تا عصر، بچه به بغل در آن راهپیمایی عظیم راه آمد و برخلاف روزهای دیگر حتی یک بار هم به من قر نزد. اما شب که برگشتیم خانه و خستگی‌مان در رفت، آمد بغل دست من نشست. من داشتم چیز می‌نوشتم و به این کتاب و آن کتاب مراجعه میکردم. گفت:

– جمشید جان در مملکت چه خبر است؟ سؤال بزرگی بود که مدتها بود منتظرش بودم، یعنی اگر این سؤال را از من نمی‌کرد واقعاً برایم عقده‌ای می‌شد که نازنین من چرا نه می‌داند چه خبر است و نه می‌پرسد. جوابش دادم:

– چند سالت است؟  
– تو هم که هی سن و سال می‌خواهی به رخم بکشی. چه ربطی به سؤال من دارد؟ از آن گذشته مگر خودت نمی‌دانی؟  
می‌دانستم. متولد ۱۳۳۲ بود. گفتم:

– «درست در سالی که تو به دنیا آمدی و ما بچه‌های سیزده چهارده ساله‌ای بودیم، حکومتی در ایران وجود داشت که توجه دنیا را مثل امروز بخودش جلب کرده بود. نخست وزیر آن موقع شیرمردی بود به اسم دکتر «محمد مصدق» که با ملی کردن نفت به مبارزه‌ای بزرگ با استعمار انگلستان دست زد و بهیچوجه حاضر به مصالحه و سازش با استعمارگران و امپریالیستها نشد. از طرف دیگر با نوع اداره ارتش هم مخالف بود و از این جهت با شاه درگیری پیدا کرد. انگلستان خرید نفت ایران را تحریم کرد و هیچ شرکتی حاضر به خرید نفت از ایران نشد. اما دکتر «مصدق» بی‌اعتنا به این موضوع در جاهای نفت را بست و مملکت را بدون درآمد نفت به خوبی اداره کرد. موفقیت او در اداره کشور و کمبود نفت، که دنیای غرب را به زحمت انداخته بود، سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) را بر آن داشت که با یک توطئه کودتا در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ او را سرنگون کردند. بعد از آن، حکومت استبدادی با تکیه به نیروهای استعمارگر و امپریالیست شروع به از میان بردن دموکراسی و زیر پا گذاشتن حقوق بشری و آزادیهای اجتماعی و سیاسی مردم کرد و سانسور و اختناق و رژیم پلیسی و فساد و ظلم را اشاعه داد

تا آنجا که بالاخره کارد به استخوان مردم رسید و آنها دست به انقلاب زدند و تاکنون هزاران کشته در این راه داده‌اند. راهپیمایی امروز من و تو هم در حقیقت یکی از مهمترین اعمال انقلابی تاریخ ما به شمار می‌رود و حتماً شرکت هر کدام ما تأثیری فراوان در سرنوشت مملکت دارد.»  
سخنرانی کوتاه من نازنین را ظاهراً قانع کرد، اما من که او را می‌شناسم در ته چشمانش دیدم که کاملاً راضی نشده. به کمکش آمدم:

– نازنین به نظرم همه چیز را ساده برایت تعریف کردم...  
آره، میدانم. واقعاً قضیه را می‌فهمم. اگر نمی‌دانستم که با تو به این راهپیمایی نمی‌آمدم. اما یک چیزهایی هست که دلم می‌خواهد تنگ حوصلگی نکتی. خیال کنی سر کلاس هستی و داری درس میدهی. این چیزها را برای من و «علی» هم تعریف کن.

– آره، میدانم. واقعاً قضیه را می‌فهمم. اگر نمی‌دانستم که با تو به این راهپیمایی نمی‌آمدم. اما یک چیزهایی هست که دلم می‌خواهد تنگ حوصلگی نکتی. خیال کنی سر کلاس هستی و داری درس میدهی. این چیزها را برای من و «علی» هم تعریف کن.  
گفتم:

– نه، علی حسابش جداست. این مسائل را باید به مرور یاد بگیرد. فعلاً فقط من و تو دستش را می‌گیریم و جلو می‌بریم. اما در مورد خودمان، یادت هست که من همیشه از تو گله دارم که نمیگذاری هر حرفم را کامل بزنم و می‌پری وسط حرفم؟

نازنین سرش را با شرم پائین انداخت و جوابی نداد. من گفتم:

– منظورم به رخ کشیدن آن قضیه نیست. اینجا می‌خواهم برعکس از تو خواهش کنم هر جا که لازم دیدی وسط حرفم بپر و سؤال کن.  
گل از گل نازنین شکفت. اینجوری میتوانست تلافی خیلی از بهانه‌گیریهای مرا در بیاورد. گفتم:  
– خوب، حالا بگو از حرفهای من چه چیزهایی هست که تشخیص میدهی باید توضیح بیشتری در باره‌اش داده شود؟

فکری کرد و گفت:  
– خیلی چیزها. مثلاً ملی کردن نفت، استعمار انگلستان، امپریالیستها، دنیای غرب، سیا، کودتا، استبداد، دموکراسی، حقوق بشر، سانسور، انقلاب...  
وقتی نازنین من اینها را شمرد، دیدم خودم هم میتوانم ده برابر اینها را بشمرم که در این روزهای پرهیجان در مکالمات مردم، در شعارهای آنها، روی دیوارها، در اعلامیه‌ها، در روزنامه‌ها به چشم می‌خورد و باید نازنین من و همه نازنین‌ها بدانند تا انقلابشان استحکام بیشتری پیدا کند.

بقیه در صفحه ۹۹

از : محمد کویری

# زمر مه‌ای بازن...

زمرمه‌دار. حدیثی از برادری به خواهری، مهربانانه. حدیثی زمستانی، چون شاهنامه‌خوانی روستائیان در اتاقهای گرم ده، ما پای کرسی، با امید به بهاری که می‌رسد، مگر نه اینکه حالا هم زمستان است، بذری کاشته‌ایم و آبیاری کرده‌ایم و به انتظار بهار نشستیم، اما نه دلگرم و مطمئن چون روستائیان، بلکه با دلهره و تشویش.

\*\*\*

می‌گویم شاید در هیچ زبان و فرهنگی مثل زبان و فرهنگ ایران، اینهمه برای زن اعتبار و ارج ننهاده باشند. از کجا این را می‌گویم؟ نه وطن‌پرستی افراطی است که چشم حقیقت بین را کور می‌کند، و نه تملقی به جنس زن که دیگر بازار ندارد. سندم واژه «زن» است. ببینید در زبانهای مختلف، واژه‌ای که بر زن نهاده‌اند یا به خودی خود ریشه‌ای معنایی ندارد و واژه‌ای است ساده مثل میز، صندلی، در، دیوار... و یا اگر هم احتمالاً ریشه‌ای معنایی دارد، آن معنا به اندازه «زن» فارسی، والا نیست. واژه «زن» در زبان فارسی از قدیمی‌ترین واژه‌هاست که شاید به احتمال زیاد، عمرش خیلی بیشتر از واژه «ایران» باشد. «زن» در فارسی از ریشه «زندگی و زاینده‌گی» است. زن یعنی مخلوق زنده، زندگی بخشنده، زاینده، جان دهنده و «مرد» برعکس از ریشه «مردن» است. گزینش این دو واژه اصلی و بزرگ در زبان فارسی و اطلاق آنها بر دو جنس اصلی نوع بشر، هر چند ظاهری ساده دارد، اما بیان‌کننده بینش ژرف ایرانی، درون‌نگری، علت جوئی، بقیه در صفحه ۹۹

قرار گذاشته بودیم بنویسیم... این را یار نازنین من، «هامون» خواست و گفت. او می‌جویشید و در تلاطم بود:

– بنویس! وقت نوشتن است!  
به پیامبر اسلام فرمان رسید که: بخوان! او که به مکتب نرفته و خطی ننوخته بود، خواند، و چه مساله‌ها به مدرسه‌ها آموخت. او خواند، چون وقت خواندن بود. «هامون» هم می‌گفت: «وقت نوشتن است!» می‌دانست که من چه سالهاست که ننوشته‌ام. نه تنها قلم، بلکه انگشتها و دست و بازویم نیز خشکیده، و از زندگی جز تب و ضعف قلبی ناتوان در خود سراغ ندارم، ناتوان ورها شده و تنها...  
آن روز به هامون گفتم: «زمانه را می‌بینی؟ چنان تندخیز می‌دارد که تا نویسنده ببیندیشد که چه بنویسد، و تا قلم بر کاغذ بگذارد، چه موجها بر خاسته و نقشهای ماسه‌های ساحل را شسته و نقشی دیگر افکنده است. فاصله بین اندیشیدن و نوشتن و چاپ کردن، دیگر نه به یک هفته، که به یک روز، دور است و از دست رفتنی. زمان از ما بسیار پیشی می‌گیرد.

گفتم: «پس تند باش!»  
خواستم تند باشم. اما گردباد تندتر توفید و پیچید و در هم کوفت. فردا روز دیگری بود... آنچه اکنون در تنهایی خود می‌نویسم، شاید هرگز به چاپ نرسد. اما نوشتن من شکستن پیمان یاران نیست. آنها هم در خلوت خود حتماً قلمها را برای آنکه زنگار نگیرد، به کار گرفته‌اند. گرفته که چاپ نشود. با تو که می‌توانم حدیث کنم. با تو زن! حدیثی آرام،

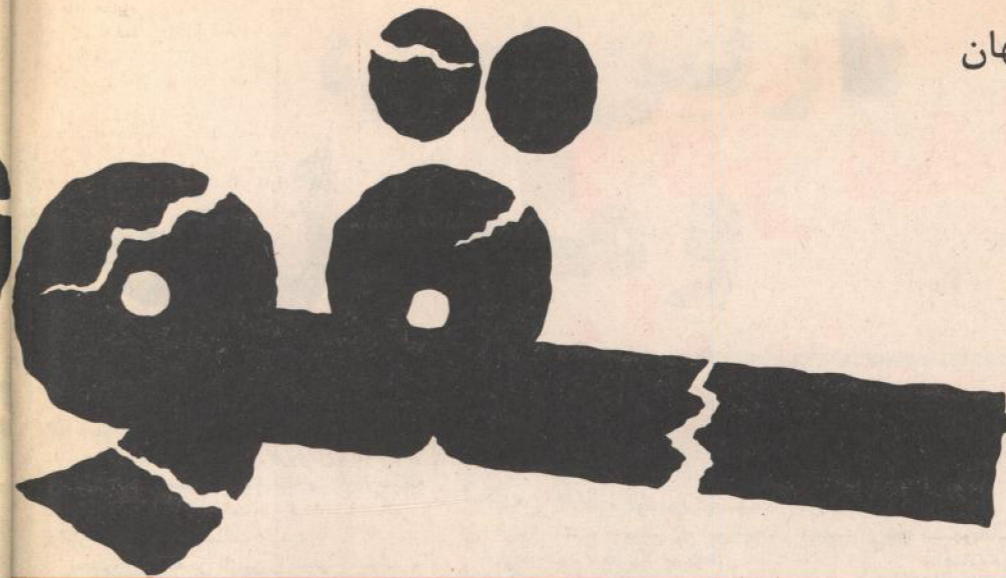
بقیه در صفحه ۹۹

در ایران هیچ خبری نیست، هیچ کجا اعتصاب نیست، هیچ کس کشته نشده است  
اخبار رادیو تلویزیون نظامی ایران

# THE CRASH OF '79

پرفروش‌ترین کتاب جهان  
در سال‌های ۷۷ و ۷۸

نویسنده پل - اردمن  
(PAULE. ERDMAN)  
ترجمه: منوچهر - محجوبی



# Worlo

این کتاب، تخیل محض است. هر چند تعدادی نام واقعی در آن بکار رفته، اما به هیچ روی منظور این نیست که صاحبان آن نام‌ها، رفتارشان مشابه رفتار شخصیت‌های این کتاب است.

## فصل اول

استان سونوما، کالیفرنیا  
دسامبر ۱۹۸۴

افرار می‌کنم. بی‌شک، این روزها همه‌جا پر است از «اولسای عصر جدید» که می‌گویند تمام تقصیر ماجرا را باید به گردن لذت‌گرایانی مثل خود من انداخت، که این ما بودیم که سبب شدیم تا خشم خدا بر ما فرود آید. مائی که در کل، دنیا و بطور اخص آمریکا هستیم- زیرا که ما با تمام موجودیت‌مان به لذت و ثروت چسبیده بودیم.

اما خدا هیچ کاری با این فاجعه نداشت. مردم، و بسویزه افسراد خاصی از میان آنها، مسبب بودند:

فرمانروای ایران و شاهزاده عبدالله از عربستان سعودی، که مهرهای اصلی بودند. اما حتی این دوفرمانروای مطلق خاورمیانه نیز هرگز قادر به آفرینش این‌چنین ویرانی نبودند، بلکه دورویی بانکداران، حماقت خودخواهانه اروپائی‌ها، حیل‌های روس‌ها (دوستان تازه ما)، آزمندی سوئیس، و بی‌لیاقتی کلی سه مردی که کاخ سفید را اشغال کردند، بویزه آن ابلیهی که به اعمال نظر در سقوط ۷۹، کشور ما را به نابودی کشاند، به کمک آن فرمانروایان آمد.

THE #1 INTERNATIONAL SUPERSELLER

# THE CRASH OF '79

PAULE. ERDMAN

BESTSELLING AUTHOR OF THE BILLION DOLLAR KILLING

"A SLAM-BANG NOVEL OF INTERNATIONAL FINANCE AND SCHEMING"

NEW YORK TIMES BOOK REVIEW

خواهش می‌کنم در قضاوت عجله نکنید و نتیجه غلط نگیرید، درست است که من هم مثل بقیه‌ام، اما این بدان معنی نیست که وقتی گذشته نزدیک ما مورد نظر است، با ترویج اسطوره‌ها موافق باشم. من معتقدم که ما موظفیم به فرزندان و نوه‌هایمان حقیقت را بگوئیم. و حقیقت اینست که ما، یعنی نسل من، دنیای خود را به چنان ویرانی کاملی کشاندیم که جز فقر و ناامنی، میراثی برای آنان نداریم.

بنابراین، برای آنهاست که این را می‌نویسم، نه، آن‌چنان که ممکن است، بعضی‌ها بگویند، برای تیرته خودم. من دوسال از وقتم را صرف پژوهش در رویدادهای اواخر دهه ۱۹۷۰ کرده‌ام. با بسیاری از افراد دست‌اندر کار، هم در داخل و هم در خارج، صحبت کرده‌ام. اما در قسمت اعظم کار، به یافته‌های خودم متکی بوده‌ام. بالاتر از همه اینکه من، وقتی که فاجعه رخ داد، درست در وسط معرکه بودم.

از کجا شروع کنم؟ با چه کسی شروع کنم؟ به نظر می‌آید که بهار سال ۱۹۷۸ بهتر از وقت دیگری باشد. این همان زمانی است که رفتم تا برای دولت کار کنم. نه، منظورم دولت آمریکا نیست. دولت عربستان سعودی را می‌گویم.

من اولین کسی خواهم بود که قبول دارم انتصابم به عنوان مشاور ارشد مالی دولت عربستان سعودی، در آن موقع، باعث شد که بعضی‌ها ابروهایشان را به علامت تعجب، بالا بپندازند. نه از این بابت که من آمریکائی بودم-در سال ۱۹۷۸، آمریکائی‌ها در همه‌جای ریاض بودند- بلکه از این بابت که من چندسالی از صحنه امور مالی بین‌المللی کنار رفته بودم.

غیبتم انتخابی بود- انتخاب خودم. چون از سال ۱۹۷۶ تشخیص داده بودم که چیزها دارد از هم می‌پاشد- منظورم از «چیزها» همه چیز است- و نخ‌بواسته

بودم که جزئی از جریان باشم. این بود که همه بانک‌هایم را فروختم- هم آن بانکی را که در آمریکا داشتم و هم بانک‌های خارج را. از تمام هیأت‌های مدیره استعفا دادم، و در کالیفرنیا شمالی ساکن شدم، و تصمیم گرفتم که مطلقاً هیچ کاری نکنم. مردی چهل و چهار ساله و آزاد بودم. خیلی از مردم، مرا عجیب و غریب می‌دانستند. می‌گفتند افسوس که یک بانکدار درخشان، فرضیه‌های روز رستاخیزش را باور کرده است. اینها چقدر در اشتباه بودند!

گذشته را که مرور می‌کنم، می‌بینم تنها تأسف من از این است که دنبال عقاید اصیل و راسخ خودم را نگرفته بودم. طبق معمول، نظر مرا یکی از دوستانم تغییر داد. در این مورد خاص، «رجی همیلتون» بود. نه اینکه بخوام سرزنشش بکنم. او حسن نظر داشت، هم برای من و هم برای عرب‌ها. «رجی» را اولین بار در سال‌های دهه ۱۹۵۰، پیش از اینکه وارد کار بانکداری بین‌المللی شوم، ملاقات کرده بودم. آن موقع در دانشگاهی در «منلوپارک»، در پائین شبه‌جزیره «سان فرانسیسکو»، استخدام شده بودم. زمینه کارم اقتصاد بین‌المللی بود. تخصص «رجی» انرژی بود. دوستی ما پایدار ماند، شاید به این علت که هر دو تنی ما، در زمینه تخصص‌مان، مردان برجسته‌ای شدیم. هنر من پول درآوردن بود و هنر رجی اندیشیدن به نفت.

این هر دو هنر، ما را مستقیماً به سوی اعراب می‌کشاند. در اوایل دهه ۱۹۷۰ که عرب‌ها تصاحب ماشین‌ها و وسایل شرکت‌های نفتی بین‌المللی را شروع کردند، بقدر یک سروسوزن هم از این کار سرد نمی‌آوردند. نیازمند کمک‌های خارجی بودند، اما سختشان بود که این کمک را از کارکنان «استاندارد- اویل» بگیرند. خیلی زود، توجهشان برای شکار کارشناسان، به مؤسسات پژوهشی، بویزه آنهایی که در کالیفرنیا بود، جلب شد. از این جهت مؤسسات پژوهشی را در نظر گرفتند که اینها صاحب تخصص بودند و در مراتب بالا میشد

بکارشان گرفت، و به این دلیل کالیفرنیا، که عرب‌ها بخصوص عربستان سعودی- خود را در آنجا غریبه نمی‌دیدند. جوانان برگزیده سعودی، برای آموزش عالی به دانشگاه‌های ساحل غربی آمریکا- استنفورد، «یوسی. ال-ا»، «برکلی-می‌رفتنس». در واقع، با من گفته بودند که یکی از نواده‌های «فیصل» از دانشگاه دررفته، به ریاض برگشته، و ضمن اینکه فروشنده ماشین‌های دست دوم شده، دارای جام‌طلبی‌های سیاسی است.

در سال ۱۹۷۳، سعودی‌ها «رجی» را در اختیار داشتند، زیرا تخصص دانشگاهی او، محاسبه ظرفیت افزایش قیمت‌ها در رابطه با منابع جایگزین انرژی اولیه بود. به زبان ساده، «رجی» تعیین می‌کرد که قیمت نفت خام، و مشتقات آن از قبیل گازوئیل، با توجه به پارامترهای معینی (مانند قیمت ذغال سنگ) تا چقدر می‌تواند افزایش یابد که اثر سوهدر بازار نفت نداشته باشد. در سال ۱۹۷۳، «رجی» به آنها گفت که می‌توانند قیمت نفت خلیج فارس را چهار برابر کنند و هیچ مشتری‌ای را از دست ندهند.

آنها همین کار را کردند و «رجی» درست گفته بود. عرب‌ها، با استفاده از راهنمایی‌های مداوم او، تا پائیز ۱۹۷۸ قیمت نفت را به بیشک‌های شانزده دلار رسانده بودند- و حتی یک مشتری را هم از دست ن داده بودند.

به تریفی، «رجی» ابزاری شده بود تا یاروها ثروتمند شوند، و آنها این را می‌دانستند. بنابراین در پائیز سال ۱۹۷۸، که به دنبال همکاری برای «رجی» در زمینه مالی می‌گشتند، و کسی را می‌خواستند که آنها را ثروتمند نگهدارد، طبعاً نظر او را خواستند. رجی مرا نامزد کرد.

وقتی که «رجی» تلفن کرد، هم تحریکم کرد وهم هندوانه زیر بغلم گذاشت. به هر حال پیشنهاد می‌کرد که من، در بزرگترین منبع ذخیره پول که در تاریخ بشر ساخته شده است، گوشه‌ای از کار را بگیرم. از این گذشته، من هم حوصله‌ام از بیکاری سررفته بود. این بود که موافقت کردم تا موضوع را با

دوست، یا دوستان عرب‌بش مورد بحث قرار دهم.

یکی از دوستانش بود- شخص شاهزاده «عبدالعزیزالقریشی»، رئیس آژانس پولی عربستان سعودی، یا همان بانک مرکزیشان. به پیشنهاد من، قرار شد که در کلوب بوهمی‌ها در «سانفرانسیسکو»، که یکی از سوراخ سینه‌های عرق‌خوری من بود، یکدیگر را ببینیم. فکر کرده بودم که اگر مهمان من با عمامه و قبلا و شمشیر هم آمد، محل مناسبی باشد. آن چنانکه معلوم شد، «رجی» بیش از آنچه می‌توانست عرب بشد، عرب می‌نمود. لباس شاهزاده «القریشی» معمولی بود. لهجه «اکسبریج» داشت با کمی تأثیر از «استنفورد» و سیلی کوتاه صورتش را تزئین می‌کرد.

همدیگر را در بار ملاقات کردیم، و وقتی که به «القریشی» مشروب تعارف کردم، نه تنها قبول نکرد، بلکه اصرار داشت که «درای-مارتینی» او را با جین «تانگوری» درست کنند و خیلی هم سرد باشد. عربی که درای مارتینی خیلی سرد بنوشد، نمی‌تواند آدم خیلی بدی باشد، و من به «القریشی» هم همین را گفتم. داشتم و سوسه میشدم که گفتگو را با این سؤال که آیا می‌توانم او را «ال» صدا کنم، ادامه دهم که با اشاره ابروی «رجی» از این فکر گذشتم. بنابراین سر صحبتت را با شروع استاندارد سان فرانسیسکوئی در باره وفور نعمت در شهر باز کردیم و گفتم که از این نظر دیست نیویورک، پاریس و لندن را شهر ما از پشت بسته است. آخر، هم من و هم «رجی» از کالیفرنیا‌ئی‌های حرف‌های بودیم.

شاهزاده اجازه نداد که من طبق معمولم، و به اعتقاد زن سابقم، حاکم مطلق گفتگو باشم. به حرف‌های کوچک هم قانع نبود. از موقعیت اقتصادی در ایتالیا می‌رفت به چشم‌انداز لیره استرلینگ، و از آنجا به نظر من در باره هدف‌های روسها در عراق. ما در باره مسائل زیرین تشریک مساعی کردیم و اتفاق نظر پیدا کردیم:

بقیه در صفحه ۱۰۹

# شکنجه

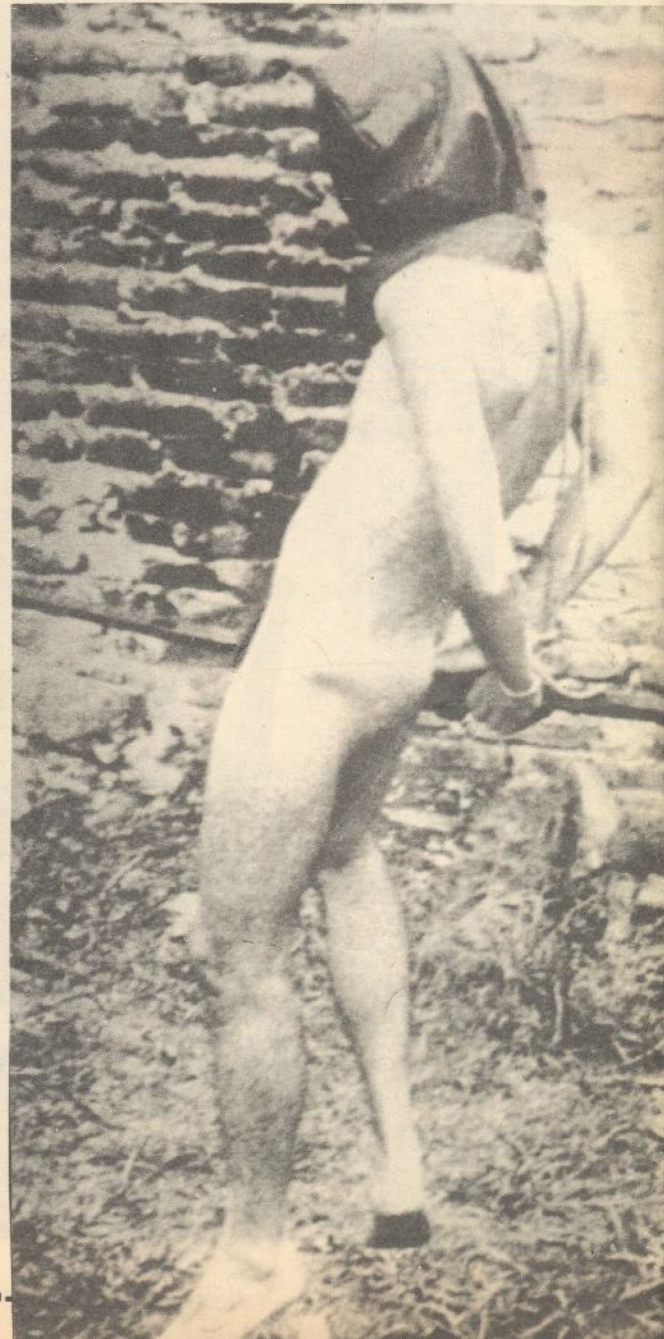
## وزندانان سیاسی در عصر ما

تمام افراد بشر آزاد دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق باهم برابرند...

(ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر)



↑ - عمال شکنجه رژیم «شیلی» روی ران این زن که گویا به کمونیست بودن متهم است، علامت داس و چکش و آرم پرچم شوروی را داغ زده‌اند!



نوشته: پتر کوچ -  
رایمار اولتمان  
ترجمه: احمد مرعشی

شیلی وارد آوردن شوک برقی به عضو تناسلی مخالفان و انتقاد کنندگان از رژیم، امری پیش‌پا افتاده تلقی می‌شود. در ایران ۶۰۰۰ عضو ساواک تا چندی پیش آنچنان شبکه وسیعی گسترده بودند و آنچنان به اعماق خانواده‌ها رسوخ کرده بودند که حتی محرم‌ترین و صمیمی‌ترین اعضای خانواده‌ها نیز از یکدیگر سلب اعتماد کرده بودند. در «سالوی» (آفریقای مرکزی) «هاسینگ باندا» دکتر در فلسفه و علوم الهیات! تسمه از گرده ملت کشیده است. در «نیکاراگوئه» این ناآرام‌ترین کشور آمریکای مرکزی - گارد ملی دیکتاتور «ساموزا» نه فقط قتل‌عام براه انداخته، بلکه ملت را بدفعات بمباران کرده است. در شوروی به احتمال قوی متجاوز از ۱۰۰۰۰ نفر از ناراضیان به اردوگاههای کار اجباری، زندان‌ها و بیمارستانهای روانی تحویل شده‌اند. در اندونزی ژنرال «سوهارتو» صدها هزار نفر را به اتهام کمونیست بودن به پشت سیم‌های خاردار فرستاده است.

در سایر کشورها نیز اوضاع مشابهی جریان دارد. بطور کلی در دنیا از نقطه نظر حقوق بشر، بلیشوی عجیبی حکمفرما است و این حقوق، بطور علنی و غیرعلنی زیر پا گذاشته می‌شود. حتی باید گفت که رژیم‌ها در زمینه زیر پا گذاشتن مفاد منشور حقوق بشر بسر یکدیگر پیشی می‌گیرند.

بقیه در صفحه ۱۰۲

← - این عکس مستند و محکوم کننده بطور مخفیانه، توسط یکی از افسران «اورو گوته» از یک صحنه شکنجه برداشته شده است. روال کار براین است که زندانی را برهنه می‌کنند، پارچه‌ای به روی سر او می‌کشند، بعد او را روی میله‌ای آهنی و شمشیر مانند می‌نشانند. آنگاه او را در حالیکه پاهایش آویزان میماند به میله آهنی می‌بندند. در گیرودار این شکنجه، زندانی مجبور می‌شود یا اعتراف کند و یا بسپهوش و از روی میله سرنگون شود.

### Die Würde des Menschen Folter in unserer Zeit



EIN STERN-BUCH  
VON PETER KOCH UND  
REIMAR OLTMANN'S

### پیش‌گفتار

بشر، بشر همچنان دریند مظلوم است و منشور حقوق بشر نیز نتوانسته است از حدود یک ورق پاره تجاوز نماید. به عنوان مثال هر روز در آرژانتین بطور متوسط چهل تن از مخالفان رژیم ناپدید میشوند. این گروه را کماندوهای پلیس، ارتش و گروههای چاقوکش و چماقدار طرفدار دولت می‌ربایند، مضروب می‌کنند، شکنجه میدهند، و سپس سر به نیست میسازند. در برزیل شکنجه یکی از ارکان رژیم موجود شده است. در «اوروگوئه» زندانها مسمو از زندانی‌های سیاسی است. در ایران شکنجه‌گاه معروف «اوین» شهرت عالمگیر پیدا کرده است. در برزیل و

دنای ما دنای ضد آزادی‌ها است. دنیائی مالا مال از اختناق، حق‌کشی، شکنجه و سلب آزادی‌ها. اکثر رژیم‌های حاکم بر این دنیا بر اساس خفقان و اختناق و استبداد استوار هستند و لذا زیربنایشان را زندان، شکنجه، اعمال شاقه و سلول‌های انفرادی تشکیل داده است. آن‌ها مخالفان سیاسی خویش را بدون محابا و به روش‌های قرون وسطائی شکنجه میدهند و بقتل میرسانند. این واقعیت نشانگر آن است که سی سال بعد از صدور اعلامیه جهانی حقوق

حماسه زندگی یک زن مبارز

# آمریکا، درآینه

# آنجلا دیویسی

ساخت به نام «آنجلا دیویس، درزنجیر». این فیلم با ماجرای دستگیری «آنجلا» که از طرف «اف. بی. آی» (پلیس جنایی آمریکا) و «رونالد- ریگان» فرماندار وقت بی‌شرم کالیفرنیا سرش به جایزه گذاشته شده بود، شروع می‌شد و با صحنه‌هایی از فقر و بیکاری، خشونت پلیسی، فشار سیاسی و استعماربیشرمانه اقلیتهای نژادی پایان می‌یافت.

در این فیلم صحنه‌های بس تکان دهنده‌ای وجود داشت از قبیل آنکه: یک سیاهپوست مبارز به نام «فلیتا- درامگو» را سرتاپا درغل و زنجیر، درست مانند زمان بردگی سیاهان، به محضر دادگاه آورده بودند... یا صحنه محکوم کردن «پن چی ویس» کشیش پروتستان و نفر از یارانش جمعاً به دوست و هشتاد و دو سال زندان! بااستناد به جرائمی که هرگز مرتکب نشده بودند، اما پلیس کارولینای شمالی با خریدن چند شاهد، دلیل جرم برای آنها تراشیده بود. واقعاً عجب جایی است آمریکای عمو تام که مدعی راهبری دنیا بسوی آزادی است!

از «آنجلا دیویس» دور نیفتیم. این شیرزن هرگز از پانمی‌نشیند و نومید نمی‌شود. پس از اینهمه مبارزه بی‌امان، اینک خوشبین‌تر و جنگجوتر از همیشه است. وی ریاست سازمانی را دارد به نام «اتحاد ملی مبارزه با نژادپرستی و فشار سیاسی» که خود دربرگیرنده بیست سازمان آمریکائی با عقاید و اعتقادات گوناگون است. هدف آنجلا دیویس رهایی مردان و زنان از مجازات اعدام، زندان، فقر و حاصل کلام از نگون‌بختی است. تألیف مهم و مشهور آنجلا دیویس کتابی است به نام «زندگی‌نامه» در شرح مبارزات و عقاید خود که پس از آزادی از زندان آن را نوشت و به بیشتر زبانها ترجمه شده است. اینک به خواندن مصاحبه‌های جالب که با «آنجلا دیویس» به عمل آمده بپردازیم. این مصاحبه را نویسنده و شاعری فرانسوی به نام «ژان- پل- لی‌پژوا» به عمل آورده است.

\*\*\*  
- ژان- دانیل سیمون- کارگردان پس از خواندن «زندگی‌نامه» شما تصمیم‌گرفت که از زندگی و فعالیتهای شما فیلمی بسازد. در فیلم خود او می‌گوید که شما برای وی مظهر زنده آزادی و وحدت هستید.

آنجلا- دیویس- من فردی هستم مثل همه افراد دیگر، و نه بیشتر از آنها. فرد آنجلا دیویس مظهر آزادی و وحدت نیست، بلکه این مظهر، آن جنبشی است که برای آزادی من به وجود آمد و کارگردان هم دقیقاً همین را می‌خواست نشان دهد.

بقیه در صفحه ۱۰۳

**آنجلا:**  
**«کارتر» پیش از پرداختن به مسائل جهان، باید خانه خودش را تمیز کند!**



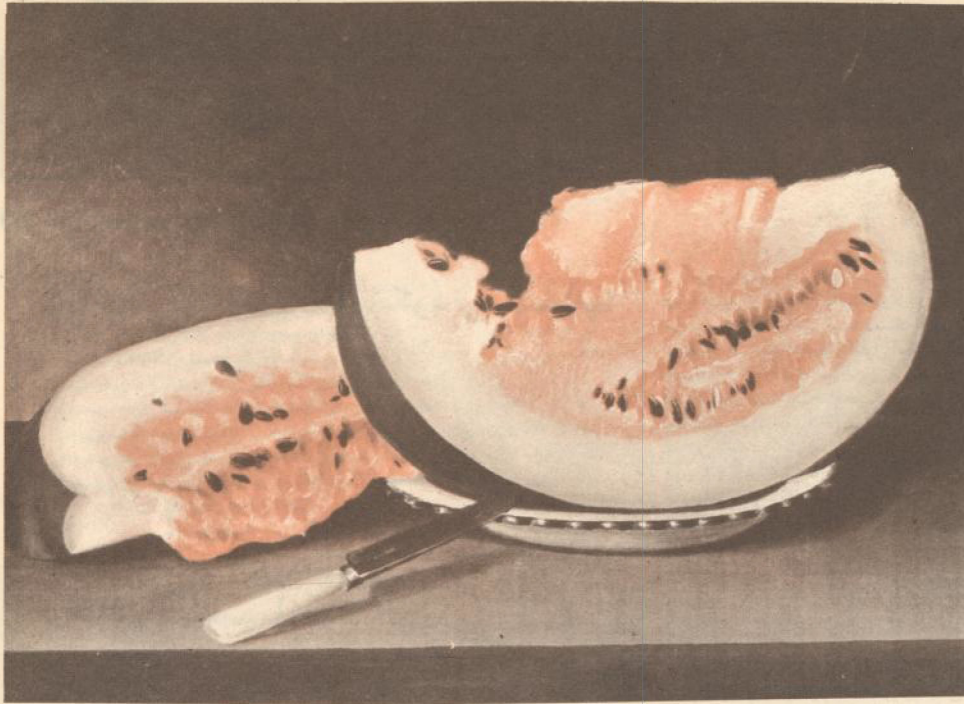
اسم بزرگی است «آنجلا- دیویس». این اسم، شیرزن جوانی از نژاد سیاه و از تابعیت آمریکائی را به یاد می‌آورد که داستان مبارزات دلیرانه‌اش، و رویاروییهایش با نژاد پرستی و اختناق پلیسی که در بطن حکومت آمریکا و قشر سرمایه‌داری بسزرگ آن قرار دارد، به افسانه و حماسه بیشتر شبیه است. «آنجلا» در این راه رنج شکنجه و زندان و ظلم و فشار و بیداد را آسان تحمل کرد و بندانگشتی از موضع خود عقب برنگشت و صدای ظریف اما توفنده خود را چنان بلند کرد که جهان را به همصدایی خود خواند و عاقبت به کمک این همصدائی‌ها و فعالیتهای آزادیخواهان جهان بود که زنجیر زندان را چون ماده شیری خشمگین، گسست و اینک آرمان خود را آزادانه و شجاعانه‌تر از پیش، در چهار گوشه دنیا تبلیغ می‌کند. «آنجلا- دیویس» بارها فعالانه از

مبارزات مردم ایران در راه کسب آزادی نیز دفاع کرده و در جلسات دانشجویان مبارز ایرانی در آمریکا شرکت جسته است. در سال ۱۹۷۶ فیلمسازی فرانسوی به نام «ژان- دانیل سیمون» در طول چند هفته، سی هزار کیلومتر در کنار «آنجلا- دیویس» سرتاسر ایالات متحده را درنوردید و از زندگی سیاسی و فعالیتهای او فیلمی

# زنانی که در جهان نقاشی درخشیدند!

دو امپراتور،  
دلباخته این زن نقاش بودند!

زنان نقاش، در بنیانگذاری  
مکتب «امپرسیونیسم» نقش  
عمده‌ای داشتند.



یک قاچ هندوانه - (از: مارگارتا - پله)

شگفتانگیز در نقاشی از خود بسیادگار است. در تابلوهای نقاشی زنان، تصاویر لخت هم دیده نمی‌شود در حالیکه شاید برای زنهای نقاش استفاده از یک مدل برهنه، آسان‌تر از مردهای نقاش بوده‌است. البته در این مورد هم استثنائاتی وجود دارد، مثل تابلوهای خانم «گاسات». او علاوه بر آنکه چند تابلو از بچه‌های عربان کشیده است، از چند زن لخت و یا نیمه لخت نیز تابلوهایی کشیده است. خانم «پرت-موریو» هم دارای چند تابلو از زنهای برهنه است.

ما به منظور آشنائی خوانندگان «زن روز» با سرگذشت و آثار تعدادی از زنان نقاش نامدار، بیوگرافی هشت نفر از آنها را همراه با نقاشی‌هایشان در این گزارش گرد آورده‌ایم.

بقیه در صفحه ۱۰۵

خواندن «فیگارو» - (از: ماری - گاسات)



وقتی که پریرخان آواز میخواندند - (از: آنژلیکا - کوفمن)

زندگی پرداختن، و کمتر به کشیدن تابلوهای رنگ و روغن بر اساس موضوعات بحثانگیز اقدام کرده‌اند. آنان، بیشتر به ترسیم صحنه‌هایی از زندگی معمولی، آنهم با آب و رنگ که خیلی ارزان‌تر است پرداخته‌اند. زنهای حتی در مواقعی که به شیوه مردها کار کرده‌اند، یعنی تابلوهای بزرگ رنگ و روغنی کشیده‌اند، در انتخاب موضوع، از خود محافظه‌کاری زیادی نشان داده‌اند، و البته این محافظه‌کاری را جامعه متعصب و سختگیر بر آنها تحمیل کرده‌است. از سوی دیگر، در قسرن نوزدهم نقاش حرفه‌ای بودن برای یک زن، نوعی قیام بر علیه سنتها و بدعت گذاری نامعقول به حساب می‌آمد. در آن سالها، تنها امکان پیشرفتی که به زنها داده می‌شد، این بود که تحصیلاتی محدود داشته باشند با این همه باز می‌بینیم زنهایی پیدا شده‌اند که توانسته‌اند آثاری بسدیع، زیبا و گاهی هم شاهکارهای



امروز راه نخواهم رفت... - (از: سوفی - آندرسون)

یک علت دیگر این است که زنهای نقاش بیشتر به پرتره، مینیاتور و یا صحنه‌های عادی



در روی بالکن - (از: برت - موریو)

بوده‌اند، و یا به قول «لیندا - ناکلین» منتقد معروف هنری، برای آنها کمتر امکان انجام چنین کاری فراهم شده‌است.

در واقع یکی از علل اسم نبردن از زنها نقاش در کتابهای تاریخ هنر اینست که زنها بندرت بنیانگذار مکتب خاصی در نقاشی



بازار مکاره اسبها - (از: روزا - بونور)

در کتابهای تاریخ هنر قرن نوزدهم، جز از یکی دو زن نقاش مثل «پرت-موریو» و «ماری - گاسات» از هیچ زن نقاش دیگری نام برده نشده‌است. گوئی اصلاً زنها قدم به عالم این هنر نگذاشته‌اند! حال آنکه در دائرة المعارف هنرمندان و نشریات که درباره نمایشگاههای هنری مقاله نوشته‌اند، به اسم صدها زن نقاش بر میخوریم که آثار بسیاری از آنها، شاهکارهایی در این هنر

محسوب می‌شوند. علت نادیده گرفتن هنر این گروه از زنان چیست و چرا تاریخ‌نویسها در عرصه هنر نقاشی فقط از مردها اسم برده‌اند و زنها را یکبار به دست فراموشی سپرده‌اند؟ مسلماً نمیتوان گفت که همه نویسندگان تاریخ هنر، آنچنان متعصبانه طرفدار مردها بوده‌اند که به عمد زنها را نادیده گرفته‌اند.



زن نقاش

آخرین تحقیقات درباره:

اسرار باور نکردنی آسمانها

# آیا کائنات به سوی نابودی مطلق می‌گردد؟

## «حفره سیاه»: غولی که هزاران خورشید را به کام خویش فرو می‌کشد!

این روزها در آمریکا، هرجا بروید و در هر محفلی وارد شوید، صحبت از «حفره سیاه» در میان است. کمتر کسی از نتایج کنفرانس «کمپ دیوید» یا قرارداد صلح چین و ژاپن صحبت می‌کند، اما همه می‌پرسند: «حفره سیاه چیست و دنیا را کجا خواهد کشاند؟» بعد از ماجرای «واترگیت»، داستان «حفره سیاه» مهمترین موضوعی است که افکار عمومی ملت آمریکا و تمام طبقات آنرا بخود جلب کرده است. شوم‌های بسیار مردم پسند تلویزیون، مانند «جونی کارسون» درباره آن جوک‌هایی می‌زنانند که دهان بدهان می‌گردد و مدبران نوشته شده‌اند، رکورد بیشترین فروش کتاب را در تاریخ آمریکا شکستند. دختران و پسران جوان آمریکایی روی پیراهن‌های آستین کوتاه خود، شعارهایی درباره «حفره سیاه» می‌نویسند. مثلاً روی یک سری از این پیراهن‌های دخترانه نوشته شده است: «حفره سیاه دیدنی نیست.»

کنجکاوی درباره «حفره سیاه» بهمه جا نفوذ کرده است. مثلاً یک دانشمند متخصص در فیزیک ستاره‌ها (استروفیزیک) بخبرنگار مجله «تایم» گفته است: «سابقاً هر وقت در کوکتیل پارتهای من از حرفه خودم سخن می‌گفتم همه حضار شروع می‌کردند به خمیازه کشیدن. اما حالا همین که می‌فهمند من درباره «حفره سیاه» تحقیق می‌کنم، فوراً همه دور من جمع می‌شوند و پشت سرهم دربار «حفره سیاه» سوالات می‌کنند....»

چاندراتاسنکار، متخصص معروف هندی فیزیک ستاره‌ها - که اخیراً برای عمل جراحی قلب در بیمارستان دانشگاه «شیکاگو»

### سیاهچالی در اعماق فضا که غولها را می‌بلعد!

تا این اواخر کلمه «حفره سیاه» در نزد آمریکاییان فقط یک معنی داشت و آن سیاهچالی بود که در قرن هجدهم، یکی از راجه‌های هندوستان چندتن از افسران انگلیسی را در آن زندانی کرده بود. اما حالا این کلمه معنی دیگری دارد و آن سوراخ عظیم اسرارآمیزی است که ستاره شناسان در اعماق آسمانها کشف کرده‌اند. در آنجا، نزدیک مجموعه‌ای از ستارگان که به «سیگنوس» (قو) معروف است، یک موجود وحشتناک کیهانی کشف شده است که دارای چنان نیروی جاذبه شگفت‌انگیزی است که ستاره‌های غول پیکری را با جسمی بیست برابر خورشید، بسوی خویش می‌کشد، بهم می‌تاباند، در کام خویش فرو می‌برد و نیست و نابود می‌کند.

«جون ویلر» فیزیکدان بزرگ دانشگاه «پرینستون» و جانشین «اینشتین» در باره این موجود گفته است که: «یک عدد بینهایت بزرگ و حجیم و غول آساست» یک حفره سیاه، یک سیاهچال در اعماق فضا است؛ هم از اینجا اصطلاح «حفره سیاه» بر سر زبانها افتاده است. این کلمه برآستی بسیار متناسب است، چون هیچ چیز، حتی نور هم نمی‌تواند از این حفره عبور کند و بدین سان بکلی نامرئی و ندیدنی است. شگفت‌انگیزتر این است که این موجود عجیبی که هیچگونه «شیئیت» ندارد، همچون جاروئی آسمانی، فضا را از ستارگان و اجرام دیگر پاک می‌سازد و هر چه را در سر راه خود می‌یابد، بکام خویش فرو می‌کشد. این موجود همچون پرتگاهی بی‌انتهاست که تمام اجرام و اجسام، از ذرات ریز و عبارهای اتمی گرفته تا خورشیدهایی چندین برابر خورشید خود، در آن سقوط می‌کنند و بی آنکه اثری از خود برجای گذارند، ناپدید می‌شود. این موجود برآستی شکاف و گسیختگی عظیمی در کارخانه زمان و مکان است، و جایی است که قوانین عمومی و همیشگی طبیعت در آن منحل می‌شوند. از این روست که «جون ویلر» آنرا به عنوان «بزرگترین بحرانی که تاکنون علم فیزیک با آن روبرو شده‌است» تعریف می‌کند و می‌گوید:

«پیش از این، هیچگاه ما گمان نمی‌کردیم که ماده چنین ناپایدار باشد. این جهان، جهان زادن و مردن‌ها است، و باز...»

اگر تمام ستاره‌ها و اجرام آسمانی در درون «حفره سیاه» ناپدید و برآستی از هستی ساقط می‌شوند، و از عالم وجود بیرون می‌روند، پس ماده آنها کجا می‌رود و چه بشری می‌آید؟ آیا به مکان دیگر و زمان دیگری منتقل می‌شود؟ پس در این صورت این سؤال پیش می‌آید که این ماده، پیش از اینکه به مکان و زمان کنونی بیاید، کجا بوده و از کجا به این عالم آمده است؟»

بدین سان تناقض‌ها و سئوالاتی که در اثر کشف حفره سیاه پدید آمده‌است، دانشمندان را وادار می‌سازد که بقلمرو فلاسفه و الیهون پناه برند و در صدد یافتن منشأ زندگی، هستی و کائنات بر آید. حتی در دوران کنونی که شاهد پیشرفتهای عظیم علمی، از مهار کردن نیروی اتم گرفته، تا پرواز در قلمرو منظومه شمسی، این اندیشه که ماده هست و نابود می‌شود و کیهان ما به هستی می‌گراید، سرگیجه آور است. چنین اندیشه‌هایی، خلاف عقل سالم است و جنون آمیز بنظر می‌رسد، چنین ماجرائی به افسانه‌های دیو و غول و دوال یا میماند.

آیا این «حفره سیاه» یک حالت استثنائی

در علم است؟ تئوری دانانی که در این زمینه کار کرده‌اند - و امروز در زمره بهترین مغزهای روشن علمی اند - این حرف را مطلقاً رد می‌کنند و می‌گویند: «در واقع، دنیا آکنده از این نوع حفره‌های شگفت‌انگیز است...» «کیپ - تورن» دانشمند سرشناس می‌گوید: «تنها در کیهان ما، بیش از یک میلیون حفره سیاه وجود دارد!» چنین ادعائی ظاهراً خیلی بی‌بازگشت نظر می‌رسد. چون حتی با قوی‌ترین تلسکوپ جهان، هیچکس حفره سیاهی را ندیده است و هیچگاه هم نخواهد دید. بدین سان، دست کم در زمان حال، وجود این حفره‌های سیاه جنبه ریاضی دارد، یعنی وجود آنها را تنها بعنوان راه حل معادلات پیچیده نظریه نسبیت «اینشتین» می‌توان ثابت کرد، منتها راه حلی که بسیار شگفت‌انگیز است. اگر تئوری «اینشتین» درست باشد، حفره‌های سیاه باید نتیجه طبیعی مرگ ستاره‌های غول پیکر باشند. مطابق این نظریه، مرگ یک ستاره نتیجه این پدیده است که تمام ذرات ماده موجود در آن، در مرکز ثقل ستاره متمرکز و بهم فشرده می‌شوند، و اگر شرایط مساعد باشد، این ذرات با چنان نیروی هیبت‌انگیزی بهم فشرده و در هم ادغام می‌شوند که عملاً هستی خود را از دست می‌دهند، و ستاره مبدل به چیزی می‌شود که ریاضی دانان آنرا «وحدت» می‌نامند. تمام ماده ستاره در حجم بینهایت کوچکی بهم فشرده می‌شود و در نتیجه، تکانه آن بینهایت زیاد و نیروی جاذبه آن بینهایت افزایش می‌یابد. در نقطه «وحدت» دیگر زمان و مکان وجود ندارد.

### حفره‌های سیاه دیگر

«جواناتان - کربندلی» استاد «آسترو فیزیک» دانشگاه «هاروارد» می‌گوید: «تصور این که شما توده عظیم جرم این ستاره را چنان بهم فشرده‌اید که به «هیچ» مبدل شده‌است، اندیشه‌های بسیار گیج‌کننده است.»

دانشمندان باید هم از چنین اندیشه‌های گیج و ناراحت بشوند، چون قرنهایست که علمای نجوم و هیئت جهان و گیتی را آرام و روشن و ذاتاً بدون تغییر می‌پنداشتند. اما اکنون معلوم شده‌است که این دنیا صحنه تغییرات شدید باور نکردنی، انفجار کیهان‌ها و ستاره‌های عظیم و ایجاد «شبه کیهان»‌هایی انرژی زاست: دنیای تازه برآستی بحالت آغازینی که از آتش زاده شده‌است، باز می‌گردد. بسیاری از دانشمندان نزدیک است یقین حاصل کنند که حفره‌های سیاه منشأ تمام این حوادث وحشتناکند. آنهم شیفته و مجذوب این واقعیت شده‌اند که نیروی جاذبه بیکران حفره‌های سیاه نمی‌گذارد چیزی از چنگ آنها بدر رود.

بقیه در صفحه ۱۰۴

# هیدرژن!

## بزرگترین شگفتی آفرینش!

در پهنای بیکران آفرینش، هزاران هزار شگفتی در هر گوشه نهفته است، بلکه اساساً هیچ چیز نیست که شگفت‌آفرین نباشد و هر چه هست، سراسر شگفتی است. بقول سعدی:

برگ درختان سبزه، در نظر هوشیار هر ورقش دفتر است، معرفت کردگار

اما «جان - آویستن - بیکر» نویسنده معروف انگلیسی، در کتاب خود بنام «جنون آفرینش» کوشیده است بزرگترین شگفتی آفرینش را بیابد. بعقیده او بزرگترین شگفتی آفرینش این است که همه پدیده‌های بسیار پیچیده و اسرارآمیزی که بشر قرن‌ها، و گاهی هزاران سال کوشیده تا برآز آنها پی برده است - و بعضی از آنها هنوز هم در زیر پرده‌های نادیدنی از اسرار نهفته‌اند از عناصر ساده‌ای بوجود آید؟

سرچشمه گرفتارند. نویسنده بعنوان نمونه می‌گوید: «میدانیم که تمام اشیاء از اتم هیدروژن پدید آمده‌اند که عنصری بسیار ساده است و از یک هسته و یک الکترون تشکیل می‌شود و تغییراتی که در آن بوجود می‌آید، حاصل از افزایش و کاهش سطح انرژی آنست. اما از همین واحد کوچک است که تمام عجایب هفتگانه، مانند اهرام مصر، غول «رودس»، «بسیاه‌های مسعلق سمیرامیس» و هزاران عجایب طبیعی دیگر، از آبشار «نیاگارا» گرفته تا کوه «هیمالیا»، از دنیای شگفت‌انگیز مورچه‌ها و زنبورهای عسل گرفته، تا قدرت هیبت‌انگیز «دیونوزورها» و «ایگواندون»‌ها پدید آمده است. تازه اینکه چیزی نیست. از همین اتم ساده

### این ارگ عجیب!

به تازگی یکی از کلیساهای «لاگوس» (پایتخت نیجریه) از یک بنگاه اسکاتلندی تقاضا کرده ارگی با ۲۰۰ نای برای او بسازد، منتها این ارگ باید طوری ساخته شود که با شرایط اقلیمی آن کشور سازگار باشد.

قضیه از این قرار است که چون در آن کشور موش و ماسارمولک و خزندگان و جوندگان کوچک دیگر فراوان است، باید تمام سازهای

# مغز «اینشتین» کجاست؟

«آلبرت - اینشتین» بزرگترین فیزیکدان نابغه جهان، هنگام مرگ در ۱۹۵۵ وصیت کرد که مغز او را در اختیار پژوهشگران بگذارند تا با آزمایش شود مغز وی در اختیار آزمایشگران دانشگاه «پرینستون» گذاشته شد. به تازگی یکی از روزنامه نگاران آمریکا به فکر افتاد ببیند که چه به سر مغز این متفکر بزرگ آمده و اکنون در چه حال است. او پس از جستجوی بسیار، آخرین بقایای آنرا در یک ظرف شیشه‌ای آکنده از «فورمالین» یافت که در یک جعبه مقواتی مخصوص حمل لیوناد قرار داده، روی یک یخچال شناسی شهر کوچکی بنام «ویجیتا» در ایالت «کانزاس» یافته شد. اینجاست که این شعر معروف «خاقانی بیاد انسان می‌آید: ما بارگه دادیم، این رقت ستم بر ما برقرس دستمگاران، تاخود چه رسد خزلان!

چشم « کریستف کلمب» روشن!

# کشف امریکا، با قایق بادی!

۱۳ گذشته بود. اکنون «ترن» با تفاق «اریک - تاپارولی» و «آلن کولاس» قهرمانان دیگر این نوع ورزش، قصد دارد در ماه اکتبر از بندر «سن مالو» در سواحل دریای مانش به «گوادالوپ» در جزایر «آنتیل» برود، و عکسی که ملاحظه می‌کنید بدنه قایق آینده‌اوست که اکنون در دست ساختن است. این قایق ۲۰ متر طول ۸ متر عرض خواهد داشت و ۱۶۰ متر مربع سطح عرشه روی آن خواهد بود، ضمناً ۱/۶۵ متر در آب فرو خواهد رفت و ارتفاع بادبان آن ۲۷/۷ متر خواهد بود.

اگر «کریستف کلمب» بخرج دولت اسپانیا مسافرت می‌کرد، این ماجراجویان بسیار آنرا بساکتار خودشان و بعنوان نوعی ورزش قهرمانی انجام می‌دهند و نام آنرا «دریا نوردی تک و تنها» نهادند. در سال ۱۹۷۲، یک فرانسوی بنام «ژان - یوترن» با قایقی سه باد بانه بطول ۳۹ متر دست باین کار زد، ولی موفق نشد. «ترن» نام قایق خود را «جمعه



«غرب» را، چنانکه هست، بشناسیم!

# خدایان و پیغمبران قلابی در اروپا و آمریکا!



**پیغمبران قلابی جدید، خودسوزی، جنایت، فساد و خودفروشی را رواج میدهند، و از این راه میلیونها تومان به جیب میزنند!**

کردند، رهگذران توانستند پیکر نیمسوز زن جوانی را تشخیص بدهند. روزنامه‌های «ژنو» فردای آن روز نوشتند:  
 «زن جوانی که جلو مقر سازمان ملل در ژنو خودسوزی کرد، «لینت فیلیپس» ۲۴ ساله، دختر سلطان معادن استرالیا بود!»  
 در قسمت دیگر گزارش خودسوزی تصریح شده بود:  
 «لینت، با کمال آرامش و خونسردی خودسوزی کرد، او تا آخرین لحظه نادم نشد و آتش را بدون آنکه حتی یک بار فریاد بکشد، یا کمکی بطلبد، تحمل کرد. او در حالیکه روی چمن خیابان بحالت «یوگا» نشسته بود، سوخت و به ابدیت پیوست.

جلو بنای مجلل «پاله- ناسیون» ژنو، آتش، ناگهان گر گرفت و شعله‌های سرکشش تا ارتفاع چهارمتری زبانه کشید. راننده اتوبوسی که از آنحدود می‌گذشت، تا آتش را دید ترمز کرد، سیلندر ضد حریق اتوبوس را برداشت، به سمت توده آتش دوید و ماده ضد حریق را به روی آتش پاشید.  
 معذالک آتش تا وقتی که ده دوازده نفر از کارمندان «پاله ناسیون» بیرون ندویدند و به اطفاء حریق کمک میکردند، خاموش نشد. تازه وقتی که شعله‌های سرکشش فروکش

رهبران تبیهکار فرقه‌های به اصطلاح «مذهبی»! دختران و زنان را به گدائی و روسپیگری وامیدارند!



«دیوید-برگ» رهبر فرقه «خانواده محبت» و حرمسرا دار معروف!

فوریه گذشته باثفاق دختری موسوم به «اریکا- روبرت» جلو یکی از کلیساهای برلن خودسوزی کند، به پدرش نوشته بود:  
 «پدر، از تو امید پوزش دارم. من بمناسبت پیوندی که بین خود و کلیسه جوامع انسانی- خصوصاً طبقه استثمار شده و رنجبر- حس می‌کنم، خودکشی می‌کنم. آرزویم اینست که اقدام من در پیشگاه رهبر فرقه‌ام مورد قبول قرار گیرد.»  
 بعد از حادثه خودسوزی 'پلهانه' هلموت و اریکا، یک روزنامه آلمانی نوشت:  
 هر دو قربانی عضو فرقه «آناندا- مارگا» و از پیروان پر و باقرص «پرابهات- رانجان»

«شانتی- دیوی» را روی او گذاشت. خودسوزی ابلهانه!

اهمیت مسئله فرقه بازی هنگامی روشن خواهد شد که بدانیم از ۱۹۷۳ به اینطرف «لینت- فیلیپس» هشتمین عضو فرقه‌های هندی است که خودسوزی کرده است. مضحک اینکه خودسوزها معمولاً شعارهای کلی و عاطفی را انگیزه خودسوزی معرفی می‌کنند. مثلاً پیام می‌گذارند که: «چون غارتگران مردم را غارت می‌کنند... و یا : بدلیل شدت فقر عمومی خودسوزی کردیم.»

«هلموت کلاین کسخت» ۲۸ ساله دانشجوی رشته تعلیم و تربیت، قبل از اینکه



«آیندا- باوتر» ۲۸ ساله و آموزگار سابق، فعلاً بخاطر فرقه «خانواده محبت» روسپیگری می‌کند!!

فیلیپس به خبرنگاران گفته است که دخترش قربانی فرقه‌بازی‌هایی شده که بصورت یکی از «اپیدی»‌های قرن ما تجلی کرده است. او گفته است: «خدایان و پیغمبران قلابی، دخترها را از راه بدر بردند و او را از ما گرفتند. آن‌ها او را به مواد مخدر معتاد کردند، عفتش را ربودند و مغزش را شستشو دادند.  
 فرقه قلابی حتی اسم دخترمان را عوض کرد و بعضی «لینت- فیلیپس» اسم



«ماهاریشی- ماریش» یوگی، رهبر فرقه «مدیتیشن».

مشعل فروزان فرقه مذهبی «آناندامارگا» خودسوزی می‌کنم و امیدوارم که اینار من وجدانی خفته خیلی‌ها را بیدار کند!...»  
 رادیو ژنو همان شب گزارش داد:  
 «لینت دختر «هارولد- فیلیپس» یهودی، میلیونر معروف است که درسیدنی زندگی می‌کند. او عضو مؤمن فرقه مذهبی «آناندامارگا» (راهی بسوی سعادت معنوی) بود. و تحت تأثیر تعالیم «سارگار» هندی، رهبر فرقه دست به خودسوزی زد. آقای

«پترا- کروزه» تنها کسی است که شهادت بخرج داد، از خر شیطان پیاده شد و اسرار فرقه «فرزندان خدا» را فاش کرد.



«پسرابهو- پساد» رهبر فرقه «کریشنا»



«مون» در حدود ۲/۵ میلیون نفر عضو دارد.



«اریکا- روبرت» بخاطر هندی احمقانه و بیجانانه جلو یکی از کلیساهای آلمان خود سوزی کرد. او در فرقه «آناندا- مارگا» عضویت داشت.

سارکار» رهبر فرقه بودند. آن‌ها چند روز بعد از ملاقات با رهبر فرقه در زندان کلکته، به اروپا مراجعت کردند و بلافاصله تصمیم به خودسوزی گرفتند. سارکار که محرک شش فقره قتل شناخته شده، از ماهها قبل زندانی است و با وجود این فرقه‌اش را از پشت میله‌های زندان اداره می‌کند.»

بقیه در صفحه ۱۰۱

# سفرنامه نویسی در ایران

در نوشته‌های مربوط به «خاطره نویسی در ایران» که در شمارهای گذشته از نظر دوستداران فرهنگ و ادب ایران گذشت و بعد کردیم که خلاصه‌ای نیز، فهرستوار از سفرنامه نویسی در ایران بیاوریم.

سفرنامه‌ها منابع پرارزشی هستند که علاوه بر اینکه بسیاری از رویدادها روابط انسانی، وضع شهرها، عقاید مردم روزگار آن گذشته را برای ما آرمغان می‌آورند، کمک می‌کنند تا نکات تاریک اوضاع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دوران پیشین را برای پژوهشگران، تاریخ‌نویسان جغرافی‌دانان روشن نمایند. و جهانگردان حتی بزرگ از این بابت برگردن این گروه از پژوهشگران دارند.

سفرنامه‌ها همچنین روشنگر زندگانی عمومی مردم، راهها، منزلگاهها، کاروانسراها، وسایل مسافرت، غذا و خورد و خوراک مردم، محصول هرناحیه پول و مسکوک، وزن و مقیاس و بسیاری چیزهای دیگر هستند. حتی گاه برای کارشناسان زبان با اقتصاد و برنامه‌ریزان منابع پرارزشی هستند که چرا در فلان تاریخ در فلان شهر به فلان زبان صحبت میکردند و دیگر چرا صحبت نمی‌کنند یا در فلان جا فلان محصول به فراوانی به دست می‌آمد و اینکه آثاری از آن در دست نیست (در این باره مطالبی در شماره‌های بعد خواهیم داشت).

مشهورترین و قدیمی‌ترین جهانگرد ایران ناصر خسرو شاعر معروف و مبارز است که نخستین سفرنامه به زبان فارسی از او به جای مانده است.

ناصر خسرو هزار سال پیش از ۴۲۷ هجری قمری تا ۴۴۴ هجری قمری در کستان، افغانستان، عراق و مصر سفر کرده و در ردیف مشهورترین جهانگردان دنیای قدیم درآمده است.

مشهورترین جهانگردان دنیای قدیم عبارتند از مارکوپولو (اروپائی) ابن بطوطه (عرب) اولیا چلیبی (ترک) و ناصر خسرو (ایرانی).

بدنیستیدانید در سالهای اخیر روز آغاز سفر ناصر خسرو را روز جهانگردی در ایران اعلام نموده‌اند.

باید توجه داشت که مسلمانان در همه قلمرو حکومت اسلامی (که منطقه وسیعی را در آسیا آفریقا تا سواحل اسپانیا در بر می‌گرفته) خود را غریب احساس نمی‌کردند و گوئی در یک کشور بزرگ سفر می‌کردند. باین جهت بدنیست توجه داده شود که چند تن از جهانگردان معروف عرب، که سفرنامه‌های خود را به زبان عربی نوشته‌اند (و به فارسی نیز ترجمه شده) زیاد در ایران غریبه نیستند. از آن جمله‌اند:

بقیه در صفحه ۸۰

## درس مسلمانان

بی‌تو، ای کوکب فیروز، چنان شد شب ما که فلک تیره شد از تیرگی کوکب ما روز، با آرزوی روی چوماهت شده شب تا دگر موی سیاهت چه کند با شب ما لب ما از لب تو می‌طلبد مطلب خویش مستحقیم، بنه بر لب ما مطلب ما! ما نه شاگرد کمالیم و نه استاد کلام نیست جز بحث خط و خال تو در مکتب ما. کفر زلف تو به مادر مسلمانان داد گرچه پیش دگران کفر بود مذهب ما دام دل‌ها شده زلفت به همش گریزنی خیزد از سلسله‌ها غلغله یارب ما فقرار نفس از حق، مدد از غیب رسد ذره گشتیم، که خورشید کشد موکب ما تا در این کلبه، کتابی و شرابی داریم ذوق و حکمت به هم آمیخته در مشرب ما به خدا می‌برم از سرگشی نفس پناه که سرآمد ره ورهوار نشد مرکب ما سخن، اینگونه روان، کس نشنیده است «نشید» ابدی بود زدیوان ازل منصب ما نه همین روز و شب ما به تب و تاب گذشت مهر و مه در تب و تابند زتاب و تب ما

## شرمگین

ای چشم دلفروزت شام ستاره باران روی گشاده تو، صبح امیدواران ازپای تاسرمن دست دعاست بیتو چون شاخساربی برگ، درخواندن بهاران ای عید، ره بگردان، اینجا نشاط مردمست ترسم که برنپایی باخیل سوگواران یک قطره اشک ما را آتش به جان درافکنند ای ابر درچه حالی باهای های باران؟

زین شرمگین چه برسی در وصل چیست کارش خط برزمین کشیدن همچون گناهکاران! مرداب را شکسته است پای طلب، وگر نه باپای رود رفتند، تابحر، چشمه ساران تادرتوگم نگردیم، راحت نمی‌شناسیم موقوف وصل دریاست آرام جویباران این آن غزل، که ماند چون نغمه محبت «تادرزمانه باقی است آواز بادوباران»

محمد قهرمان

## اقبال لاهوری

# از خواب گران خیز

ای غنچه خوابیده، چونرگس نگران خیز کاشانه مارفت به تاراج خزان خیز ازنالہ مرغ چمن، ازبانگ اذان خیز ازگرمی هنگامه آتش نفسان خیز ازخواب گران، خواب گران، خواب گران خیز ازخواب گران خیز!

خورشیدکه پیرایه به سیمای سحرست آویزه به گوش سحرآزخون جگرست ازدشت وجبل قافله‌ها رخت سرفست ای چشم جهان بین! به تماشای جهان خیز ازخواب گران، خواب گران، خواب گران خیز! ازخواب گران خیز!

خاورهمه مانندغبار سرراهی است یک ناله خاموش واثرباخته آهی است هرذره این خاک، گره خورده نگاهی است ازهندوسمرقند و عراق وهمدان خیز! ازخواب گران، خواب گران، خواب گران خیز ازخواب گران خیز

دریای تودریاست که آسوده چوصحرراست دریای تودریاست که افزون نشدوکاست بیگانه آشوب ونهنگ است، چه دریاست؟ ازسینه چاکش صفت موج روان خیز! ازخواب گران، خواب گران، خواب گران خیز ازخواب گران خیز!

ناموس ازل راتوامینی توامینی دارای جهان راتویساری تویمینی ای بنده خاکی توزمانی تویمینی صهبای یقین درکش واژدیرگمان خیز! ازخواب گران، خواب گران، خواب گران خیز ازخواب گران خیز

فریادافرنک ودلاویزی افرنک فریادز شیرینی وپرویزی افرنک عالم همهویرانه‌زچنگیزی افرنک معمار حرم! بازبه تعمیرجهان خیز! ازخواب گران، خواب گران، خواب گران خیز ازخواب گران خیز!

## راز

پل شکسته غمش را به رودخانه نگفت پل شکسته، سواران خسته را می‌دید که از صحاری خشک شکست می‌آیند پل شکسته غمش را به رودخانه نگفت و رودخانه،

غبار ملال را می‌شست، محمدعلی بهمنی

# ای خسته

نسیم گفت: «ای غمگین، سر از اندیشه‌ها برکش! تبسم را چوخطی سرخ، برسودای دفترکش! سخن، با اشکوخون، از شوره سنبل بر نمی‌آرد سخن، اگر خارت نمی‌باید، قلم بشکن، زبان درکش!»

به زاری گفتش: «ای مهربان، با من دمی سرکن دل خشکم به لطف جرعه‌ای پیغام خوش، ترکن هوارا آشنائی از هواهای عفن آلود به بوئی پاک و بیگانه مشامم را معطر کن»

بگفت: «ای خسته! خودبرزخم خود، خاموش، نشترشو به افسونت جهان دیگر نخواهد شد، تودیکر شو نه هرستگی که بانگ آدمی در داد گوهرخوست تو خود، درخلوت آگاه تنهائیت گوهرشو!»

قلم را تا فروهشتم، درختی سایه گستر شد نگاه خشک دفتر، چشمه ساری عشق‌پرور شد نشستم دیده‌بر دیدار پاک آسمان بیستم خدا خورشید و خاکم جنت و آبم پیمبر شد محمود کیانوش

## پدر

شب می‌گذرد، ستاره بیدار لبخند زنان به خویش می‌گوید تابود امید صبح با ما بود اینک نفس بلند صبح پاک ارزانی آن کسان که می‌آیند

شب می‌گذرد، ستاره بیدار لبخندش را به اشک گرم شوق می‌شوید

شب می‌گذرد، خروس می‌خواند باغ از نفس بهار سرشاراست این قطره شبنم است برگلها یا اشک ستاره‌های بیدارست؟ میمنت میرصادقی

## با روشنائی

درین شب، این شب بیدار آدینه چو شب‌های دگر،

تاریک تاریکم

الا، یا روشنای آب و آئینه

ولی‌الله درودیان

## کوچه‌های عشق

در کوچه‌های عشق، ترا گرد رنگ نیست معاشقیم وسینه ما جای سنگ نیست ای بی توام زمین وزمان تنگتر زدل باتو، برای زیست، قفس نیز تنگ نیست

زهر ابوالحسنی

# آموختن برای زیستن



نویسندگان: مسجد رهنما، ادگار فور- آرتور پتروفسکی- فردریک شامپیون- عبدالرزاق قدورم- هانری لویز- فیلیپ هررا

«چرا میان نظام مدرسه‌ای با پیشرفتهای علمی و فنی جامعه پیوندی وجود ندارد؟» «چرا مدارس از واقعیات بدورند؟» «چرا نظام مدرسه‌ای نمی‌تواند افراد را آزاد و خلاق بار آورد و شخصیت انسانی را تکامل بخشد؟» این‌ها پرسش‌هایی است که تقریباً همه کشورهای جهان (البته غرب کمتر و شرق بیشتر) بعلت دیر رسیدن به آن در نتیجه نیافتن پاسخ به موقع، از تضاد میان نظام مدرسه و واقعیات جهان امروز، آسیب فراوان دیده‌اند.

اهمیت مسئله تعلیم و تربیت جوانان پس از اینکه در سال ۱۹۷۰ جهان را واداشت تا آن سال را بنام «سال تعلیم و تربیت بنامد»- «یونسکو» (سازمان تربیتی، علمی، فرهنگی ملل متحد) را نیز واداشت به خاطر وسعت و اهمیت مسئله از عدماتی صاحب‌نظران و دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت بخواد برای چاره‌جویی در این کار، راه‌حلهایی پیشنهاد کنند.

## جوایز ادبی و فرهنگی انجمن آثار ملی

# و قدردانی از خدمات فرهنگی استاد سید محمد محیط طباطبائی و استاد مهندس محمد کریم پیرنیا

نکات جالب اساسنامه مزبور چنین است: «انجمن آثار ملی» برای ارج گذاری و قدردانسی از زحمات و خدمات دانشمندانی که برای پیشبرد مظاهر فرهنگی و ملی ایران کوشش‌های صمیمانه به خرج داده‌اند در اسفند ماه سال ۱۳۵۶ تصمیم گرفت جوایزی اختصاص دهد. برای اینکار اساسنامه‌ای نوشت و هیئت موسسانی تشکیل داد.

حسرت بردم به خواب آن مرداب کارام درون دشت شب خفته ست دریایم و نیست با کم از طوفان دریا، همه عمر، خوابش آشفته‌ست

دکتر شفیع کدکنی م. سرشک



# زن عروسکی نباشید

چگونه میتوان بدون استفاده از  
رنگ و روغن و آرایش افراطی، سالم و  
شاداب و زیبا بود؟

## غلبه بر چین و چروک، با مواد طبیعی

آرامی از روی بیسی، پائین‌تر از حدفاصل  
ابروها بطرف شقیقه‌ها حرکت دهید.  
\* برای ماساژ پیشانی، دستها را میان دو  
ابرو قرار دهید و از پائین بطرف بالا حرکت  
دهید. سپس با دو انگشت اشاره و میانی دو  
دست، ضربه‌هایی پیاپی و یکنواخت به پوست  
پیشانی بزنید و پس از آن دستها را از میان  
ابروها بطرف شقیقه‌ها پیش ببرید.

### \* نغمه‌بانان جوانی

\* **سبزیها و میوهها:** سبزیها و میوهها دلیل  
داشتن ویتامین‌های مختلف بسیار با ارزش  
هستند و باید هر روز در برنامه غذایی  
گنجانده شوند.  
\* **مواد پروتئین دار:** گوشت بی چربی-  
گوشت ماهی- گوشت پرنده گان- حبوبات-  
تخم‌مرغ- شیر- ماست- پنیر و کشک دارای  
مقدار زیادی پروتئین هستند و نباید دست کم  
یک وعده در روز مصرف شوند.

\* **ویتامین E** یکی از مفیدترین و  
ضروری‌ترین ویتامین‌هاست و در حفظ  
سلامت پوست نقش اساسی دارد.  
ویتامین E را اگر با لانولین مخلوط کنید،  
کرم تقویت‌کننده و رطوبت‌دهنده بسیار  
خوبی بدست خواهید آورد که گردش خون  
را سریعتر میکند و به پوست شادابی و سلامت  
می‌بخشد.  
\* **بهترین کرم تقویت‌کننده پوست،**  
کرمی است که دارای ویتامین‌های A و E  
باشد. این نوع کرم با مواد مفید و قابل

جذبی که دارد به پوست غذا میدهد و آنرا  
زنده و سالم نگه میدارد.  
زمان مناسب برای استفاده از کرم  
ویتامینه، یک تا دوساعت پیش از رفتن به  
رختخواب است. در این هنگام، پوست را تمیز  
کنید و بعد با قشر نازکی از کرم بپوشانید.  
یکساعت بعد- پیش از رفتن به رختخواب-  
چربی اضافی پوست را بگیرید تا بهنگام  
خواب، تنفس پوست براحتی انجام گیرد.  
برای تهیه کرم ویتامینه به مواد زیر نیاز  
دارید:

- \*  $\frac{1}{2}$  قاشق غذاخوری موم عسل
- \* یک قاشق غذاخوری موم سفید
- \* یک قاشق غذاخوری لانولین
- \* ۸۵ گرم روغن بادام شیرین
- \* ۲۸ گرم آب مقطر
- \* نصف قاشق چایخوری بوراکس
- \* ۲۸ گرم گلاب
- \* کمی تننور ساده بنژوان
- \* ۲ تا ۶ کپسول ویتامین (۴۰۰ واحدی)
- \* ۲ تا ۶ کپسول ویتامین (۲۵۰۰ واحدی)

موم عسل و موم سفید و لانولین را در  
ظرفی روی بخار آب حرارت دهید تا آب  
شود. بعد با آرامی روغن بادام را به آن اضافه  
کنید و از روی آتش بردارید. در ظرف  
غیرفلزی دیگری آب مقطر و بوراکس را  
حرارت دهید و بعد گلاب را با آرامی به آن  
بیفزایید و بگذارید کمی گرم شود. بعد، این  
مواد را به مواد ظرف اول اضافه کنید و هم  
بزنید تا کاملاً مخلوط شود و بتدریج سرد  
گردد و بشکل کرم درآید. سپس تننور ساده  
بنژوان و ویتامین‌ها را به آن اضافه کنید  
و هم بزنید تا کاملاً مخلوط گردد.

### \* آب پیاز

پیاز تازه معجزه‌گر پوست است، زیرا  
لکه‌زدای خوبی است و در جلوگیری از  
پیدایش چین و چروک نیز تأثیر دارد.

برای از بین بردن لکه‌های پوست از آب  
پیاز خام میتوان استفاده کنید، به این  
ترتیب که آب یک عدد پیاز را بگیرید و با یک  
تکه پنبه روی لکه‌ها بمالید و بگذارید چند  
دقیقه بماند. سپس با آب نیم‌گرم بشوئید.  
برای بهره‌گیری از خاصیت ضد چین  
و چروک پیاز، بهتر است آب پیاز و عسل و موم  
سفید را مخلوط کنید و روی پوست بگذارید.  
پس از چند دقیقه پوست را تمیز کنید و با آب  
نیم‌گرم بشوئید.

### \* ماسک‌های طبیعی

ماسک‌های زیبایی برای پاک کردن تقویت  
سولهای پوست بکار می‌روند و بسبب میشوند  
که پوست زنده و شاداب شود.  
برای تهیه ماسک، از مواد غذایی مناسبی  
که همیشه در دسترس است میتوان استفاده  
استفاده کنید. این مواد دلیل ارزش غذایی  
فراوانی که دارند، پوست را تغذیه میکنند و  
مواد لازم را در اختیارش می‌گذارند.  
سفیده تخم‌مرغ- شیر- عسل- ماست-

زرده تخم‌مرغ- لیموترش- سرکه- حبوبات-  
سبزیها- روغن‌های گیاهی- میوه‌ها و گیاهان  
دارویی بهترین ماسک‌های پوست را می‌سازند.  
نکته بسیار مهم، انتخاب درست مواد  
است، زیرا باید بانوع پوست و مشکلی که  
پوست با آن روبروست هماهنگ باشد.  
\* اگر پوست خشکی دارید از موز- عسل-  
روغن بادام و تخم‌مرغ میتوان استفاده  
کنید. این مواد پوستتان را نرم و لطیف  
میکنند و مواد غذایی کافی در اختیارش  
میگذارند.

\* اگر پوست چربی دارید، از ماست-  
لیموترش و سرکه استفاده کنید. این مواد،  
آفزون برتغذیه پوست، چربی اضافه پوست را  
نیز میگیرند.  
\* کسلید اصلی ماسک‌های صورت  
خاک‌چینی است. با اضافه کردن این ماده به  
ماسک مورد نظر، چربی و آلودگی پوست  
گرفته میشود و پوست آمادگی بیشتری برای  
جذب مواد غذایی پیدا میکند. خاصیت دیگر  
افزودن خاک رس یا خاک چینی به ماسک  
صورت اینستکه ماسک براحتی روی پوست  
قرار میگیرد و نمیریزد.

درست است که شیر و تخم‌مرغ مواد  
بالارزشی هستند و سلامت پوست را بسبب  
میشوند، اما در انتخاب آنها باید دقت کرد.  
کسانی که پوست نرمال و جوانی دارند، از  
شیر- سفیده تخم‌مرغ- زرده تخم مرغ و یا  
مخلوط سفیده و زرده تخم‌مرغ میتوانند  
استفاده کنند. در حالیکه دارندگان پوست  
چرب باید از سفیده تخم‌مرغ و یا آب ماست یا  
ماست استفاده کنند و کسانی که پوست  
خشکی دارند باید از موادی که پانداژ کافی  
لستین دارند بهره بگیرند. در اینصورت  
زرده تخم‌مرغ برای این نوع پوست مفید  
است. در صورت استفاده از شیر نیز، برای  
پوستهای خشک، شیر پرچربی و برای  
پوستهای چرب، شیر کم چربی توصیه  
میشود.

### \* ماسک‌های مناسب برای انواع پوست

نکته مهم اینستکه مواد را بشناسیم و با  
خواص آنها آشنا باشیم و بهنگام انتخاب نوع  
ماسک، نوع پوستمان را در نظر بگیریم.  
موادی مانند بنژوان و صمغ عربی استحکام  
بیشتری به نسوج پوست میدهند. روغن بادام  
لطافت‌بخش است و بیش از روغنهای گیاهی  
دیگر روی پوست اثر می‌گذارد.

سبزیها و میوهها بدلیل داشتن اسلح  
فراوان- آنزیمهای گوناگون و ویتامین‌های  
مختلف اثر مطلوبی بر روی پوست دارند. از  
این دسته، بعضی خاصیت اسیدی دارند،  
بعضی دیگر الکلیک و بقیه خنثی هستند.  
پوست سالم اسید لازم را برای خود  
میسازد، بطوریکه مدت کوتاهی پس از  
شستن پوست، کمبود اسید جبران میشود،  
اما شستشوی مکرر پوست و یا شنا، مجال  
اسیدسازی به پوست نمیدهد و در نتیجه  
بقیه در صفحه ۸۶



# این عوامل باعث طول عمر است!

## آیامی توان دوره پیری را عقب انداخت؟



عمر جاویدان داشتن قدیمی ترین آرزوی بشر است بطوریکه در ادبیات و فلکلور بیشتر کشورها از آب حیات سخن به میان آمده است. این آرزو، آرزوی کمی و کیفی است. به این معنی که انسان نه تنها میخواهد عمر جاویدان و یا دست کم خیلی طولانی داشته باشد، بلکه در عین حال خواهان آنست که این عمر ابدی و یا طولانی باروحیه زنده و جوانی و شادابی همراه باشد.

پس از سالها تحقیق و مطالعه معلوم شده است که طول عمر و جوان ماندن در قسمت اعظم سالهای زندگی بیش از هر چیز جنبه ارثی و نژادی دارد اما همین اواخر زیست شناسان فرانسوی پس از حدود هشتاد سال تحقیق و بررسی اعلام کرده اند که روش زندگی نیز در این امر تأثیر مستقیم و فراوان دارد. دکتر «گرادی» سرپرست این گروه تحقیق میگوید: «اولین قدم در راه بر خوردار شدن از عمر طولانی و جوانی، تحت کنترل گرفتن برخی عوامل موثر در تأمین سلامتی و رسیدن به سنین بالای عمر است.»

«دکتر گرادی» پس از آن که نتایج تحقیقات گروه خود را منتشر ساخت، با سبیل عظیمی از نامه ها و سؤال های مردم کنجکاو و علاقمند به موضوع مواجه شد و پس از طبقه بندی کردن این سؤال ها در مجله «سلکسیون» به آنها پاسخ داد که اینک برای شما نقل میکنیم:

**\* س- آیا ازدواج در طول عمر موثر است؟**

ج- بله، بطور کلی زنها و مردهای مجرد کمتر از ازدواج کرده ها عمر میکنند. بررسی نشان داده است که حتی پس از از دست دادن همسر اگر شخص دوباره ازدواج کند بیشتر عمر میکند و این امر مخصوصاً در مورد مردها بیشتر صادق است. به علاوه معلوم شده است که اگر مرد و زنی از زندگی خود راضی باشند، وجودشان در مقابل بیماری ها و مرگ مقاومت زیادتری نشان میدهد.

**\* س- آیا راست است که زنها بیشتر از مردها عمر میکنند؟**

ج- بله، تحقیقات ما مؤید این نظریه است. میزان مرگ و میر زنها در تمام گروه های سنی کمتر از مردها است و فقط پس از سن ۶۵ سالگی است که این میزان به تدریج به میزان مرگ و میر مردها نزدیک میشود.

متأسفانه اطلاعات ما از سیستم پیر شدن زنها خیلی کمتر از مردها است زیرا این حالت در زنها با پیچیدگی های فیزیولوژیکی عجیبی همراه است. به علاوه در این زمینه روی مردها بیشتر از زنها تحقیقات انجام گرفته است.

**\* س- آیا بچه دار شدن بر طول عمر زن می افزاید؟**

ج- بله بر طبق تحقیقاتی که پس از جنگ جهانی دوم صورت پذیرفت معلوم شده است که میزان مرگ و میر در بین زنهایی که دارای دست کم سه بچه هستند از همه کمتر بوده است و زنهایی که دارای چهار بچه و یا بیشتر می باشند عمر طولانی تری داشتند. بر طبق تحقیقات انجام شده در دانشگاه

ج- الزاماً خیر. اگر چه تعداد افراد پیر چاق زیاد نیست ولی چند کیلو گوشت اضافی بخودی خود از طول عمر انسان نمیکاهد. حتی در یکی از بررسی های انجام شده به این نتیجه رسیدهایم که در سالهای میانسالی میزان مرگ و میر در افراد نسبتاً چاق (روی لغت نسبتاً تأکید میکنم) کمتر از افراد خیلی لاغر بوده است.

نتیجه کلی که ما در این زمینه بدست آورده ایم اینست که افراد خیلی چاق عمر کوتاهتری دارند و بعد از ایشان گروه هایی قرار میگیرند که وزنشان مرتباً تغییر میکند و یا اینکه خیلی لاغرتر از حدی هستند که باید باشند.

**\* س- آیا ورزش انسان را جوان تر نگاه میدارد؟**

ج- بله منافع ورزشهایی که بطور مرتب انجام گیرد غیر قابل تردید است. بررسی های انجام شده روی ۶۳۵۱ نفر فرانسوی و سوئیس نشان میدهد که ورزش مرتب و متناسب با وضع جسمانی شخص در طول عمر تأثیر مستقیم دارد. این که میگوئیم ورزش متناسب با وضع جسمانی شخص، به این دلیل است که هر کس می تواند شخصاً ورزش مناسب و حد مناسب یک ورزش را برای خودش کشف کند و اینکار هم خیلی ساده است:

قبل از پرداختن به ورزش از هر نوع که می خواهد باشد، اعم از پیاده روی، دویدن، اسب سواری و غیره، تعداد ضربان نبض خود را در دقیقه اندازه بگیرید و سپس ورزش خود قلبتان در دقیقه ده عدد اضافه بشود. اگر شما عادت به ورزش نداشته باشید ممکن است روز اول پس از فقط دو دقیقه به این ده عدد اضافه ضربان برسید. در این مرحله ورزش را متوقف کنید و روز بعد در همان ساعت باز به ورزش بپردازید و باز تاحدی پیش بروید که ده ضربه به تعداد ضربان معمولی قلبتان اضافه بشود به این ترتیب میبینید که هر روز باید مدت بیشتری ورزش کنید تا تعداد ضربان قلبتان ده عدد افزایش پیدا کند و وقتی این میزان به یک ساعت در روز رسید کافی خواهد بود و پس از آن روزی یک ساعت ورزش کنید.

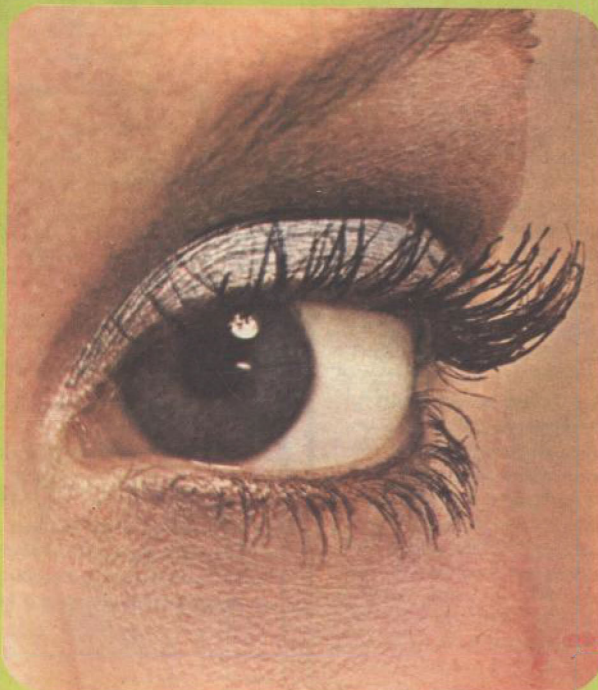
**\* س- آیا عوامل اجتماعی در طول سن موثر میباشند؟**

ج- بله، اما بهیچ وجه نمیتوان گفت که در هر شبانه روز چه میزان خواب ایده آل است. بعضی ها به پنج یا شش ساعت خواب در شبانه روز بیشتر احتیاج ندارند در حالیکه برای گروهی نه ساعت خواب هم کافی نیست. اما آنچه که می توان گفت اینست که خواب منظم مثلاً هر روزی شش ساعت، تأثیر مهمی در حفظ سلامتی دارد.

**\* س- آیا آدم های لاغر بیشتر عمر نمیکنند؟**

## چشمها و موها

به شفافیت طبیعی نیاز دارند



خود بزنید.

برای از بین بردن شوره از اکلیل کوهی، تشنگ و آویزش استفاده کنید. این سه گیاه را در یک تکه پارچه ممل ریخته در یک ظرف کوچک که دو فنجان در آن آب ریخته‌اید بجوشانید و شیره بدست آمده را در حمام پس از شستن موها و قبل از آبکشی نهائی به موهای خود بمالید.

**\* چشم‌ها را خنک کنید**

این روزها فصل خیار است و شما که بقیه در صفحه ۸۷



### \* موهای براق

اگر موهایتان خشک است و همیشه کدر و مرده به نظر میرسند، یک فنجان روغن زیتون، یا روغن بادام، یا روغن کرچک را گرم کرده آن را به تدریج روی سر خود بریزید و با انگشتان خوب ماساژ بدهید. البته باید اینکار را از فرق سر خود شروع کرده به تدریج به سمت پائین بیایید. این عمل پوست سر شما را نرم ساخته جریان خون را در آن تشدید میکند و در نتیجه موهایتان با سرعت زیادی رشد میکنند. برای آنکه این روغن گرم کاملاً به خورد موها برود و آنها را شادابتر و براقتر سازد، از کاغذ آلومینیومی که برای بسته‌بندی مواد غذایی استفاده می‌کنید، به اندازه یک حوله ببرید و آن را مثل روسری محکم به روی سر خود ببندید. این کاغذ مثل یک ورقه عایق مانع از بین رفتن حرارت روغن، و در نتیجه نفوذ بیشتر آن به بافت‌های مو می‌گردد.

### \* موهای خود را تغذیه کنید

ماست و لیموترش فقط برای خوردن نیستند. این دو ماده برای حیات بخشیدن به موهای مرده نیز معجزه می‌کنند.

نصف فنجان ماست را با آب نصف لیموترش مخلوط کنید و در حمام، پس از آن که موهایتان را شستید، خوب به موها و پوست سرتان بمالید و پنج دقیقه بعد آن را آبکشی کنید.

پروتئین طبیعی ماست، با کمک اسید آب لیموترش به بافت موها نفوذ می‌کند و به آن‌ها حیات مجدد می‌بخشد. تخم‌مرغ، انواع روغن‌های نباتی غیرترکیبی مثل روغن پنبه، روغن کرچک و امثال آنها، همراه با مواد اسیدی نظیر سرکه یا لیموترش مواد بسیار مناسبی برای تغذیه موها محسوب میشوند. این مواد را باید پس از شستن موها و قبل از آبکشی نهائی به موهای



جوانه بازار

در مدل‌های پائیز امسال، لباس‌ها عرضه شده‌اند و در اکثر آنها ترکیب دیده میشود. دو مدلی که در اینجایزبایله هستند که دو لباس راحت را

## دختر امروز



پنجره‌ای بدنبای جوانان

اینو از من داشته باش

از: ر- یلدا

## دوستی واقعی

### بادروغ و تظاهر بیگانه است

معاذای دوست دوران دبیرستانی هستیم که بعد از اتمام تحصیلات باز هم با یکدیگر مراد و دوره‌هایی داریم.

معاذای دوست دوران دبیرستانی هستیم که بعد از اتمام تحصیلات باز هم با یکدیگر مراد و دوره‌هایی داریم.

«مهتا» یکی از افراد همین جمع مایود که با پایان تحصیلات از دواج کرد و با شوهرش رهسپار تهران شد. گاهی مهتا را میدیدیم که می‌آمد و سری به مادر و پدرش میزد و در دوره‌های ماهم شرکت میکرد. بظاهر خیلی خوشبخت نظر میرسد و علاوه بر آن وضع مالی شوهرش هم خیلی خوب شده بود. وقتی مهتا می‌آمد، هم‌امش حرف بود از خانه‌شان،

معاذای دوست دوران دبیرستانی هستیم که بعد از اتمام تحصیلات باز هم با یکدیگر مراد و دوره‌هایی داریم.

«مهتا» حق داشت، برآستی محله خوش آب‌وهوایی بود. خانه‌های اشرافی و نوساز کنار همدیگر ساخته شده بودند و برزیبائی کوچک‌شان می‌افزودند.

معاذای دوست دوران دبیرستانی هستیم که بعد از اتمام تحصیلات باز هم با یکدیگر مراد و دوره‌هایی داریم.

بالاخره رسیدیم به پلاک ۲۶ و زنگ در را زدیم. کمی بعد «مهتا» با موهای دم اسبی و پیژامای کهنه‌ای در را برآیمان باز کرد. انگار داشت گردگیری و نظافت میکرد. بی‌اختیار یادم آمد وقتی میگفت: «ما دو مهر حال، مدتی پیش مادر من

معاذای دوست دوران دبیرستانی هستیم که بعد از اتمام تحصیلات باز هم با یکدیگر مراد و دوره‌هایی داریم.

### سیمای دبیرمن

از: شبینه



## وقتی جواب سوآلی را نمیدانست میگفت: «این یک قرار داد بین المللی است»!

یافت و البته تمام تجدیدها و رشدن‌های بچه‌ها بخاطر درس‌هایی بود که این خانم تدریس میکردند. روز اولی که وارد کلاس شد بنظر یک زن آلامد و لسی بدیهل می‌آمد که لباسهای زیادی قشنگ به تنش زار میزد. ولی بهرحال ظاهرش بقیه در صفحه ۸۷

## دبیرشیمی‌ما

بررسی رفتار و اخلاق دبیران فرصت بسیار خوبی ما دانش‌آموزان داده است که علاوه بر خالی کردن دل‌پر خودمان، بتوانیم نکته‌های منفی و رفتارهای ناجور بزرگترها را از دید خودمان بنویسیم و به نظر خود دبیران برسانیم، چون من فکر میکنم محال است دبیری مجله زرنروز را

بررسی رفتار و اخلاق دبیران فرصت بسیار خوبی ما دانش‌آموزان داده است که علاوه بر خالی کردن دل‌پر خودمان، بتوانیم نکته‌های منفی و رفتارهای ناجور بزرگترها را از دید خودمان بنویسیم و به نظر خود دبیران برسانیم، چون من فکر میکنم محال است دبیری مجله زرنروز را



از کوچکترها گوش کنیم:

## نکته‌پرانی

- \* عامل اصلی تبعیض نژادی خورشید است، چون در تاریکی سیاه و سفید یکسان هستند...
- \* محسن توحیدلو- آمریکا
- \* سکوت همیشه علامت رضا نیست، گاهی هم نشانه تحمل نارضائی‌هاست...
- \* نیلوفر روزمهر- تهران
- \* زندگی اغلب زن‌شوهرهای امروزی قهر دائم و آشتی موقت است!
- \* ژاسمن باغومیان- تهران
- \* آنقدر از خودراضی و مغرور بود که به بینی‌اش میگفت همراه نیا سنگینی میکنی.
- \* مریم درویش- آبادان
- \* از بس چاق و چله بود، وقتی برای آب‌تنی وارد دریا میشد، جذرومد برآه میانداختا...
- \* فاطمی نامدار- ساری
- \* آنقدر به ساز زندگی رقصیدم که حالا استاد رقص شده‌ام...
- \* لیدا وجدی- تهران

سیمای ناموران

## مارگارت میچل

بانوی نویسنده‌های که «بسر باد رفته» را نوشت و بالاترین رکورد فروش کتاب را بدست آورد

نویسنده کتاب «برباد رفته»، کتابی که در آمریکا بیشتر از هر کتاب دیگری به فروش رفته است، نه تنها در میان نویسندگان مشهور جهان بی‌همتا مانده است، بلکه بعنوان پیشگام و پیشاهنگ «بست‌سلر» نیز شهرت دارد. «بست‌سلر» که یک اصطلاح انگلیسی است، برای کتابهای موفق و پرفروش به کار میرود و برای اولین بار به کتاب «برباد رفته» و نویسنده‌اش «مارگارت میچل» داده شد.

مارگارت میچل در «آتلانتا» واقع در اتازونی متولد شد، در آنجا کار کرد و در ۶۱ سالگی در خیابان «البرتویسکو» جایی که اغلب صحنه‌های کتاب بزرگش اتفاق می‌افتاد، زیر اتومبیل راننده مستی رفت و کشته شد. او برای رفتن به سینما و دیدن فیلم «برباد رفته» از خانه خارج شده بود. از شگفتی‌های روزگار اینکه «مارگارت میچل» قبل از اینکه خانه‌نشین شود و بنوشتن کتاب مشهورش بپردازد، در همین شهر بر اثر یک تصادف اتومبیل دیگر فلج و خانه‌نشین شده بود.

در سال ۱۹۳۵ یک ناشر نیویورکی

بقیه در صفحه ۸۷



## انتقاد جوانان

از: کتایون هدایت

## حافظ شیرین سخن

### و چکمه دو هزار تومانی!

بقول حافظ شیرین سخن: یادباد آن روزگاران یادباد... برآستی یاد آن غذاهای خوشمزه که با بهترین مواد تهیه میشد بخیر، یاد آن نوشیدنیهای خنک و فرح‌بخش و بدون گاز که بادم حال میداد بخیر، یاد هوای تمیز و بدون دود و ریه‌های سالم و گونه‌های گلگون بخیر... واقعاً نمیدانم، اگر حافظ زنده بود و چنین اوضاع و احوالی را میدید، باز هم میتوانست چنان اشعار عاشقانه و عارفانه‌ای بسراید، یا اینکه از فرط خوردهن غذاهای کنسرو شده و استنشاق هوای مسموم، دیگر رمقی برایش باقی نمی‌ماند. یا در پشت فرمان اتومبیل دچار هذیان میشد و مرتب اشعار «نو» میسرود و یا از بالا رفتن تصاعدی نرخ کالاها متحیر و انگشت‌بندندان سر به بیابان می‌گذاشت. خدا را شکر که در آن زمان زندگی آنقدر ماشینی نشده بود و گرنه ما از وجود افرادی چون «حافظ» و «سعدی» و «فردوسی» و «خیام» و امثال آنان بی‌بهره میماندیم.

یادش بخیر زمانی که فروشنده‌ها سعی میکردند با چرب‌زبانی نظر خریدار را جلب نمایند و اجناس خود را بفروش برسانند. حالا آنقدر مشتری برای کالای بنجل زیاد شده که فروشنده فرصت سرخاراندن ندارد و حتی سعی میکند با ایجاد جنجال و سر و صدا خریدار را دست بسر کنند. تازگیها بعضی از میوه‌فروشان یک برچسب به برچسبی قیمت مقطوع اضافه کرده‌اند و روی آن با خط درشت نوشته‌اند: «درهم» فروشنده مرتب فریاد میزند: «دست نزنید، جدا نکنید» و بهیچوجه اجازه نمیدهد مشتری به میوه‌ها دست درازی کند و خود جناب فروشنده زحمت برداشتن جنس را میکند و دست آخر پاکت را پر از چیزهای بنجل میکند و در یک چشم برهم زدن اجناس را وزن میکند، بعد خیلی سریع شروع به محاسبه می‌نماید و یا لیست بی‌سر و تهی مقابلتان میگذارد. او طوری وانمود میکند که عجله دارد و مشتری بعدی منتظر است که باینترتیب کسی جرات نمیکند از چند و چون و کم و کیف جنس خریداری شده اطلاعی کسب کند. متأسفانه



خریدار هم چندان بیگانه نیست و شاید این خود خریدار باشد که باین گرانی بی‌سر و صدا کمک میکند و میگذارد فروشنده اجناس خود را بهیچ قیمتی که بخواهد بفروشد، در حالیکه اگر مدتی از خرید اجناس گران قیمت خودداری کنیم و یا با پیشنهاد پولر بیشتر جنس بهتر نخواهیم، نتیجه مطلوب را بدست می‌آوریم، چون وقتی جنس روی دست فروشنده ماند، ناچار میشود آنرا با قیمت ارزتری بفروشد.

چند روز پیش پشت وسترین من هفته‌ای یکبار برای خرید بیرون می‌روم و می‌بینم بعد از یک هفته قیمت اجناس چند برابر شده است. من هفته‌ای یکبار برای خرید بیرون می‌روم و می‌بینم بعد از یک هفته قیمت اجناس چند برابر شده است. من هفته‌ای یکبار برای خرید بیرون می‌روم و می‌بینم بعد از یک هفته قیمت اجناس چند برابر شده است.

## جوان‌ها قصه می‌سازند

از: آرین دادخواه

## نه، یعنی بله!...

گفت: «لیلا جون، این علی است، میشناسی اش؟» بله میشناختمش، خیلی خوب هم میشناختمش، بارها عکس او را دیده بودم. این نگاه مخملی سالها با من آشنا بود، ولی خودم رازدم به غریبگی و بسا معصومیتی ساختمی گفتم: «علی؟ نه، من ایشان را نمیشناختم، ولی انگار شما همان کسی هستید که از من درخواست رقص کردید؟»

ابروهای علی در هم رفت، انگار میخواست چیزی بگوید، ولی مریم با حالت میزبانی که میخواست صلح و صفا بین مهمانانش برقرار کند بسرعت گفت: «ولی این خیلی عجیب است. علی نویسنده مشهوریست. تو هم که زیاد اهل قلم و کتاب هستی؟» شانه‌هایم را بالا انداختم و با همان لحن کودکانه گفتم: «من نمیشناسمش، ولی بهر صورت حالا از این آشنائی خیلی خوشوقتم... اینبار علی هم دست از مبارزه برداشت و گفت: «من بیشتر خوشوقتم...» و مریم لبخند بقیه در صفحه ۸۷

هیچ اثری از محبت مخملی نگاهش نبود. با لحن گفتم: «نخیر آقا، خسته هستم نمیتوانم برقصم». شانه‌هایم را با بی‌اعتنائی بالا انداختم و باز با همان لحن محکم و خشونت‌آمیز گفتم: «مهم نیست!»

گونه‌هایم از خشم گر گرفته بود. اولین درخواست رقص از طرف پسر دانی‌ام از جا برخاستم و باز دوباره در پیست رقص بسا او رودرو شدم. بسا دختر خوشگلی گرم گرفته بود. دخترک مفتون او بنظر می‌آمد و او نگاه مرا بکلی از یاد برده بود. نباید هم بخاطر می‌آورد. او حتی اسم مرا هم نمیدانست. چه انتظاری داشتم؟

آنشب مرتب با نگاهم تعقیبش میکردم ولی تا او را متوجه خود میدیدم، خودم را میزدم به نغمه‌های آخرهای شب او را به همراه مریم دیدم که بطرفم می‌آیند. از هیجان لبوان نوشیدنی را که دستم بود سر کشیدم. دستم میلرزید. بدجوری هم بر لبهای مریم لبخندی معنی دار مسیرقصید. دستم را گرفت و



در اکثر موارد کاملاً تازه بدست مصرف کننده میرسد (پوست خارجی آن طوری است که هوا از طریق منافذ بسیار ریز بداخل راه یافته و مانع از کهنه شدن سریع میشود). برخلاف تصور عامه، تخم‌مرغ نه تنها بی‌بجوه برای کبد مضر نیست، بلکه بخاطر دارابودن ماده «کولین» که در «لستین» تخم‌مرغ وجود دارد، نافع نیز هست.

اما تخم‌مرغ در کسانی که بدنشان گرایش به درست کردن سنگ کلیه و سنگ مثانه دارد، یک ماده غذایی تحریک‌آمیز بوده و بخاطر حرکت دادن سنگها ممکن است شخص را دچار قولنج‌های دردناک نماید.

در برخی از اشخاص مصرف تخم‌مرغ ایجاد خارش و سوزش و اگزما میکند. این حساسیت که ممکن است نسبت به سایر مواد غذایی نیز وجود داشته باشد، بخاطر وجود آلومین و نیز استفاده از تخم‌مرغ کهنه است.

هضم تخم‌مرغ بستگی به طرز طبخ آن دارد. مثلاً تخم‌مرغ نیم بند پس از یکساعت و نیم، تخم‌مرغ سفت و نیمرو، پس از سه ساعت و تخم‌مرغ خام دو ساعت

هضم گوشت مرغ آسانتر از گوشت‌های دیگر است و آنهایی که دچار اختلالات کبد و دستگاه هاضمه هستند بهتر است بجای گوشت معمولی از مرغ استفاده کنند.

\* آیا مصرف تخم‌مرغ برای کبد مضر است؟

نه. تخم‌مرغ یکی از مقوی‌ترین و از نظر قیمت مناسبترین مواد غذایی است و



سفره تندرستی

## برای تغذیه بهتر

### از اشتباهات رایج بپرهیزیم...

تمام بدن حیوان بمیزان بیست درصد وجود دارد. البته بسیاری از زنان خانه‌دار بدین خاطر سخت طرفدار فیله و راسته هستند که طبع آن بسیار آسان بوده و در عرض چند دقیقه برای نرم‌ترین و لذیذترین غذاها آماده میشود. ولی انسان چه فیله و راسته بدون معده بفرستد و یا برعکس غذاهایی که از قسمتهای ارزاتر گوشت تشکیل میشود، درست بمیزان یکسان پروتئین دریافت میکند. از نظر لذیذ بودن نیز میتوان با گوشت‌های ارزاتر غذاهای بمراتب لذیذتری درست کرد، البته در صورتیکه وقت و حوصله بیشتری صرف گردد.

در موقعیکه قیمت گوشت بالا میرود و یا بکلی نایاب میشود، میتوان مرغ را برای رسانیدن پروتئین کافی بدن مورد استفاده قرار داد. باید بخاطر داشت که

مردم معمولاً درباره تغذیه، افکار غلط و عامیانه‌ای دارند و مثلاً چون شنیده‌اند که فلان ماده غذایی «خاصیت» دارد و ماده غذایی دیگر «ضرر» دارد، در خوردن اولی افراط و در مصرف دومی اسماک میکنند و بدین ترتیب سلامت خود را به خطر می‌اندازند.

در این مقاله یک متخصص علم تغذیه پارهای «اشتباهات رایج» مردم را در زمینه تغذیه مورد بحث و گفتگو قرار داده است و ذهن خوانندگان را نسبت به غلط‌های عامیانه روشن میکند.

\* آیا راست است که فیله و راسته بهترین و مغذی‌ترین قسمت گوشت است؟

نه. این عقیده تنها یک اشتباه محض است. مهمترین ارزش غذایی گوشت، وجود پروتئین است و این پروتئین در

# مردمدار یادیر آشنا؟

## در جلب تفاهم و محبت دیگران تا چه اندازه موفق هستید؟



برخورد شما با مردم چگونه است؟ چه نوع رابطهای در همان ملاقات اول بین خود و طرف مقابل برقرار میسازید؟ اگر خودتان بدرستی بساین مسئله واقف نیستید، جواب گفتن به سئوالات زیر میتواند ذهن شما را در این مورد روشن سازد.

برای هر سؤال چند جواب داده شده است، در برابر هر جوابی که با عقیده و نظر شما موافق تر باشد یک ضربدر بگذارید و بعد نتیجه را ملاحظه کنید.

### \* سئوالات تست

۱- اگر در موقعیت قهرمان معروف داستان «روینسن کروزونه» قرار بگیرید، یعنی طی سالهای متوالی در یک جزیره تک و تنها باشید، چه خواهید کرد؟

الف- صدای امواج دریا، آواز پرندگان و حیوانات موجود در این جزیره مرا از تنهایی بیرون آورده بدنمای خود می کشانند و فکر میکنم در چنین موقعیتی خود را با پرندگان و جانوران موجود در آن جزیره سرگرم کنم.

ب- این تنهایی را در صورتی تحمل میکنم که مثل «روینسن کروزونه» تعدادی انسان وحشی در آن جزیره گیربیاورم و با آنها طرح دوستی بریزم. ج- گاهی واقعاً دلم میخواهد برای کناره گرفتن از مردم و از این دنیا به جزیره متروکی پناه ببرم.

د- فکر میکنم در چنین موقعیتی میتوانم با همان شهامت «روینسن کروزونه» با مشکلات مبارزه کنم.

۲- وقتی یکی از دوستان یا نزدیکان نظری شما را دربارهٔ مثلاً لباسی که اخیراً خریده است یا کاری که انجام داده است می پرسد، چه جوابی باو میدهید؟

الف- سعی میکنم از جواب دادن شانه خالی کنم، چون از نظر دادن بیزارم، گذشته از اینها من حق نظر دادن دربارهٔ کارهایی که مربوط به دیگران میشود را ندارم.

ب- همیشه حقیقت و آنچه را که فکر میکنم میگویم. گاهی مردم از شما نظرخواهی میکنند باین امید که تملق آنها را بگویند ولی نظرخواهی با این طرز فکر خیلی احمقانه است.

ج- چگونه میتوان در چنین موردی نظر صریح و درستی ارائه داد. قبل از ابراز عقیده سعی میکنم مدتی با او حرف بزنم تا شاید بتوانم با در نظر گرفتن شخصیت و کاراکتر و زندگی او جواب

صحیح تری بدهم.

د- دروغهای مصلحتی گاهی زندگی را ساده تر میکنند و در ضمن ضرری به کسی نمی رسانند. من هم برای خوش آمد مردم گاهی اظهار نظرهایی میکنم که مطابق میل و دلخواه آنها باشد.

۳- در سابق وقتی در مدرسه یا حتی دانشگاه برای گذراندن امتحان شفاهی در برابر معلم یا استاد قرار می گرفتید، چه عکس العملی داشتید؟

الف- وحشت سراپایم را فرامیگرفت و فکر میکردم مراحل آخر زندگی را میگذرانم و حالا هم از خود می پرسم چطور تحمل این لحظات را داشتم.

ب- هرگز عکس العمل غیر عادی از خود نشان نمیدادم. با معلم یا استاد حرف میزدم و سعی میکردم با خونسردی به جوابهای او پاسخ دهم، اگر چه جوابهایم کاملاً صحیح نبود.

ج- بنظر من در امتحان شفاهی معلم یا استاد سعی دارد شاگرد را اذیت کند، ولی من همیشه با تردستی و مهارت به سئوالات مشکل پاسخ میدادم و باو میفهماندم که باین زودبیاها از میدان در نخواهم رفت.

د- همیشه سعی میکردم قبل از گذراندن امتحان شفاهی با خصوصیات روحی و اخلاقی معلم یا استاد آشنا شوم و بتوانم با داشتن رفتاری مطابق میل او و حرف زدن از مسائل دلخواه او جلسه امتحان شفاهی را به نفع خودم تمام کنم.

۴- فرض کنیم در کوچه قطار هستیید و مسافرت چند ساعته ای در پیش دارید. از همان آغاز حرکت قطار

### رابطه شما با مسافران دیگر کوبه چگونه خواهد بود؟

الف- غالباً یکی از مسافران صحبت را با من آغاز کرده شروع به درد دل کردن و حرف زدن از مشکلات زندگیش میکند. ب- بلافاصله عقیده خود را درباره

این مسافرت، هوای داخل قطار، پنجره ها، وضع کوبه و غیره به مسافران دیگر ابراز میکنم.

ج- من تحمل سکوت طولانی بین مسافران را در کوبه قطار ندارم و گهگاه حرفی میزنم تا این سکوت را در هم بشکنم.

د- بلافاصله کتابم را بدست گرفته شروع به خواندن میکنم و باین ترتیب بدیگران میفهمانم که نباید مزاحم من شد، چون حوصله حرف زدن ندارم.

### ۵- درباره قیافه ظاهری خود چه نظری دارید؟

الف- از اینکه آدم فعال و سالمی هستم خوشحالم و فکر میکنم همین برای زندگی کردن کافی باشد.

ب- از قیافه ظاهری خود راضی نیستم، بهمین دلیل کمتر خودم را در آئینه تماشا میکنم.

ج- من بقیافه ظاهری خیلی اهمیت

میدهم، بهمین دلیل به سرو وضع خودم خیلی میرسم و سعی میکنم همیشه شیک و زیبا باشم.

د- بنظر بعضی ها آدم خوش قیافه ای هستم و بنظر بعضی دیگر نه، در واقع زندگی هم غیر از این نیست.

۶- در کوچه و خیابان یا مهمانی یا شخصی مواجه میشوید که اخیراً مشکل بزرگی در زندگیش پیش آمده یا حادثه ناگواری برایش اتفاق افتاده است، در برابر او چه عکس العملی از خود نشان میدهید؟

الف- عکس العمل من بستگی دارد به رفتار او؛ اگر راجع به مشکل زندگی خود بامن حرف زد، من هم بحث در این باره را دنبال میکنم ولی اگر خودش سکوت اختیار کرد، من هم صحبتی در این باره نمی کنم.

ب- معمولاً بهنگام رویارویی با مشکلات است که انسان به دوستی و همدردی نیاز دارد. در چنین مواقعی سعی میکنم حتی الامکان بحال او مفید واقع شوم و یاریش کنم.

ج- سعی میکنم کمی تسکینش دهم ولی خیلی زود موضوع صحبت را عوض

بقیه در صفحه ۸۷





# لبخندپارتی

## نیاز مندیهای لبخند پارتی

### فال قهوه

فال قهوه توسط مادام قهوه‌ای. آینده شما در اسرع وقت پیش‌بینی می‌شود! برای آینده بهتر، پول‌های خود را در حساب مادام قهوه‌ای پس‌انداز کنید!

### تلویزیون رنگی

یک دستگاه تلویزیون رنگی کم رنگ، مجهز به آنتن و پشت‌بام! به علت خراب شدن اخلاق بنده زاده به فروش می‌رسد.

### آموزشگاه زبان

آموزشگاه زبان «لبخند پارتی» با همکاری استادان بزرگ زبان انگلیسی، در مدت دو هفته بهترین راه دزدی از فروشگاههای لندن را به شما می‌آموزد. کسانی که سابقه دزدی داشته باشند، حق تقدم دارند.

### موکت

با پرداخت روزی ۳ تومان خانه شما را به اضافه راهرو و کوچه و خیابان محل سکونت شما را موکت می‌کنیم. لطفاً با در دست داشتن سیصد هزار تومان (بابت صد هزار روز اول!) مراجعه فرمائید.

### لباس عروسی

لباس عروسی، مدل حاملگی! مخصوص دختر خانمهایی که به «پیشوازی» از دواج رفته‌اند. لباس‌های عروسی «لبخند پارتی» در تمام ۲۴ ساعت شبانه روز در اختیار شماست. لطفاً قبل از عروسی با جوان مورد علاقه خود، با ما مشورت کنید. شب به خیر!

### دکوراسیون لبخند

همه گونه مبلمان و فرش و ائانه و دکور و کاغذ دیواری و کاغذ توالت! با نازلترین قیمت در اختیار شماست. فرهنگیان و کارمندان و کارگرانی که قرار است انشاءالله برایشان خانه بسازند، می‌توانند پیشاپیش دکور منزل خود را انتخاب کنند. شما با تهیه هرچه زودتر وسایل منزل می‌توانید دولت را در مقابل عمل انجام شده قرار دهید.

### آموزش رانندگی

آموزش رانندگی در آموزشگاه «لبخند پارتی» با آخرین اسلوب: چگونه از دست رانندگان بیابانی، جان سالم بدر ببریم؟



آماده برای گرفتن پاچه مردم!!

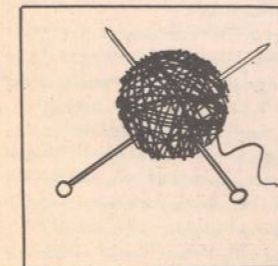
### تاکتیک

محمدعلی، مشت زن جنجالی، چند وقت پیش یک روز عصر با دسته‌گلی بزرگ به بیمارستان بزرگ شهر وارد شد و به سرپرستار شهر گفت:  
- بیزحمت این دسته گل روبا کارت ویزیت من بگذارین تو اتاق آقای «لئو اسپینکس».  
سرپرستار نگاهی به دفتر خود کرد و گفت:

- ولی آقا ما همچی مرضی اینجا نداریم.  
- محمدعلی گفت:  
- فعلاً بله، ولی ساعت نه شب میارنش، چون من ساعت هشت شب باهانش مسابقه دارم.

### آسیب شناسی

دکتر ویزیت روزانه بیماران بیمارستان را انجام می‌داد. رسید جلو تخت مردی میانه سال و از پرستار پرسید:  
- حالش چگونه؟  
- مرتب زنشو می‌خواد.  
- پس هنوز هذیون می‌گه.



اگر گفتین این چیه؟ جواب در صفحه چهارم لبخندپارتی

### پیام

کارشناسان درجه یک سازمان فضانوردی آمریکا، (ناسا) مشغول انجام وظایف روزانه خود بودند که ناگهان امواجی عجیب و بی سابقه، که پیدا بود از ماوراء جو زمین است، روی صفحه رادار آنها دیده شد. امواج ضبط شد و همه سراسیمه و کنجکاو به سمت دستگاهها رفتند و بلافاصله کامپیوترها برای تجزیه و تحلیل به کار افتاد، که البته کار آسانی نبود. از متخصصان روسی هم کمک گرفتند، همه علم و دانش خود را روی هم ریختند تا بالاخره توانستند پیام را ترجمه کنند:

آقایان دانشمندان فضائی کره زمین! سالیات که ما مردم کره مریخ از انواع و اقسام موجودات مصنوعی و سنگ و میمون و موش شما پذیرایی کرده‌ایم. پس کی می‌خواهید چند تا از آن زندهای خوشگلتن را بفرستید؟



آهای کی بود مارو از خواب خرگوشی بیدار کرد؟! خواب

### تعارف

خجسته خانم دفعه اولش بود که از فرنگ برمی‌گشت. توی فرودگاه مأمور گمرک خیلی فرمولی طبق معمول از او پرسید:  
- کنیاک، ویسکی، شامپانی، برندی؟ خجسته خانم گفت:  
- اوا قریون محبت شما، مشروب نمیخورم، یه پیسی کولا کافیه.

### این شعر را هرگز نخوانده‌اید

## ادبیات «لبخند پارتی»

### دیدمش بار دگر

بر سر کوچه ما با زن بقال گلاویز شده  
سر نرخ دو عدد بادمجان،  
آه!.. کاش من بادمجان می‌بودم!  
کاش با کارد، مرا پوست زتن برمی‌کند  
کاش باکشک مرا کشک و بادمجان می‌کرد  
کاش میخورد مرا...

زن بقال به او گفت: برو بیچاره!  
برو بنویس شکایت به رئیس الوزراء  
که چرا بادمجان هست گران  
تا به دردت برسند،  
و به تو بادمجان عرضه کنند...  
آه!.. کاش من هیأت دولت بودم!

تا به دردش برسم  
تا به او بادمجان...  
تا به او میوه کافی...  
تا به او خانه ارزان قیمت عرضه کنم  
یا به جای همماش، حداقل  
بهر او نطق کنم...

\*\*\*

دیدمش بار دگر  
تحت تعقیب پلیس  
- چه شده؟...  
به کشاورزی ما لطمه زده؟  
پول بانک ملی را خورده؟  
به زمین‌های فلان شهر تجاوز کرده؟  
- نه، از این‌ها بدترها...  
بیچاره بادمجان دزدیده!  
زن بقال شکایت کرده...

\*\*\*

آه!.. کاش من بادمجان بودم!  
تا مرا می‌دزدید،  
و بدون اینکه  
تحت تعقیب پلیسی باشد،  
دلمه می‌کرد مرا...  
آه!.. کاش من دلمه بادمجان بودم! ■

### آرزو

حسینقلی‌خان و عبدالعلی‌خان هردو تپیه‌های نمونه مرد متاهل، داشتند درد دل می‌کردند. حسینقلی‌خان پرسید:  
- تاحالا شده زنی روببینی که آرزو کنی کاشکی متاهل نبودی و؟  
عبدالعلی‌خان گفت:  
- بله، بله.  
- کی بود؟  
- زن خودم.

### اختلاف قیمت

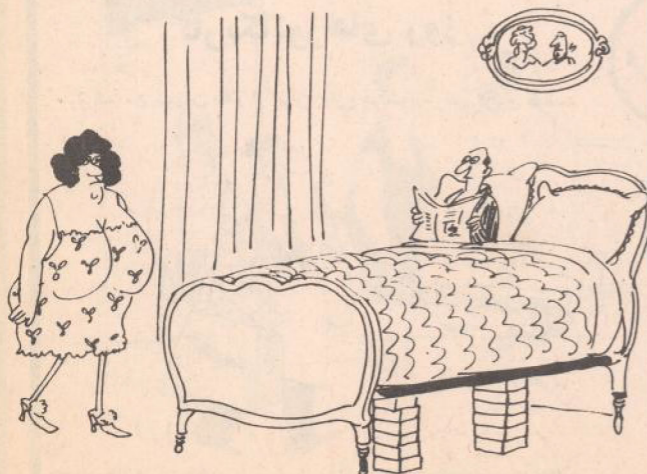
مسافری وارد هتلی شد و قیمت اتاقها را پرسید:  
- دوجور اتاق داریم، هر دو با صبحونه و حموم و سرویس، یکی صد تومن، یکی صدو بیست تومن.  
مسافر پرسید:  
- آگه هر دو مٹ هم میمونن، پس اختلاف قیمتشون برای چیه؟  
- اون صدو بیست تومنیه زنگ اخبارش کار میکنه.

### راه‌حل

در فصل توریستی هتلهای شهرهای زیبا و خوش آب و هوا شلوغ است و کمتر ممکن است بشود به راحتی جای خالی پیدا کرد. درسوس که وضع بهمین منوال است، امسال تابستان همه هتلهای شهر زیبای «نوشاتل» پر بود و یک توریست پولدار آمریکائی به هردری میزد، اتاق خالی گیر نمی‌آورد. بالاخره در آخرین هتل شهر، مهمانخانه‌چی در مقابل اصرار فوق‌العاده توریست آمریکائی گفت:  
- مستر، خودتون که می‌بینین همه اتاقا اشغاله، حتی من و زتم اتاقمونو به مسافرا دادیم و شب توی سالن غذاخوری می‌خوابیم. فقط دخترمون یه اتاق مستقل برای خودش داره.  
توریست با بی‌حوصلگی گفت:  
- اوکی! اوکی! با دخترتون ازدواج میکنم، بگین چمدونای منو بیارن.

### طعنه

موتور سواری در خیابان با مهتری خانم که هیکلی حدود خانم هاید، یک هوا بزرگتر داشت تصادف کرد و او را نقش زمین ساخت. مهتری خانم که الحمدلله چندان خسارتی ندیده بود، با زحمت از جا بلند شد و به موتور سوار گفت:  
- مرد ناحسابی نمی‌تونستی از کنارم دور بزنی؟  
موتور سوار متلک‌بران گفت:  
- می‌تونستم خانوم، ولی ترسیدم بزینم تموم شه.



کار از محکم کاری عیب نمیکنه!

## روشنفکر

می‌گویند سیستم اختناق و فشار در ادارات هم بسیار رایج بوده و خودشیرین‌ها و کاسه‌های داغتر از آتش سعی می‌کردند در موقع استخدام کسانی را ضمن مصاحبه به کار بگیرند که خوب بتوانند اهل کُرَش و چاپلوسی و اطاعت کور گورانه باشند. در یکی از ادارات مهم چند نفر مایل به استخدام بودند. ممتحن با استفاده از روش ساده پرسید:

– دو دو تا همیشه چند تا؟  
– چهار تا.  
– به دفعه دیگه سؤال می‌کنم: چند تا می‌شه؟  
– پنج تا.  
– باز هم فکر کن!  
– شیش تا.  
ممتحن زیر درخواست استخدامش نوشت: «شایسته خدمت، احق، ولی در حال پیشرفت.»

از دومی سؤال کرد و جواب شنید:  
– پنج تا.  
– دوباره فکر کن!  
– پنج تا.  
و ممتحن نوشت: «شایسته خدمت، احق، ولی با اراده.»  
از سومی پرسید و جواب شنید:  
– چهار تا.  
– خوب فکر کن!  
– چهار تا.  
– باز هم فکر کن!  
– چهار تا. و ممتحن زیر ورقه نوشت: «غیر قابل استخدام- احتمالاً روشنفکر است!»

## اقتصاد ارکیده‌ای

یک روز نخست وزیر مسدبر و کاردان! آقای ارکیده وزیر اقتصادش را احضار کرد و درباره وضع اقتصاد مملکت گزارشی از او خواست. البته منتظر بود بشنود که مثلاً: «آمریکائیا آمده‌اند دم دروازه تهران به گدائی!»

ولی وزیر گفت:  
– قریب دو نظریه در مورد وضع اقتصادی مملکت وجود دارد. یکی از طرف خوشبین‌ها و دیگری از طرف بدبین‌ها.

ارکیده خیلی دلخور شد و گفت:  
– مگه تو ایران بدبین هم وجود دارد؟ با اینهمه خدمتی که ما کردیم، کسی جرأت می‌کنه بدبین باشه؟ خوب، بگو ببینم خوشبینها چی می‌گن؟

– خوشبینها می‌گن تا چند سال دیگه مردم جز علف بیابون چیزی پیدا نمی‌کنن که بخورن.  
– عجب! پس بدبینها چی می‌گن؟  
– اونا می‌گن: نه فقط خوشبینها، هیچ کس دیگه‌ای هم جز علف چیزی پیدا نمی‌کنه بخوره.

## زن و ریاست جمهوری

اگر گفتید چرا تا حالا هیچ خانمی در آمریکا به ریاست جمهوری نرسیده؟  
– چون حداقل سن رئیس جمهوری باید سی و پنج سال باشه.



... جونم واست بگه دم نوتوائی صف بسته بودند، دم قصابی صف بسته بودند، دم نفتی صف بسته بودند!!

## تازه‌های بازار



دوچرخه مخصوص سیگدوزدن

## ترجیح

امیر هوشنگ خان رفت اداره سراغ نصرالله‌خان و بهش گفت:  
– قریب، من اسم امیر هوشنگه، کارمندم، ماهی سه‌هزار تومن حقوق می‌گیرم، خونه هم ندارم. اومدم خواستگاری دختر تون.  
نصرالله خان گفت:  
– خیلی خوب آقا، ولی ببینم، قبلاً خانوم منو دیدین؟  
امیر هوشنگ خان گفت:  
– بله دیدم، اما دختر تونو ترجیح میدم.



## جای ری

قوچعلی را بردند دکتر و بزور کردنش توی مطب. دکتر که متخصص امراض روانی بود، از او پرسید:  
– چته جانم؟ چه ناراحتی داری؟  
قوچعلی شجاعانه جواب داد:  
– به نظر خودم که هیچی، ولی کس و کارم می‌گن عقلم کم شده.  
– آخه به چه دلیل؟  
– چون به سقف اتاقم عکس زنی لخت چسبوندم.  
– خوب اینکه عیب زیادی نداره، خیلی از جوانا اینکار رو می‌کنن که با تماشای زنی خوشگل به خواب برن.  
– آخه دکتر من شیا ضمناً دمرو می‌خواهم.

## آی شیطون

اشرف خانم که بسیار حسود بود، در معیت آقایان ولی‌الله خان، که بسیار چشم‌چران بود، خیابان گز می‌کردند. اشرف خانم ضمناً چها چشمی مواظب بود که مبادا شوهر چشم‌چرانی کند. در اثنای کار برار اینکه یکدستی بزند و ولی‌الله خان را امتحانی بکند، پرسید:  
– این دختره رو که الان رد شد، دیدی؟  
ولی‌الله خان معصومانه جواب داد:  
– کدوم؟ همونکه جوراب دودی و دامن مشکی پاش بود؟ نه، ندیدم!

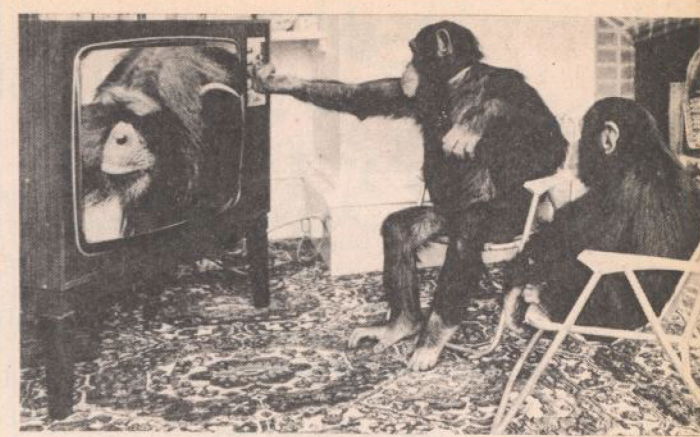
## اکتشاف

عفت خانم تازه به دوران رسیده، با هیجان به عصمت خانم تلفن زد که:  
– عسی جون، نمیدونی چه کشفی کردم! پالتو پوستمو با تیغ تراشیدم، حالا شده پالتو جیر.

## نازهای بیزار



ترمیت مخصوص سیگاری‌ها.



– خاموش کن بابا، همماش شده «راز بقا!»

## زندگانی

مرطاض لیاقت خان، نگاه مرموز و عمیقی به کف دست مشتری انداخت و آرام و شمرده گفت:  
– صاحب، خط‌عمر شما خیلی کوتاه، زندگانی با شما نامهربانی کوتاهه. پنجاه سال بیشتر عمر نکرته‌این.  
مشتری گفت:  
– زکی مرتاض! من همین حالا پنجاه‌وسالمه. به حساب تو پس باید دو سال پیش مرده باشم.  
لیاقت خان گفت:  
– ای صاحب! مگر اینها که من یا شما داریم، نامش زندگانی توان گذاشت؟

## محل امضاء

معلم تاریخ از حسنی پرسید:  
– پسر، امضای عهدنامه‌ننگین جنگ ایران و روس در زمان فتحعلیشاه کجا صورت گرفت؟  
حسنی فکری کرد و گفت:  
– زیر عهدنامه آقا.

## حافظه

ملوک خانم تازه می‌خواست پا به سن بگذارد، ولی دچار حواس پرتی عجیب و غریبی شده بود، آنقدر که مجبور شد به دکتر مراجعه کند:  
اسم اشخاص اذیتم می‌کند. هر کیرو بهم معرفی می‌کنن، فوری اسمش یادم میره.  
دکتر گفت:  
– آگه فقط اینه که چارمش آسونه. مثلاً به آقای رو بهتون معرفی می‌کنن به اسم چادر آبادی. یاد چادر نماز بیفتین، اسمش فوری یادتون میاد. یا مثلاً در مورد آقای قالیچیان، از اسم قالیچه کمک بگیرین.  
– قبول دکتر، ولی مثلاً آگه به آقای به اسم علیمردان بیگی بهم معرفی بشه چی؟  
دکتر یک خرده فکر کرد و گفت:  
– علیمردان بیگی؟ هیچی، این یکی رو لش کنین برین با همون آقای چادرآبادی صحبت کنین.

## وقت‌شناسها

درهالیبود از دواج و طلاق خیلی آسان و سریع است. مردم قدروقوت و زندگی‌شان را می‌دانند، بهمین جهت نداشتند، روزشان حرام نشود.

معمولاً صبح زود از دواج می‌کنند که اگر با همسرشان توافق اخلاقی نداشتند، روزشان حرام نشود.

## جواب آگه گفتین: یک «پلور» سلفسرویس



– پسر تون دانشجوئه؟!



پدر- توبچه روزدی، اشک می‌ریزه!  
مادر- نه بابا، «سوهان قم» خورده با گاز اشک‌آور مخلوط بوده!!



## کاریکاتورهای روز

روزانه ۵۰ میلیون دلار از ایران خارج می‌شود- خبرگزاری فرانسه



زن- نکته اسمت تولیست «ساواک» دربیاده؟  
شوهر- ترس بابا، اسم من تولیست «سیا» و «مافیا» است!



«چو ایران نباشد تن من میاد!!»  
«بنی‌احمد» گفت: «لیست حقوق بگیران «ساواک» باید منتشر شود.»





### قسمت پنجم

نویسنده: داوید شلتزر  
ترجمه: پری سکندری

از این کتاب بیش از یک میلیون نسخه در آمریکا فروش رفته است

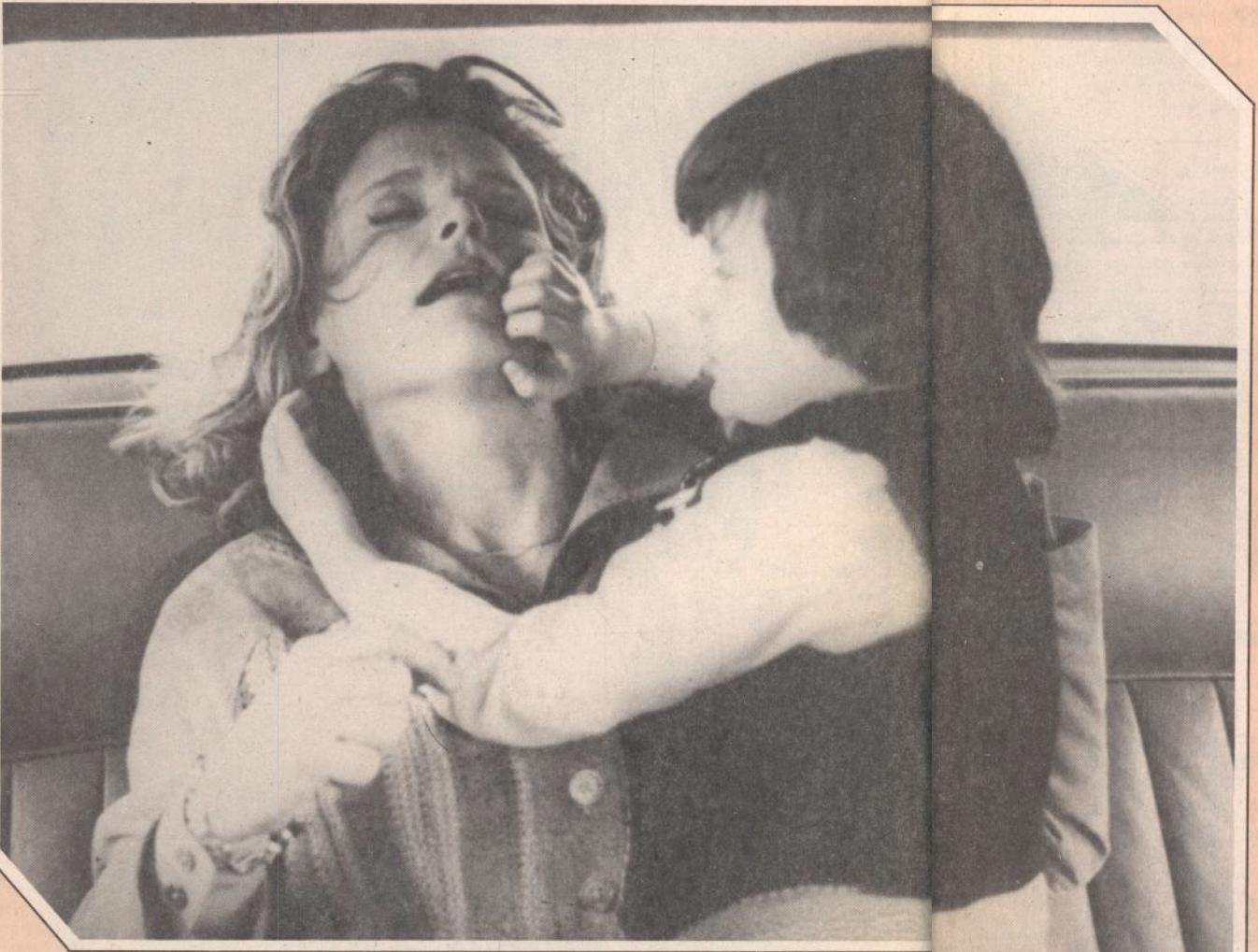
# پسر شیطان

«رابرت تورن» و همسرش «کاترین» زوج آمریکایی موفق بودند که از خوشبختی فقط یک فرزند کم داشتند. «کاترین» دوبار حامله شده ولی حامله شد، اما در زایشگاه به شوهرش گفتند که نوزاد بلافاصله پس از تولد نوزاد دیگری را که همانموقع بدنیا آمده بود و سرپرستی نداشت به فرزند بی‌پذیر و از این ماجرا حتی به همسرش چیزی نگوید تا وی نوزاد را فرزند خود تصور کند. «تورن» این پیشنهاد را پذیرفت و بدینگونه «دامی بن» که کسی نمیدانست پدر و مادرش کیست، بعنوان پسر «تورن» به خانه آنها رفت. او پسر عجیبی بود و کارها و رفتارهای غیرعادی بنظر میرسید...

رفته و در یک گورستان مخروبه جلسات مسزورانه خود را تشکیل دادند. این گورستان «سن آنجلو» نام داشت و در حوالی رم بود. آنها به «بالام» این افتخار را دادند که در کنار «نچولا» خدای بدی‌ها دفن شود. در مراسم تدفین او بیشتر از پنج هزار نفر از اعضای محفل شیطان پرستان شرکت داشتند. «برونان» که در این مراسم شرکت داشت، تصمیم گرفت چنان رفتاری بین این جمعیت داشته باشد که بتواند از هر نظر شایستگی خود را ثابت کند. او تصمیم خود را به اسپیلتو اعلام کرد.

در سال ۱۹۶۸ برونان اولین دستور را برای کار گرفت. اسپیلتو او را به کامبوج فرستاد. در این مأموریت یک کشیش دیگر نیز همراه او بود. آنها مأموریت داشتند که در شمال و جنوب این کشور شورش بر پا کنند. آنها امیدوار بودند که تا چند سال بعد هیچ نشانه‌ای از تقوی و دیانت در کامبوج نباشد.

اسپیلتو حتی او را مأمور کرد که نزد «عیدی امین» رهبر اوگاندا برود و در آنجا کار کند. در واقع شهر رم مرکز کمونیسم و مرکز کاتولیک‌ها و مرکز شیطان پرستان شده بود. آنها هر کس را که طرفدار کاتولیسم بود پنجم مرموزی از بین میبردند. «برونان» به او امری که میگرفت وفادار بود. بهمین جهت بود که یکبار او را مأمور کشتن یک بیگناه کردند. اسپیلتو خانواده‌ها را بدقت زیر نظر میگرفت و یکی از آنها را انتخاب میکرد و بقیه کارها را بدست «بالوک» که حالا خواهر «تورن» نام گرفته بود، میسپرد. او تولد بچه‌ها را کنترل میکرد. اگر کودکی را قرار بود از بین ببرند باهم این کار را میکردند و «برونان» مأمور از بین بردن جنازه کودک بود. «برونان» با کمال میل این مسئولیت را پذیرفته بود، زیرا گمان میبرد که به این ترتیب نامش در تاریخ ضبط خواهد شد. او یک مرد سادیک و دیوانه بود که به شر و شیطان و تبهکاری روی آورده بود. او در کودکی و نوجوانی فقیر و بدبخت بود، حالا در میان برگزیدگان جای گرفته بود و با شیطان مناسبات بسیار نزدیک داشت. اما هرچه بیشتر در این کار پیش میرفت بدبخت‌تر و خست‌تر میشد و خصوصاً زخمی که در پشت داشت و بخیهائی که انگار هرگز خوب نمیشدند، او را می‌آزرد. او دیگر بقیه در صفحه ۹۴



استفاده میکردند. سعی آنها در این بود که در هر گوشه و کنار دنیا آشفستگی و ویرانی برپا کنند. آنها سعی میکردند تا آتش جنگ میان کاتولیک‌ها و پروتستانها را دامن بزنند. دو زن که در جرگه آنها بودند بنام «بالوک» و «بالوم» توانسته بودند سؤقهادهای متعددی را ترتیب بدهند. «بالام» سرانجام در یک تصادف کشته شد. بقیه شیطان پرست‌ها به رم

شد و از درد پنهان خویش با او سخن گفت. اسپیلتو باو گفت که کمکش خواهد کرد و او را با خود به شهر رم برد. در آنجا بود که او با جبر جهنم آشنا شد. فرزندان شیطان را شناخت که دور هم جمع میشدند. او با جمعی آشنا شد که شیطان پرست بودند. همه آنها اشخاص مهمی بودند و همگی آنها از جادوی سیاه شیطانی برای پی‌شبرد مقاصد خود

سفرهای بعدی او به عدن و جاگارتا بود. او از لفظهای که زناکرده و غافلگیر شده بود، احساس میکرد که خشم خداوند همه جا بدنبال اوست. فکر مرگ یک لحظه دست از سرش برنمیداشت و رنجش میداد. او به اندازه کافی انجیل را مطالعه کرده بود و میدانست چه مجازاتی در انتظار زناکاران است.

در ناپروبی، او با پدر «اسپیلتو» آشنا شد و از آنجا گریخت و به سومالی رفت. مسیحیت خدمت کنند و از سوختن در آتش جهنم رهایی یابد. او اول به اسپانیا رفت و بعد به مراکش و بعد به جنوب شرقی آفریقا. او همان رفتار سخت و خشنی را میکرد که دیگران با او کرده بودند. در آفریقا چنان رفتار زشت و وقف کلیسا کرده و مدت هشت سال به مطالعه انجیل پرداخت. او چیزی جز خشم و مهربانی خدا نمیشناخت. در بیست سالگی دور دنیا راه افتاد تا به

میخواهید پیدا کنید؟  
- بله آقا.  
- این همان کشیش «برونان» است؟  
- این یک کشیش است اما اسمش را درست نمیدانم. او برادر مادر من است و مادر من وقتی خیلی بچه‌بود، او را از برادرش دور کردند.  
- با این ترتیب شما او را از روی قیافه نمیشناسید؟  
- نه آقا، سعی من این است که او را پیدا کنم..... اگر بمن اجازه بدهید..... شاید من میدانم که او برای چه به دیدن شما آمده بود.  
- مساله بیمارستان بود. او پول میخواست.  
- برای کدام بیمارستان؟  
- در شهر رم. اصلاً یادم نمی‌آید.  
- او آدرس خودش را بشما داد؟  
- نه.  
- به این ترتیب ما هر دو از او چیزی نمیدانیم.  
تورن گفت:  
- همینطور است.  
- عجیب است که او فقط برای همین موضوع بسراغ شما آمد و شما هم دیگر او را ندیدید.  
- هرگز.  
تورن حالتی بخود گرفته بود که ژانینگ را بلافاصله متوجه این موضوع کرد که او میل ندارد بیشتر از آن حرف بزند. پس گفت:  
- بنظرم او دریکی از سخنرانی‌های شما نیز شرکت داشت؟  
تورن پرسید:  
- ببینم، اسم شما چیست؟  
ژانینگ... هابرت ژانینگ.  
- ببینید، خود من هم میل دارم این کشیش را پیدا کنم، زیرا رفتار من با او چندان خوب نبود. دلم میخواهد دل او را بدست بیاورم.  
- چطور خوب نبود؟  
- خیلی با خشم و عصبانیت او را از اینجا فرستادم. دلم میخواهد او را پیدا کنم. این موضوع برای من خیلی اهمیت دارد.  
ژانینگ احساس میکرد که پای قضیه مهمی در میان است. پس گفت:  
- اگر او را پیدا کردم بشما خبر خواهم داد.  
گفتگو پایان رسیده بود. عکاس در حالیکه با سفیر خداحافظی میکرد گفت:

شما خیلی ناراحت بنظر میرسید. امیدوارم این ناراحتی دلیل آن باشد که از لحاظ سیاسی پایان دنیا نزدیک شده است؟ مثلاً شاید جنگ اتمی نزدیک شده است و ما خبر نداریم!  
تورن لبخند زنان گفت:  
- آه، نه. ایدا.  
- آقای سفیر، من شما را تحسین میکنم و بهمین جهت است که همه جا با شما هستم.  
- متشکرم.  
ژانینگ بطرف در خروجی رفته بود که تورن او را صدا زد:  
- آقای ژانینگ؟  
- بله؟  
- اگر اشتباه نکنم، شما هرگز این کشیش را ندیده‌اید.  
- همینطور است.  
تورن بفکر فرو رفت. ژانینگ گفت:  
- اجازه میدهید یگروز بخانه شما بیایم و عکسی از خانم و بچه بگیرم؟  
- نه این روزها، حالا وقتش نیست.  
- پس در یکی از این روزها بشما تلفن خواهم کرد.  
ژانینگ از اتاق خارج شد. تورن بخوبی احساس کرده بود که ژانینگ چیزهایی میداند اما ترجیح میدهد خاموش بماند، اما او برای چه دنبال کشیش بود؟ آیا تصادفی بود که ژانینگ دنبال کشیشی میگشت که شب و روز او را تعقیب میکرد؟ آیا اینهم یکی از آن اتفاقات عجیبی نبود که این روزها بطور مرتب در زندگی او رخ میداد و تعداد آنها مرتب رو به افزایش بود؟

ژانینگ اتاق سفیر را بخوبی میشناخت و میدانست که از راهروئی طولانی که چهره‌های نقاشی‌شده سفیران آمریکا در لندن را روی دیوار داشت، بگذرد. بسیاری از این سفیران در زندگی میلیون‌ها آمریکائی و شاید میلیونها نفر در سراسر دنیا، نقش مهمی را بازی کرده بودند. اما آیا تورن نیز این فرصت را داشت؟ چند دقیقه بعد، ژانینگ در دفتر کار تورن بود. تورن لبخندزنان گفت:  
- بنشینید....  
- از اینکه مزاحم شما شدم، متاسفم. خواهش میکنم.  
این برای اولین بار بود که تورن در طول عمر خویش به این ترتیب روبروی کسی می‌ایستاد و احساس میکرد که قلبش میزند و زانوهایش می‌لرزد. او گفت:  
- از اینکه دوربین شما شکست واقعا متاسفم.  
- مهم نیست، آن دوربین قدیمی بود. - چقدر قیمت آن بود؟  
- مهم نیست.  
- نه، خواهش میکنم. یک مارک خیلی خوب را انتخاب کنید و بمن بگوئید.  
- یک دوربین پنتافلکس ۳۰۰ بود.  
- بسیار خوب، مشخصات و قیمت این دوربین را به منشی من بگوئید که یادداشت کند.  
ژانینگ تشکر کرد و خاموش ایستاد. دو مرد لحظاتی طولانی در سکوت به یکدیگر نگاه کردند. ژانینگ میدانست که کمتر کسی با او براحتی حرف زده است و این کار او را مشکل میکرد. سرانجام گفت:  
- من شما را خیلی دیده‌ام. شما از هر جهت جلب توجه میکنید.  
- متشکرم.  
تورن از جا برخاست، یک صندلی پیش کشید، به ژانینگ اشاره کرد که بنشینند، بعد از قفسهای یک بطری کنیاک و دو گیلاس برداشت. ژانینگ گفت:  
- رفتار شما در برابر پسر دانشجوئی که سوالات بیخودی میکرد، خیلی خوب بود.  
- واقعا؟  
- باور کنید.  
گفتگو میان آنها ادامه داشت، اما هر دو میدانستند که چیزی دیگری را میخواهند بگویند. سرانجام تورن پرسید:  
- شما یکی از اقوام خودتان را

## چگونه باید بادوستان حرف زد و در ددل کرد؟

## دوست خوب چه کسی است؟



زن زیبایی که فقط به ظاهر خود  
میرسد، هر چند خیلی زرق و برق دار  
و مجلل باشد، در زندگی همه  
اطرافیان خود تنها یک کالای زینتی  
است، چیزی در ردیف مبل و میز و  
صندلی! اما زنی که درک کامل از  
شخصیت خود دارد، با دیگران  
ارتباط سازنده برقرار می کند و در  
این ارتباط شخصیتش مطرح می شود،  
اینست الگوی واقعی یک زن امروزی!

برداشت‌های نادرست می کنند. اینها همان  
کسانی هستند که هرگز حتی یک دوست هم  
ندارند و مثل انسانهای سرگردان و بی هویت،  
آواره دنیای تنهائی خود می باشند!

**چه رابطهای سازنده است؟!**

رابطه با دیگران، بدون داشتن هدف و  
منظور مثبت هرگز نمی تواند سالم و سازنده  
باشد و رابطه سازنده چنان رابطهای است که  
باعث بی ریزی مبانی دوستی میان دونفر و  
تقویت حالات و رفتارهای دوستانه شود.  
بطوری که هر دوی آنها از این دوستی لذت  
برند و راضی باشند و با کمال میل همدیگر  
را در احساسات خود شریک نمایند.

اما رابطه شما با دیگران وقتی می تواند  
سازنده باشد که بتوانید با آنها درست ارتباط  
برقرار کنید. ارتباط درست مستلزم گوش  
کردن به حرفهای مردم است. اگر وقتی  
کسی صحبت می کند، شما مشغول پنهان  
کردن احساسات خود درباره او باشید، یا با  
افکارتان کلنجار بروید، حرفهای او را درست  
نمی فهمید و هدف و فلسفه این گفتوشنود  
که برقراری رابطه سالمی هست، بسکلی

ریاکاری چهره واقعی خود را می پوشانند، در  
نتیجه مردم را درباره خود گرفتار

نهال دوستی، از یک ارتباط سازنده ریشه  
می گیرد و چنین ارتباطی مستلزم گفتگوی  
درست با دیگران و پاسخ مناسب دادن است.  
آیا می دانید چگونه با هر واژه که بر زبان  
می آورید، تاثیر خوبی بر اطرافیان بگذارید و  
از آنها، دوستان صمیمی برای خود بسازید؟!  
یکی از روانشناسان امریکائی معتقد است:  
«بزرگترین نشانه پاس یک فرد از  
شخصیت خودش، آنست که بخواهد خود  
را غیر از آنچه هست معرفی کند» او در  
توضیح عقیده خود می گوید:

«هر کسی برای ابراز دوستی روشی  
دارد، اما چون مردم براساس رفتارهای  
ما، در باره ما قضاوت می کنند، باید  
سعی کنیم در رابطه با سایرین  
«خودمان» باشیم، منتها چه بهتر که این  
«خود» را چنان پرورش دهیم که  
شخصیتی قابل احترام و ستایش باشد و  
مایوسمان نکند!»

در میان اطرافیان ما فراوانند کسانی که  
سعی می کنند با تظاهر و دورویی، شخصیت  
خود را همان طور نشان دهند که دوست  
دارند مردم ببینند و بهمین دلیل، اغلب  
احساسات واقعی خودشان را درباره دیگران  
بروز نمی دهند. چنین اشخاصی هرگز  
نمی توانند با سایر مردم یک رابطه سالم و  
صحیح و راضی کننده برقرار کنند، آنها با

نویسنده داستان دکتر «اف»  
بار دیگر رمان اجتماعی هیجان انگیزی به شما هدیه  
می کند.

### زن سوم

قصه‌ای از آدم‌های این عصر، از  
ماجراهای پرتبوتابی که همه در شهر  
شلوغ تهران خودمان اتفاق افتاده است

### زن سوم

رمان جدید ایرانی بقلم فریده گلبو که  
چاپ آن بزودی در زن روز آغاز  
خواهد شد

لگدمال می شود.  
**شما کسل کننده هستید، نه او!**  
وقتی شما علاقه مند به شنیدن حرفهای  
طرف مقابل نباشید، اما حس کنید ناچارید  
گوش بدهید، اغلب بعد از پایان صحبت  
می گوئید: «وای که چه آدم کسل کننده‌ای  
بود...»

آیا می دانید وقتی می گوئید همصحب  
شما کسل کننده بود، بزبان بی‌زمانی افشاء  
می کنید که خودتان کسل کننده هستید؟!  
زیرا گر چه چیزهایی که شما از زبان شخص  
دیگر شنیدید، سبب شد که احساس کسالت  
کنید، اما انگیزه این کسالت در وجود شخص  
شما بود. شما حرفهای آن شخص را درست  
نمی شنیدید، پس آنچه سبب می شد حس  
کنید او کسل کننده است،  
محتوی کلام او نبود، چرا که شما در آن  
لحظه‌ها در دنیای دیگری سیر می کردید.

شنیده‌اید که می گویند: «مستمع  
صاحب سخن را پرسرذوق آورد.» وقتی  
شما حال و حوصله شنیدن حرفهای کسی را  
نداشته باشید، چه بخواهید و چه نخواهید او  
بی توجهی شما را می فهمد و همین امر، روی  
احساسات و افکار و حتی نحوه حرف زدنش  
اثر می گذارد. او هم دیگر نمی تواند  
احساسات واقعی خود را با شما در میان  
بگذارد و آبوتابی به حرفهایش بدهد، چون  
شما هم برای او کسل کننده هستید!

شما با حالاتی که در مقابل یک گوینده از  
خود نشان می دهید، می توانید او را چنان  
خوش صحبت کنید که حتی خودش هم  
تعجب کند. وقتی حرف زدن توأم با احساس  
و هیجان باشد، هر موضوعی جالب خواهد بود.  
شما وقتی میخواهید بگوئید «چه ماجرای  
هیجان انگیزی...» نمی توانید این حرف را  
با لحنی سرد و خالی از احساس بگوئید و  
توقع داشته باشید که روی مخاطب اثر خوبی  
بگذارد. اگر می خواهید طرف مقابل بفهمد  
که شما برآستی ماجرای او را هیجان انگیز  
تشخیص داده‌اید، باید لحن و حالت گفته‌تان  
در هنگام ادای کلمات، هیجان زده و  
پراحساس باشد.

رمز و راز خوش صحبتی!  
برای بسیاری از مردم حرف زدن با دیگران  
بطور ضمنی توأم با این تقاضا است: «حرف  
مرا تأیید کنید! چنین کسانی برآستی

# فراسوی ماده

قسمت دوازدهم:

## قدرت روح، موانعی بنام زمان و مکان نمی‌شناسد

به این ترتیب ملاحظه می‌گردد که قهوه، چای، کاکائو و نوشابه‌های حاوی کولا در واقع نوعی مواد مخدر و ناگزیر تاحدودی هم اعتیادآور هستند. قهوه یک محرک مرکز سیستم اعصاب است. چای هم همین حالت را دارد، منتها کمتر و بالاخره «تئوبرومین» یعنی ماده محرک کاکائو، به میزانی که همراه با یک فنجان کاکائو مصرف می‌شود، آنقدر کم است که اصلاً به حساب نمی‌آید.

تمام انواع «اگزانتین»‌ها صدر می‌باشند و تأثیر آرام‌بخش روی سلسله اعصاب می‌گذارند. اما مثل سالیسیلات‌ها (آسپرین) ممکن است موجب تحریک عضلات معده بشوند. به علاوه معلوم شده است که کافئین می‌تواند موجب بیخوابی گردد و تحقیقات انجام شده نشان می‌دهند که این ماده می‌تواند موجب شکسته شدن کروموزم‌های داخل هسته سلول‌ها هم بشود.

وقتی این کشف به‌عمل آمد، کارخانه‌های تولید قهوه سخت به‌وحشت افتادند. اگر کافئین قهوه‌داری یک چنین اثر مخربی می‌بود، پس‌استعمال آن بی‌مفایده بود.

اینک این سؤال پیش آمده بود که آیا قهوه یک نوشیدنی آرام‌بخش و به عقیده بعضی‌ها مفرح است و یا هر قطره‌ای از آن که از گلوئی شخص پائین می‌رود یک قطره سم مهلک است که وارد بدن می‌شود؟ آیا قهوه یک ماده غذایی است که می‌شود آن را در سوپرمارکت‌ها به فروش رساند و یا چیزی شبیه به «آسفتامین» است و فروشش فقط باید در اختیار داروخانه

باشد؟ در کتاب «قربادین گیوس» ما به این جمله‌ها برخورد می‌کنیم: «عمومیت داشتن نوشابه‌های اگزانتین منوط به میزان اثر محرک آنها است، درحالی‌که اغلب مردم اصلاً از ماهیت این تحریک اطلاعی ندارند.»

جای واقعی تعجب است که می‌بینیم برخی از مواد غذایی و نوشابه‌هایی که ما هر روز بطور عادی مصرف می‌کنیم مواد دارویی واقعی می‌باشند، اما واقعیت این است که در جوامع امروزی برخی از داروها «مجاز» تلقی می‌گردند و برخی دیگر هم ناگزیر «غیرمجاز» و یا بهتر است گفته شود مطرود به شمار می‌روند.

به این ترتیب کسی که روزی پنج‌شش فنجان قهوه و یا ده فنجان چای مینوشد و بدون نوشیدن این مایعات نمی‌تواند کار کند، فقط کسی است که قهوه و یا چای زیاد مینوشد، زیرا این مواد جزو داروهایی هستند که اجتماع آنها را «مجاز» تلقی میکند، درحالی‌که افراد در مصرف اینگونه مواد مضرات گوناگون دارد.

\*\*\*

در مطالبی که طی یکی دو شماره اخیر زن‌روز برایتان نوشتم، ظاهراً از مطلب قدری دور افتادم و اینکه می‌گویم «ظواهر» به آن علت است که در نظر بعضی‌ها هنوز این توهم وجود دارد که دنیای روح با جهان علوم سرسازگاری ندارد، در حالی‌که این نظر مدتی است رد شده است و اینک ما میدانیم که بین جسم، روح و علم هیچ نوع اختلاف و اشتقاقی وجود ندارد و آن چه طی شمارهای اخیر نوشته شد، در جهت اثبات همین مدعا است و باز هم به همین

دلیل است که در بررسی‌هایی که اینک انجام می‌پذیرد از نیروهای خارق‌العاده بشری مثل سابق تحت عنوان «پدیده‌های روحی» اسم برده نمی‌شود، بلکه آنها را «قدرت‌های غیر معمولی» و «یسا قدرت‌های خارج از حواس پنجگانه» مینامند.

به احتمال زیاد رایج‌ترین نوع قدرت غیر معمولی که در انسانها دیده می‌شود پیش‌بینی وقایع آینده است. من در سال ۱۳۵۵ در باره پیش‌بینی وقایع مهم جهان، نظیر غرق کشتی تیتانیک، فرو ریخته شدن مخزن ذغال سنگ بروی یک دیستان در انگلستان و چند رویداد دیگر، مقاله مستندی در مجله زن‌روز نوشتم و شک ندارم که برای شما هم نظیر این اتفاق بارها رخ داده است که وقوع واقعه‌ای به دلتان برات شده و بعداً هم آن افراد هم وقایع آینده را در خواب می‌بینند، در زندگی‌نامه افراد کرامت‌دار هم می‌بینیم که به صور مختلف از وقوع رویدادهایی که حواس پنجگانه قادر به تشخیص‌شان نمی‌باشند باخبر می‌شوند و بالاخره من دانش‌آموزانی را می‌شناسم که سؤال‌های امتحانی را شب قبل از امتحان به خواب دیداند.

در کتاب «ادراکات روحی» نیز داستانهایی جالبی از اینگونه افراد نقل شده است که چند تائی از آنها را برایتان بازگو می‌کنم.

یک خانم انگلیسی واقعه‌ای را که در ایتالیا برایش اتفاق افتاده بود در کتاب «ادراکات روحی» چنین شرح می‌دهد: «چند سال قبل با یکی از دوستان خود بوسیله تلفن صحبت میکردم که

دلیل است که در بررسی‌هایی که اینک انجام می‌پذیرد از نیروهای خارق‌العاده بشری مثل سابق تحت عنوان «پدیده‌های روحی» اسم برده نمی‌شود، بلکه آنها را «قدرت‌های غیر معمولی» و «یسا قدرت‌های خارج از حواس پنجگانه» مینامند.

حدود ده روز پس از این واقعه از ایران نامه‌ای دریافت کردم که در آن مدیرمدرسه آمریکائی‌های اصفهان خبر فوت ناگهانی خواهرم را در سن شصت‌وشهت سالگی اطلاع داده بود.

نامه‌ای بود نسبتاً مفصل و مدیرمدرسه، شاید برای تسکین من، جزئیات آخرین لحظات حیات خواهرم را برای من شرح داده بود. او نوشته بود که خواهرم در بستر بیماری درحالتی بین هوشیاری و بیهوشی مرتباً اسم مرا برزبان آورده و می‌خواست است که مرا ببیند و سرانجام نیز در یک لحظه بحرانی، در حدود ساعت دو بعد از ظهر می‌گوید: حالا که شما مرا پیش «مورین» نمی‌برید خودم می‌روم و او را می‌بینم. من خواهرم را در حدود ساعت دهنیم

ترجمه و تنظیم از: شیدک



هرگز او را ندیده بودم و حالا هم هر چه نگاه میکنم او را نمی‌بینم، او کی بود؟

من همان‌ها را یکی‌یکی برانداز کردم و دیدم هیچ کس در جمع ما نیست که خانم مزبور او را نشناسد. در نتیجه از این خانم خواهش کردم مشخصات او را برای من بازگو کنند، و وقتی این خانم مشخصات او را گفت دیدم یکی از دوستان بسیار قدیمی‌ام می‌باشد، من به خانم مزبور گفتم که این شخص یکی از دوستان قدیمی من در شهر «نیم» واقع انگلستان است و قبیل از آنکه به انگلستان بیایم هر سال شب کریسمس این مراسم را در منزل او انجام میدادیم و اتفاقاً اسمال او می‌خواست به لندن بیاید و در مراسم امشب شرکت کند ولی به علت ازدواج دخترش مجبور شد از این مسافرت صرف‌نظر نماید. مهمانی ما در حدود ساعت دو بعد از نیمه‌شب تمام شد و من به اتاق خواب

نکندید منظورم مراسمی نظیر احضار روح و یا جایجا کردن اشیاء با نگاه است. آنچه ما انجام میدهم بیشتر جنبه تزکیه نفس دارد و چند دقیقه‌ای تفکر و اندیشیدن به عالم معنا است که دیشب هم دقیقاً همین کار را کردیم.

سراسر ساعت دوازده مراسم شروع شد و هر کس در هر حالتی بود به سکوت و تفکر مشغول شد و پانزده دقیقه بعد هم جریان عادی مهمانی از سر گرفته شد. در این موقع یکی از خانم‌ها به من نزدیک شد و گفت:

– آقای مورفی، در تمام مدتی که شما کنار درخت کریسمس ایستاده بودید و در عالم خودتان به آن خیره شده بودید، یک نفر پشت سر شما ایستاده بود و به شما نگاه می‌کرد. من در این مهمانی‌ها

صبح در ناپل دیدم و وقتی اختلاف ساعت را هم حساب کردم فوت ناگهانی خواهرم را در سن شصت‌وشهت سالگی اطلاع داده بود.

آقای دیگری هم در نامای به نویسنده کتاب ادراکات روحی چنین نوشته است: «این نامه را صبح روز کریسمس می‌نویسم، دیشب بیش از سی نفر در منزل ما مهمان بودند. آنها همه افرادی بودند که اعتقاد داشتند قدرت روح و فکر را می‌توان از راه‌های علمی به اثبات رساند. ما دوازده سال است که شب کریسمس دور هم جمع می‌شویم و مراسمی اجرا می‌کنیم. امیدوارم خیال

خود رفته و خوابیدم و امروز بعد از ظهر، یعنی درست یک ساعت قبل، دوستم از شهر «نیم» به من تلفن کرد و پس از آنکه کریسمس را تبریک گفت، اظهار داشت که شب قبل طبق معمول چند دقیقه‌ای سکوت کرده و به تفکر پرداخته بود، اما ناگهان خود را در منزل من در لندن احساس کرده است. او بقدری وضع مهمانی و مهمان‌های منزل مرا خوب و دقیق شرح داد که جز از راه دیدن ممکن نبود کسی بتواند این چنین وضع یک سالن مهمانی را شرح بدهد. او سپس روی مسأله «طی‌الارض» بررسی و تحقیق می‌کرده است و اینک گهگاه که واقعا چیزی را از صمیم قلب بخواهد، می‌تواند خارج از ظرف زمان و مکان طی‌الارض کند.

ناتمام



# عکس و خبر



## زن و زرگری

اولین زرگر زن آلمان، زرگری خود را بنام «موتن بورگر» در هامبورگ افتتاح کرده است. او که «گودرون فیگنر» نام دارد ۲۷ ساله است، دوره زرگری را گذرانده و حدود سه سال نیز در جواهرفروشی‌ها فروشنده و زرگری کرده است.

«گودرون» بیشتر روی طلا و نقره کار می‌کند و محصولات هنری او از نظر شکل و کنده کاری کاملا تازگی دارند و قیمتشان نیز از ۱۸۰ تومان کمتر و از ۶۰۰ تومان بیشتر نیست. گودرون کلیه کارهای زرگری از اهر کردن و سوهان کشیدن گرفته تا جوشکاری و فورم دادن را شخصا انجام میدهد.

## ازدواج با قاتل

خانم «آنا ساندهو» ۳۲ ساله با «جیمز اولدرای» ۵۰ ساله قاتل «مارتین لوتر کینگ» مبلغ حقوق مدنی سیاهوستان آمریکا ازدواج کرده است. «رای» که به ۹۹ سال زندان محکوم شده، در زندان «کنوکسویل» ایالت «تسنی» دوران محکومیت خود را می‌گذراند. مراسم عقد در دفتر رئیس

زندان انجام گرفت و شب همانروز رئیس زندان، اطای را خلوت کرد و به عروس و داماد اجازه داد بمدت سه ساعت به حجله بروند و مراسم زفاف را پشت سر بگذارند. عروس خانم سی‌دوساله موظف است تا روز آزادی جناب شاه‌داماد حدود ۸۰ سال دیگر انتظار بکشد!

## انقلابی‌ترین دختر آمریکا



قرار است در اواخر پاییز، یعنی بعد از مرخص شدن از زندان، نامزدی‌اش را با او اعلام کند.

«پاتی هرست» انقلابی‌ترین دختر آمریکا که اینک به عنوان زندانی شماره (۱۸۱-۰۰۷) دوره محکومیت خود را در زندان «پیزاتون» می‌گذراند، از عوامل اشرافیت عدول کرده و در آشپزخانه زندان ظرفشویی می‌کند و ساعتی ده شاهی مزد می‌گیرد. «پاتی» گفته است: «مزه این ده‌شاهی از میلیاردی پدرم بیشتر است و پولش هم بنظر من مشروع تر است. از سوی دیگر من حالا فقط یک آرزو دارم. آرزویم این است که شوهر کنم، بچه‌دار بشوم و خانواده تشکیل بدهم»

«پاتی» در زندان زندگی اشرافی خود را از خاطر برده و بیشتر با تسبیکاران می‌جوشد و مثل آنها عامیانه حرف می‌زند.

شایع است که «پاتی» در زندان عاشق زندانبانی بنام «برنارد شاو» شده و گویا

## تحقیق‌آمیزترین حادثه سال

«بریزیت باردو» ستاره سینمای فرانسه که زمانی فیلم‌هایش بیشترین ارزش را در مملکت فرانسه می‌کردند و مجسمه نیم تماش به عنوان سمبل فرانسه در ادارات دولتی نصب میشد، ظاهراً افول کرده و می‌رود که به فراموشی سپرده شود. سقوط گریه ملوس فرانسه از زمانی آغاز شد که در کتاب «پتی لاروس ایلوستره» اسم او از قلم انداخته شد.

این کتاب که سالی یک بار منتشر میشود، در واقع لیست اسامی کلیه شخصیت‌های سال است اما امسال بریزیت ظاهراً از گردونه شخصیت‌ها رانده شده است...

یکی از روزنامه‌های فرانسه کلمه «پتی لاروس» را نسبت به «ب.ب.» تحقیرآمیزترین حادثه سال ۱۹۷۸ تلقی کرده است.



## چاق یا لاغر

«بری راید» فربه‌ترین مرد انگلیس و معروف به «کوه گوشت ۲۲۲ کیلوئی» قبلاً با اضافه وزنش بهر تقدیر کنار می‌آمد، اما این فقط زنش بود که بطور مرتب به او سرگرفت می‌زد و او را در فرصت‌های مختلف «خرس گنده» خطاب می‌کرد. این وضع آنقدر ادامه یافت تا بالاخره روزی رگ غیرت جناب «بری» جنبید و تصمیم گرفت خود را به هر ترتیب که بود، لاغر کند و به وزن طبیعی برساند.

از این رو به جراح مراجعه کرد و با خرج ده هزار تومان جراح را واداشت که روده‌اش را کوتاه کند. کوتاهی روده مؤثر واقع شد، زیرا چون از ظرفیت روده کساسته شد، و طبعاً «بری» هم غذای کمتر می‌خورد. چیزی نگذشت که وزنش ۱۲۷ کیلو کاهش یافت.

اما از آنجا که حتی لاغر شدن بری هم زنش را راضی نکرد، از آن پس بجای «خرس گنده» او را «نی‌قلیان» صدا می‌کرد، کار آندو ابتدا به کتک کاری و سرانجام به طلاق منجر گردید. «بری» در دادگاه خطاب به قاضی گفت:

«بالاخره نفهمیدم که زنم چاق پسند است یا لاغری‌سند!

## ازدواج توأم با بردگی

اگر قرار شود هیئت دوردنیا بگردد، و روی فقیرترین سکنه دنیا انگشت بگذارد، بدون شک روی اهالی ایالت «ساره‌اشتر» هند انگشت خواهد گذاشت، زیرا مردم این ناحیه هند به اندازه‌ای فقیر و بی‌بضاعت هستند که فرضا اگر بخواهند عروسی کنند مجبورند خرج عروسی‌شان را قرض بگیرند، و زن و شوهر در ازای وام «دریافتی» مدت ده سال تحت استثمار وادهمنده قرار گیرند و برای او بیگاری و بردگی کنند.

بعنوان مثال در قبیله‌های «وارلی» و «ماه‌دوکولی» حداکثر مخارج عروسی ۳۷۵ تومان است. اما اهالی هر دو قبیله بقدری بی‌توان هستند، و ضمناً نرخ بهره وام باخواران بقدری بالا است که عروس و داماد موظف میشوند برای تأدیه اصل و فرع وام مدت ده سال هرروز از ساعت پنج صبح تا ده شب استثمار بشوند!



## مینی اسب

حیوانات خانگی تاکنون فقط سگ و گربه و قناری و مرغ عشق محدود بودند لیکن مدتی است که مینی اسب نیز به جرگه آن‌ها ملحق شده است.

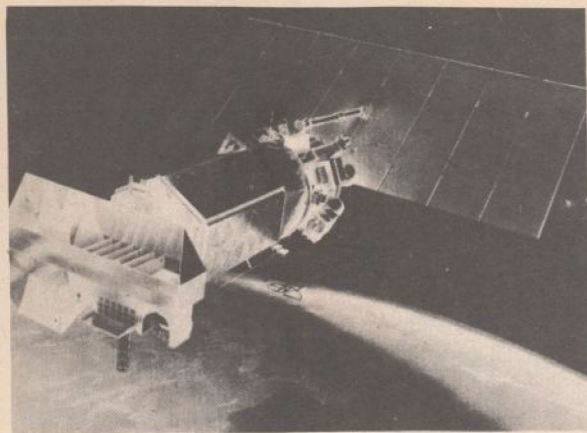
مینی اسب نوعی اسب پرورشی است که جشاش از جسه سگ بزرگتر نمی‌شود و همبازی خوبی برای کودکان است. مینی اسب هر چه کوچکتر باشد قیمتش گران‌تر است. مثلاً مینی اسبی که ملاحظه میشود ۳۵۰۰ تومان خریداری شده است. او در ماه بین ۱۵۰ تا ۳۰۰ تومان نیز خرج شکم دارد.



## دختر «الویس»

«لیزامری پریسلی» دختر ده ساله «الویس پریسلی» سلطان فقید راک‌اند رول، برای تحصیل به یکی از قدیمی‌ترین و اشرافی‌ترین مدارس انگلیس سپرده شده است. لیزا که تنها وارث ثروت ۳/۴۲ میلیارد تومانی پدر معروفش محسوب می‌شود، فقط بعد از رسیدن به سن بیست‌وپنج سالگی امکان تصاحب ثروت افسانه‌ای پدرش را پیدا خواهد کرد. مدرسه «پریسلی» کوچولو در «سیدفیلد» سامرست قرار دارد. «پریسلا» مادر زیبای «لیزامری» گفته است:

«حالا دیگر خیالم راحت شده است. چون همیشه از این بیم داشتم که میباید آدم ربایان دخترم را به قصد اخاذی بربایند. خوشبختانه مدرسه‌ای مثل یک دژ محکم است و مثل یکی از قلعه‌های قرون وسطی حفاظت میشود. تا آنجا که من دیدمام محال است هیچ تبهکاری بتواند به آنجا رخنه کند.»



## پیشگویی هوای یک‌هفته دیگر

«تیروس-ان» سفینه هواشناس، قادر است نه تنها دانش هواشناسی را روسفید کند، بلکه حداقل هوای یک هفته دیگر را پیشگویی نماید. این سفینه که در ارتفاع ۶۸۰ کیلومتری زمین معلق خواهد ماند، قادر خواهد بود کلیه تحولات جوی ماوراء زمینی را در قالب عکس‌های ماوراء قرمز به مرکز مخابره کند و با برآورد کردن تحولات جوی هوای هفت روز آینده را با کمال دقت پیشگویی نماید.

## رئیس جمهوری موقت

برای جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا در انتخابات آینده رقیب سرسخت و آشتی‌ناپذیری پیدا شده است. او «مارگوت سن جیمز» رئیس سابق یکی از روسپی‌خانه‌های سانفرانسیسکو است.

خانم «سن جیمز» که ۴۹ سال دارد، هفته گذشته در حضور ۱۵۰۰ تن از روسپی‌های آمریکا صریحاً اعلام کرد تصمیم جدی گرفته است در انتخابات سال ۱۹۸۰ خود را کاندیدای مقام ریاست جمهوری بکند.

نکته قابل ملاحظه این‌که «مارگوت» سوار بر یک رأس فیل-فیل آرم حزب جمهوریخواه آمریکا است. در مراسم اعلام آمادگی شرکت کرد و مورد تأیید صمیمانه همکاران قرار گرفت.

## رکورد خواب در بستر میخ‌دار

«جرالدین ویلیامز» اولین زن «مرتاض» انگلیسی، رکورد خوابیدن روی تخت میخ‌دار را شکسته است. جرالدین که منشی موزه لندن است، موفق شده دقیقاً بمدت ۳۰ ساعت روی تخت میخ بخوابد و سخ‌میخ‌ها را طاققت بیاورد.

رکورد جرالدین هنگامی مهمتر جلوه‌گر خواهد شد که بدانیم «جورج مک‌آری» سنگین‌وزن‌ترین مرد انگلیسی نیز با وزن ۲۷۵ کیلوئی‌اش روی او جلوس فرمود!

جرالدین گفته است: «دوساعت اول مدت رکوردگیری بدون درد گذشت، ولی در بیست‌وهشت ساعت بقیه حقیقتاً درد کشیدم.»



# در شهر خود غریبم، کو عطر آشنائی؟

با این زن غریب  
که دستهایش  
از حس خواستن خالی  
است  
دیگر سخن مگو  
از آن دریچه‌ها  
که بسوی بهار  
گشوده میگردند.  
او خسته است،  
از ازدحام شهر می‌آید،  
از دیو و دد ملول  
و انسانش  
آرزوست...

«شپین خانه»

زمان چقدر زود میگذرد. انگار همین دیروز بود که قصه زندگی من رنگ گرفت و زمان، همین زمان زودگذر، چه آسان بی‌رنکش کرد! بله، همین دیروز بود... حالا که به روزهای گذشته زندگی‌م فکر میکنم، قلب شکسته‌ام را، شکسته‌تر می‌بینم. نمیدانم چرا شکسته‌ام، دوباره باید شکست و هنوز ندانستم که سنیر زندگی‌م چرا اینگونه بود. میل دارم ساعت‌های متمادی بنشینم و حرف بزنم، از همه چیز بگویم، از دوران بچگی، از آن توپ رماه آبی و سفید، اما چنان‌که ترمه مادر، گل‌های یاس و درخت انار خانمان، آره، دلم میخواهد خیلی حرف بزنم. مدتهاست که با کسی حرف نزده‌ام. لایه اگر هم می‌زدم کسی توجه نمیکرد. اما با اینهمه نمی‌خواهم حال و حوصله شما را سرببرم. بگذارید حاشیه نروم و بچگی و خاطرات خویش را بگذارم برای خودم. میدانم این بی‌انصافی است که شادیهام را نگه دارم و غمهایم را با شما تقسیم کنم، ولی خوب، تقصیر با خود شما است که اینقدر خوب و مهربانید و اینهمه تحمل دارید...

من مشهدی هستم، شما مشهد را دیده‌اید؟ اینجا شهر نور و محبت و صفا است، شهر ایمان است. شهر ما در عرض دوازده ماه سال، شلوغ و پرهایه‌وست. اینجا نه سرما می‌شناسد و نه گرما، نه شب و نه روز. حتی نیمه شب هم شما مردم را می‌بینید که دسته دسته بطرف حرم امام رضا (ع) می‌روند و یا شادو سبک و شاید هم حاجت گرفته برمیگردند. من در چنین شهری جان گرفتم، بزرگ شدم، به مدرسه رفتم و در هفده، هجده سالگی عشق را جستجو کردم و یافتم. یک بعد از ظهر دلگیر پائیز بود که او را دیدم و او هم مرا. توی شلوغی بازار، ما همدیگر را پیدا کردیم و مبهوت به هم خیره شدیم. توی نگاهش نمی‌دانم چه بود که آنطور مرا گرفت. محبوب و آرام و ساده بود و من؟ مردم به من تنه می‌زدند و حرفهای می‌گفتند که نمی‌شنیدم. لایه برای آنها دیدن دختری که در آن شلوغی، بی‌هدف ایستاده و گاه با مروج جمعیت این طُرف و آنطُرف کشیده میشود، خیلی تعجب آور بود. یک وقت دیدم مادر سراسیمه بدنالم میگردد، وقتی مرا دید نفسی براحتی کشید و گفت:

– کجا موندی ناهید؟ من همین طور می‌رفتم و به خیال اینکه تو در کنار هستی، داشتم حرف می‌زد. بعد که دیدم تو نیستی کلی ترسیدم، چی شده؟ چرا عقب موندی؟ – نمیدونم چی شد مادر، حالا بریم. دوباره راه افتادیم. این باز مادر کنار چادرم را گرفته بود تا عقب نمانم. از بازار بیرون آمدیم، سوار اتوبوس شدیم. چه حال بدی داشتم! همان طور که اتوبوس می‌رفت، من با نگاه خیابان را جستجو میکردم. بدنالم او می‌گشتم، اما بیهوده بود. به خانه رسیده بودیم و من ناامید و غمگین قصد یک ردیف عقب‌تر از من، روی صندلی اتوبوس نشسته بود. خدای من! چاره‌ای جز بدنالم مادر پیاده شدن داشتم. او باز نگاه کرد و حس کردم که بدنالم ما پیاده شد. چه شادی بزرگی! تا به خانه برسیم، او پشت سرما حرکت کرد و بعد دیگر ندیدمش.

من این نوع برخورد و این نوع عشق و عاشقی را توی قصه‌ها زیاد خوانده، ولی باور نکرده بودم. همیشه می‌گفتم: مگر می‌شود کسی را کاملاً شناخت، اما دربارهاش فکر

کرد؟ و حالا می‌دیدم که خودم دارم درباره کسی فکر میکنم که اصلاً او را نمی‌شناسم و حتی کلامی هم با او حرف نزده‌ام. بعد از آن، مدام آن یک جفت چشم درشت و غمگین را مقابلم می‌دیدم. چشم‌ها بامن حرف می‌زدند و چه شیرین حرف می‌زدند!.. چند روز بعد بود که مادر گفت برایم خواستگار می‌آید، چه بد! حالا چه موقع خواستگار آمدن است؟ من با خیال خودم، با خیال آن چشم‌ها خوش هستم و دیگر خواستگار نمی‌خواهم. ولی مگر میشد این را به مادر گفت؟ حتماً مادر خیال میکرد که دیوانه شده‌ام و به دعانویس متوسل میشد! عصر، آنها آمدند و من بای میلی و دلخوری چادر به سر کردم، دولبه آنرا به دندان گرفتم و سینی چای را برداشتم و به اتاق بردم، بدون اینکه به آن دو خانم نگاه کنم، چای تعارفشان کردم، اما به آن مرد که رسیدم، نتوانستم بی‌تفاوت باشم. هر کس دیگری هم بود، نمی‌توانست بی‌تفاوت باشد. او آمده بود که چشم و ابروی مرا ببیند و ببیندند و یا نپسندند، من چرانیاید به او نگاه میکردم؟ سینی را مقابلش گرفتم و نگاهش کردم. آنوقت بی‌اختیار دهان باز کردم:

– آه!... با همین آه، لبه‌های چادر از بین دندانهایم دررفت و چادر به روی زمین لغزید. همه خندیدند و من شرمزده و دستپاچه، سینی را روی میز گذاشتم، چادرم را برداشتم و از اتاق بیرون دویدم... توی آشپزخانه پشتم را به دیوار تکیه دادم، و چشم‌هایم را بستم. شوق داشت گلویم را می‌فشرد. باور نمی‌کردم که دعاهایم مستجاب شده باشد، ولی باید باور میکردم. کسی که به خواستگاریم آمده بود، همان مردی بود که چند روز پیش او را توی بازار دیده بودم، و خیالش یک لحظه رهایم نکرده بود... آن شب هنوز پدرم دهان باز نکرده، من گفتم که او را پرسندیدم و فکر میکنم آدم سالم و قابل اعتمادی باشد. بعد از آن همه چیز به سرعت پیش رفت و ما باز توی بازار بودیم، او شادمانه می‌خندید و می‌گفت:

– ناهید اون روز یادته؟ چه اتفاقی افتاد؟  
ومن می‌گفتم:  
– این چیزا پیش میاد که آدم به تقدیر

و سرنوشت اعتقاد پیدا کنه. – نه، این چیزا پیش میاد که دونفر با هم جفت هستن، همدیگرو پیدا کنن. – خوب، همین یعنی تقدیر. چند روز بعد من سر سفره عقد نشسته بودم. همه چیز بنظم زیبا و باشکوه جلوه میکرد. از کلمات و جملات عاقد چیزی نمی‌فهمیدم. عجله داشتم که زودتر «بله» بگویم. بالاخره بله را هم گفتم و راحت شدم. بتواند شوهری ایده‌آل برای من باشد، و سعی خودش را میکند تا من خوشبخت باشم و راحت زندگی کنم. ما فقط عقد کردیم و ازدواج را گذاشتیم برای نه ماه دیگر که من دیلم می‌گرفتم. خودم دیگر علاقهای به درس و کتاب و مدرسه نداشتم. ایسن را «مهدی» میخواست و هر چه را او میخواست من با جان می‌پذیرفتم. دیگر از درس معلم چیزی نمی‌فهمیدم تمام وجود عشق بودم و می‌خواستم بجای مجسمه‌وار سر کلاس نشستن و چیزی نفهمیدن، پیش «مهدی» باشم، اما من عشق ندیده انگار داشتم زیاده روی میکردم. «مهدی» کار داشت. میدانم که او هم میخواست که تمام لحظات روزش را با من بگذراند، اما نمی‌شد.

من خیال میکنم این زیباترین شکل عشق باشد که دختری، بعد از ازدواج عاشق شوهرش بشود، در هر حال من هر روز صبح به مدرسه میرفتم، اما این امید که عصر به‌خانه برگردم و «مهدی» را ببینم که به انتظار آمدنم نشسته است. او هر روز عصر به خانه می‌آمد، ساعتی می‌نشست، یا باهم از خانه بیرون میرفتم و بعد او به خانه خودشان برمی‌گشت. روزشماری میکردم تا زودتر سال تمام بشود. «مهدی» هم به اندازه من منتظر بود. آن روزهای خوب ما بودیم و مهربانی، ما بودیم با قلب‌هایمان که عاشقانه می‌تپید. تنها موضوعی که گاهی باعث رنج و عذاب می‌شد، نگاههای خاموش و غمگین «مهدی» بود که گاه آنقدر به صورتم دوخته میشد که خسته میشدم. بارها به او گفتم:

– «مهدی» چون چرا اینطوری منو نگاه میکنی؟ این جور نگاه کردن اصلاً دوست ندارم.  
و او هربار خنده تلخی کرد و گفت:  
– وقتی بهت خیره میشم، به این فکر میکنم که اگه به روزی منو ترک کنی، من



حتی به لحظه هم نمی‌تونم زنده باشم. نمیدونم «ناهد»، نمیدونم چرا این احساس را دارم که نمی‌تونم برای مدت زیادی ترا داشته باشم و این احساس داره خفهام میکنه. از حرفهای غمگین می‌شدم، گریه میکردم و می‌گفتم که: «دیگر نمی‌خواهم این حرفها را بشنوم. من همیشه باتو می‌مانم. مگر میشود با تو نبود، اما زنده بود؟» آنوقت «مهدی» سرم را توی سینماش می‌گرفت و می‌گفت:  
– نه، نمیشه، منم به همین چیزا فکر میکنم، اما دیگه فکر نمیکنم. قبول میدم «ناهد»، قول میدم.  
نزدیک عید بود که «مهدی» برای یک مأموریت یک ماهه به آبادان رفت. او خیلی اصرار داشت که مرا هم با خودش ببرد. من از خدا می‌خواستم. میدانستم که یک ماه ندیدن او بسیار مشکل است و در این یک ماه من باید مدام دل گرفته و غمگین و منتظر باشم، ولی پدر و مادرم با رفتن من موافقت نکردند.  
اگر شما در زندگیتان طعم عشق را چشیده باشید، میدانید که شب آخر، من و «مهدی» چه کشیدیم. من در این باره چیزی نمی‌نویسم.  
صبح هر دو عمیقاً متأثر بودیم و آن دلشوره لعنتی دست از سر من برنمی‌داشت. «مهدی» رفت و من تلخی تنهایی را در ذره ذره وجودم حس کردم. همان شب از  
بقیه در صفحه ۹۰

# عشق به زننده‌ها

نزدیک غروب آفتاب، ساحل طلائی بود. وقتی باد شروع به وزیدن کرد، همه شناگران به خانه‌هایشان برگشته بودند. مرغ‌های نروزی در آنسوی موج‌های بلند، در آب غوطه می‌خوردند. آندو می‌توانستند روی خط افق، چهار قایق ماهیگیری را ببینند که در یک مسیر حرکت می‌کردند. آنگاه زن به سمت راست چرخید و دوگاری بارکش را دید که در کنار ساحل ایستاده بود و ماهیگیری را که تور ماهیگیری را از آب بیرون می‌کشیدند.

زن با جوش و خروش تند پای که هر منظره تازه در وجودش جاری می‌ساخت، بسوی مرد برگشت:

– بیا بریم ببینم چی گرفتن...  
هر دو به آنسو راه افتادند. بارکش‌ها بدون سقف، قدیمی و زنگ زده بودند. مردی حدود شصت ساله، روی بارکش نشسته بود و با یکدست طنابی را که دور دسته چرخ می‌پیچید، نگاهداشته بود. پیرمرد بدین آنها با خوش خلقی سری تکان داد و طناب را کشید تا دور دسته چرخ محکمتر ببیچد. لب آب، مرد دیگری نگاهش را به تور ماهیگیری دوخته بود و همچنان که تور از آب بیرون کشیده می‌شد آنرا چون تودهای روی هم می‌انباشت.

وقتی به بارکش رسیدند «سام» نگاه کوتاهی به ماهیها انداخت. میدانست که همسرش وحشت زده بود. زن ماهیها را دید و چشمانش فراخ گشت، با این حال حتی سعی کرد بعنوان تبریک به پیرمرد که طناب را می‌کشید، لبخندی بپروی او بزند:

– همه اینارو شما گرفتن؟

– اوهوم!

اینرا گفت و چشماش بر زیبایی زن، گرم شد.

زن پرسید:

– اینا همه مردمان، مگه نه؟

– هوم... آره!

هنگامی که زن یکایک ماهیها را نگاه می‌کرد تا مطمئن شود که حرکت نمی‌کنند، هیجانی در چشماش او حس می‌شد. «سام» شروع به صحبت با پیرمرد کرد و از احتمال این که در این تور که به ساحل

می‌آید چه صیدی باشد پرسید. زن به گفتگوی آندو گوش سپرده بود و «سام» از این که چشمهای زن که به رنگ آسمان آبی بود، آرام بنظر می‌رسیدند، احساس آرامش میکرد.

اما لحظه‌ای بعد پیرمرد اهرم را حرکت داد و چرخ با صدای تیزی سرعت گرفت و پیرمرد سخت به تقلا افتاد تا طناب را محکم نگاه دارد. دسته چرخ روی بارکش دیگر هم تندتر چرخید و دو مردی که تور را نگه می‌داشتند به سرعت از بارکش‌ها بسوی لب آب رفتند و با عجله تور را که می‌آمد، بالا گرفتند. حالا آنها می‌توانستند بفاصله چند متری در آب خط سیر منحنی چوب‌پنبه تور ماهیگیری را ببینند.

زن از پیرمرد پرسید:

– چرا اینقدر تند می‌کشین؟ مگه با تور دعوا دارین؟

– نه. فقط می‌خواهیم محکم بگیریمش تا ماهیها بالا نهرن و از دست نرن.

حالا موجها در تور می‌شکستند ولی هنوز آنها نمی‌توانستند هیچ ماهی‌ای ببینند.

زن دو دستش را بالا آورد و بر گونه‌هایش گذاشت:

– اوه... حالا اونا میدونن که صید شدن!

خندید و ادامه داد:

– هر کدومشون حیرت می‌کنن که چه اتفاقی افتاده!

مرد خوشحال بود که زن با خودش تفریح می‌کند، هر چند چشمهای زن با ترس به تور که در آب غوطه می‌خورد، خیره مانده بود.

زن سربلند کرد و نگاه کوتاهی به شوهرش انداخت و گفت:

– اوه عزیزم، حالا اینا صید میشن. مرد دهان باز کرد تا توضیح بدهد،

اما زن زود ادامه داد:

– میدونم به محض اینکه خورده بشن همه‌چی توم میشه. اینا ماهیارو می‌خورن، مگه نه؟

– نه. همه شونو به ماهی فروشا می‌فروشن.

طنین صدای مرد آرام بود بطوری که



راه یافت.

– اونا هیچ خوب نیستن خانوم.

– خوب... برشون نمی‌گردونین؟

مرد پیر سعی کرد وانمود کند احساس گناه کرده است.

– بله، بسطور حتم مسا اونارو برمی‌گردونیم.

و آنگاه به تماشای شریکش نشست که ماهیهای خوب را از تور برمی‌داشت و ماهیهای پردار را چپ و راست روی شنا پرتاب میکرد.

حالا حدود ۵۰ سینسرخ دریائی

روی شنه‌های ساحل افتاده بودند. بعضی از آنها نفس‌نفس می‌زدند و تعدادی بطور کامل آرام بودند. «سام» می‌توانست کششی را که در وجود زن رو به اوج بود حس کند. بسوی نزدیکترین ماهی رفت و با رعشهای از بیزاری، آنرا برداشت و به میان امواج انداخت و پیش زن برگشت. ضربان نبض ماهی را هنوز زیر انگشتان خود حس می‌کرد. زن زیر لب گفت:

– آگه چیزی داشتیم که می‌تونستم ماهیارو با اون بردارم...

مرد به او گفت:

– تو نمی‌تونی تموم ماهیارو به آب برگردونی.

و میدانست که مرد پیر، حالا از این که او یک ماهی را به دریا انداخته حیرت کرده بود. زن گفت:

اما اونا زنده هستن...

و نومیدانه کوشید لبخندی بزند و خودش را از شوهرش جدا نکند.

– نه. اونا مردن، بیشتر اونا مردن عزیز من.

آنگاه مرد برگشت و از پیرمرد پرسید:

– اونا مردن؟

– نه. بیشترشون نمردن.

– آگه به آب برسن، باز زندگی می‌کنن؟

– آره، بطور حتم!

پیرمرد سعی کرد با حرف خود زن را بقیه در صفحه ۸۹

# گریز از بخت!..

از او جز صفا چیزی ندیدم و جز قصه وفا نشنیدم ولی بی آنکه علتی معقول داشته باشد او را نمی‌پسندیدم، لذا از او گریختم، همچون هرانسان بخت‌برگشته‌ای که از سعادت و پیک نیکبختی میگریزد. وقتی بخود آمدم و به پیرامون خویش نگریستم او را نیافتم و فهمیدم اینهمه راه را تنها پیموده‌ام و اینک باید باز گردم تا بنقطه آغاز برسم. تازه هیچ معلوم نیست اگر مرا باز ببیند، بشناسد.

## شما بگوئید چه کنم؟

آنقدر مقابل اتاق بابای مدرسه ایستادم تا کلاس «پروین» و «آراسته» نیز تمام شد. این ژست دبیر آنها بود. هر هفته روزهای سه‌شنبه که دوساعت آخر را درس داشت ابتدای کلاس را با حرف‌زندهای بیهوده میگذرانید و بعد بچه‌ها را خارج از وقت معمول در کلاس نگاهمیداشت. گاه یکساعت و شاید هم بیشتر. خانم ناظم که با دبیر ادبیات روابط خوبی نداشت و بقول معروف کارد و پنیر بودند پوز خند میزد و به تسمخرف می‌گفت:

– ژست میگیره، میخواد به اولیاء مدرسه و پدر مادر بچه‌ها بفهمونه که اولاً معلمی از خود گذشته و فداکاره، درثانی بچه‌ها بقدری درس اونو دوست دارن که حاضر میشن یکی‌دو ساعت هم بیشتر سر کلاس بنشینن و به حرف‌هایش گوش بدن.

خانم ناظم و دبیر ادبیات جاری یکدیگر بودند. یعنی آنها زن دو برادر شده و در دو خانه مجاور یکدیگر زندگی میکردند. هر دو لیسانسیه زبان و ادبیات فارسی بودند اما چون خانم ناظم درس‌دادن را دوست نداشت شغل اداری گرفته بود. بهرحال آنروز هم سه‌شنبه بود و من آنقدر مقابل اتاق بابای مدرسه این پا و آن پا کردم و با «معصومه» دختر فراش پیر حرف زدم تا اینکه کلاس تعطیل شد و «پروین» و «آراسته» دوستان من آمدند و سه نفری از دبیرستان بیرون رفتیم.

من و «پروین» و «آراسته» همیشه با هم بودیم. مثل سه تفنگدار، سال قبل در یک کلاس بودیم و روی یک نیمکت

– اسمش چیه..؟  
– «کیوان». سه سال کلاس ششم رد شده. دیگه درس نمیخونه. قراره پدرش اونو بفرسته آمریکا.

«آراسته» نیز چون همه دختران دیگر که بشنیدن نام آمریکا و اروپا حالی بحالی میشوند آهی سوزناک کشید و گفت:  
– خوش بحالش. کاشکی منم با خودش میبرد.

من ساکت بودم و گوش میدادم اما «پروین» پاسخ داد:

– زیره به کرمان ببره..؟ مگه عقلش کمه؟ پسرهای ایلرونی با اینهمه تقلا و تلاش خود شونو می‌رسونن به ینگه دنیا که از شر دخترهای پرفیس واقاده هموطن خودشون راحت بشن. حالاتو آرزو میکنی یکی از این تحفه‌ها را هم باخودش ببره.

هنوز هم داشتیم در همین زمینه صحبت میکردیم که صدای موتورسیکلت «کیوان» شنیده شد و بعد هم خودش در حالیکه مثل عقاب روی زمین نشسته و کلاه‌خود سرخ رنگی بر سر نهاده و کاپشن شلوار آبی رنگی پوشیده بود ظاهر گردید و مستقیماً بطرف ما آمد. کوچه هشت‌متری بود و او میتوانست از کنار ما بگذرد اما «آراسته» ژستی گرفت و جیغ کوتاهی کشید و خود را آنطرف جدول انداخت و اینطور تظاهر کرد که اگر نپریده بود با موتورسیکلت تصادف میکرد. طبعاً وقتی او پرید «پروین» را نیز با خود کشید و همراه برد اما من بی‌اعتنا و خونسرد همچنان باقی ماندم و براه خویش ادامه دادم. «کیوان» که این حرکت را از «آراسته» دید، تا انتهای کوچه رفت و برگشت و ایندفعه آهسته و با سرعت کم بموازات ما قرار گرفت و گفت:

– ببینم خانم کوچولو... یعنی از من ترسیدی که جیغ کشیدی و پریدی اونطرف؟  
«آراسته» مخاطب «کیوان» بود و خود او نیز برآشفت و گفت:  
– خانم کوچولو؟  
– چون قد و قسارهاش از دوستان کوچکتره گفتم خانم کوچولو. حالا که بهت برخورد میگم خانم بزرگ... خانم بزرگ مطمئن باش اگر وسط خیابون هم افتاده باشی و من از اینجا رد بشم گوشه بیرون میفرستد. «پروین» گفت:

– من اسمشو پرسیدم. خواهرم با زن برادرش توی یک اداره کار میکنن. «آراسته» با شتابزدگی پرسید:

بقیه در صفحه ۶۸



## پیامهای کوتاه

\* **دوشیزه شیده** - ر- تهران (ژیلا): منتظر هیچکدام نیاید بمانید زیرا آنها داوطلب ازدواج باشما نیستند. اگر هم حرفی بزنند شما نباید اعتماد کنید زیرا آنها درشرایطی نیستند که بتوانند ازدواج کنند. آن دوپسر تازه میخوانند برای ادامه تحصیلات به آمریکا بروند. اول معلوم نیست کی بازگردند، دوم کسی نمیتواند تضمین کند که پس از بازگشت شما را ببسندند و دوست داشته باشند. باطلاب پوسیده خیالات و اوهام دخترانه به جاه نروید.

\* **دوشیزه مژگان س-ی** - تهران: هیچ جای نگرانی نیست زیرا وجود آن دختر هیچ گناهی را ثابت نمیکند. درمورد زندگی نزد مادرتان البته امکان این هست بشرط آنکه هم پدر راضی باشد و هم مادر داوطلب نگهداری از شما. طبق قانون، نگهداری و صیانت دختر تا هفتسالگی حق مادر است اما از آن تاریخ بعد درصورتی مادر میتواند دخترش را نزد خود ببرد که پدر راضی باشد. با مادرتان صحبت کنید، اگر او راضی بود از پدرتان خواهید تا موافقت نماید.

\* **بانو زیلا** - م- شیراز: قبول دارم که از سیزدسالگی پسرک همسایه شما را دوست داشته و شما هم عاشق بقرار او بوده‌اید. تردید ندارم که شما دروغ ننوشته‌اید اما آنچه جای تردید است، صحت همان عشقی است که درباره آن داد سخن داده‌اید. هر انسانی نسبت به جنس مخالف خودکشی دارد اما این کشش عشق نامیده نمیشود. چرا روی هوسهای کودکانه و نوجوانانه نامگذاری می‌کنید؟ بهرحال هرچه بود گذشته. اکنون شما شوهر دارید و شوهرتان هم مرد خوبی است و هم شما را دوست دارد. آن «آبپهروز» نیز هنوز مدرسه را تمام نکرده، خدمت سربازی انجام نداده و شغل هم ندارد، پس برای شما شوهر نمیشود. لگد به بخت خود نزنید و آینده خویش را تپاه نکنید چون در سالهای آینده شدت پشیمان خواهید شد.

\* **بانو معصومه** - ه - (پ-ت) **اهواز**: پدر شوهر پیر شما سالی ششماه را در روستا و ششماه بقیه را در شهر نزد شما میگذراند. سعی کنید در ششماهی که او در شهر نیست با شوهرتان آنقدر روابط صمیمانه و صادقانه داشته باشید که او تصور نکند نسبت به پدر و برادرانش عناد میورزید و از آنها نفرت دارید. از این گذشته شاید شوهرتان از نظر مالی قادر به تأمین خواست شما نیست و نمیتواند خانه مستقل بگیرد. هر وقت توانستید امکانات خود را افزایش دهید به خواستهای خود میرسید.

\* **دوشیزه شراره** - ر- تهران: عاشق بقیه در صفحه ۶۸

# پشت دیوارهای حرمسرا

## پاورقی جدیدی که از شماره آینده شروع میشود

داستان پشت دیوارهای حرمسرا پایان پذیرفت و از شماره آینده داستان جالب و سرگرم کننده دیگری تحت عنوان «چهار سوار قهرمان» برای شما در نظر گرفته‌ایم که امیدواریم مورد توجه شما قرار گیرد.



«نوشته پرند»

با فروریختن دیوار غربی و ورود سواران چنگیز خان به داخل ده که به قلعه مبدل شده بود، همه چیز پایان یافته بنظر میرسید. هیچکس باورش نمیشد که آنها بتوانند باین سهولت دیواری را که اینهمه برای بسای آن زحمت کشیده و نیرو و وقت صرف کرده بودند، خراب کنند و بدرون راه یابند و به روی بئر و جوان شمشیر بکشند.

افراد جاجرمای با دل و جان میجنگیدند زیرا امیدوی به رهائی خویش نداشتند و چنانچه دستگیر میشدند و به اسارت مجدد درمیآمدند کارشان ساخته و پرداخته بود و چنگیز خان بدون فوت وقت آنها را زنده زنده درون آتش میفکند و به خاکستر تبدیل مینمود. پس ترجیح میدادند تا جان در بدن دارند بجنگند و احياناً بدست دشمن و با شمشیر او کشته شوند تا اینکه به اسارت درآیند و در آتش بسوزند.

غوغای عجیبی در گرفته بود که گوش را کر میکرد. اما هیچ صدایی بدرستی تشخیص داده نمیشد. همه فریاد میکشیدند. جمعی از ترس و برخی با هیجان و چنگیز خان که روی لبه دیوار ایستاده بود برای تهییج و تشویق افراد عربده می کشید و دستها را تکان میداد و شمشیرش را دور سر میچرخانید و میگفت:

– حمله کنین... همه را محاصره کنین... بندازین وسط دور شونوبگیرین که نتونن فرار کنن. هیچکس نباید زنده از ده بیرون بره. سعی کنین همه را زنده بگیرین.

یوسف و نصرالله موقعیت را خیلی وخیم تشخیص میدادند. نریمان در واقع فرماندهی افراد خود را برعهده داشت و نمیتوانست از معرکه فرار کند و جان خود را نجات دهد. او در مقابل افراد جاجرمای متعهد بود. بخصوص در شرایطی که سام نیز در محل حضور نداشت. نریمان که دستمال سرخ رنگی به سر و یک چشم نابینای خویش بسته بود، روی کشته درختی ایستاده و باها را چپ و راست قائم نگاهه بود و از چهار طرف شمشیر میزد و هر یک از افراد چنگیز خان را که در دسترس می یافت میزد و مینداخت. در همان درگیری نخست یک عده ده نفری از افراد چنگیز خان کشته شدند ولی تعداد مقتولین مدافعان هم اندک نبود. آنها که زخمی شده بودند و جانی در بدن داشتند، خود را بزحمت به کنار می کشیدند که زیر دست و پای افراد و اسبان خرد نشوند.

درخت بیندند اما شیرزاد و برادرش با یک حمله خطرناک جان خویش را بمخاطره افکندند و آنها را نجات دادند و در نتیجه بار دیگر نیروی دو طرف به برابری رسید و جنگ ادامه یافت.

در یک فرصت مناسب یوسف به نصرالله گفت: توی اون کوچه درختی... نصرالله چند راس اسب هی کن ببر اونطرف، کشته میشیم. باید فرار فایده نداره... اگر وضع اینطور ادامه پیدا کنه همه کشته میشیم. باید فرار کنیم.

نصرالله فوراً دست بکار شد و پنج شش راس اسب را پیش افکند و بدرون کوچه‌ای که یوسف گفته بود برد. یوسف نیز چند دقیقه بعد سوار بر اسب در حالیکه تعدادی خورجین همراه آورده بود به او ملحق شد و گفت: دهنه اسبها را بهم ببند و بزنی بریم پیش نرگس و قدمشاد... یالله. آنها تازه حرکت کرده بودند که چنگیز خان فریاد کشید و گفت: هی، چند نفر تعدادی اسب با خودشون بردن، اونها را تعقیب کنین... حتماً قصد فرار دارن. نذارین موفق بشن. از اون کوچه درختی... بشنیدن صدای چنگیز خان، سه نفر از افراد دهانه اسبها را برگردانیدند و به تعقیب یوسف و نصرالله پرداختند. ولی هنوز وارد کوچه نشده بودند که نریمان راه را بر آنها بست و فریاد کشید و گفت: یوسف، نصرالله... شماها برین. من اینها را بر میگرددونم. در دهانه تنگ کوچه درختی جنگ بین نریمان یک چشم و آن سه نفر در دهانه تنگ کوچه معلوم بود. یوسف و نصرالله حدس میزدند که بسختی در گرفت. نتیجه معلوم بود. یوسف و نصرالله گفتند: نریمان کشته میشود زیرا او هر قدر قدرت داشت نمیتوانست از سه جهت با سه نفر مقابله کند. این بود که یوسف گفت: نصرالله، تو اسبها را ببر خونه نرگس بگو آماده بشن تا من بتو برسم. یوسف به کمک نریمان برگشت و تصادفاً موقعی رسید که آن سه نفر او را کتخ دیوار گرفتار کرده و میرفتند تا سینه و شکمش را سوراخ کنند. یوسف همین که رسید اولی را از پشت زد و دومی را متواری کرد. سومی را نیز خود نریمان از پای در آورد. بازوی نریمان و انگشتان دست راست یوسف بشدت مجروح شده بود و خون میریخت. نریمان گفت: چرا معطلی...؟ پرو...؟ تو چه میکنی...؟

انجام دهد، گرد آنها را گرفتند و نوک شمشیرها را روی سینه نرگس و قدمشاد قرار دادند. یوسف که هنوز هم داشت می جنگید صدای چنگیز خان را شنید که گفت:

– ججون، تسلیم شو. چون اگر باز هم مقاومت کنی اون دو زن کشته میشن و من میدونم که تو دلت نمیخواد آسیبی به اونها برسه. یوسف که همچنان از انگشتانش خون میریخت برگشت و نگاهی به صحنه افکند و چون برق شمشیرها را دید با خشم و نفرت آب دهان را بزمن افکند و شمشیرش را بموازات بدن پائین آورد. چنگیز خان اسب را پیش تاخت و یکیک آنها را با دقت از مدنظر گذرانید و آنگاه کمی فاصله گرفت و گفت:

– زنها را توی یک اطاق حبس کنین و بدراطاق قفل بزنین و مردها را به درخت توی حیاط خونه با طناب محکم ببندین تا صبح بشه. یکنفر هم کافی است که از اونها مراقبت بکنه. با صدور این فرمان افراد ریختند و زنها را بدرون یکی از اطاقها بردند و در را قفل کردند و یوسف و نصرالله را نیز پشت به پشت دروضعی که یکدیگر را نمیتوانستند ببینند به درخت توت حیاط خانه طناب پیچ کردند.



خبر ورود افراد چنگیز خان به ده خیلی زود به خانه‌ها که محل زندگی زنها بود رسید و وحشتی بی حساب برانگیخت. زنها که شنیده بودند چنگیز خان دستور داده افرازش ابتدا به تمام زنها تجاوز کنند و بعد جسم نیم جان آنها را آماده سوختن نمایند، چنان وحشتی از اسارت داشتند که بی عمل جیغ می کشیدند و می دویدند و می گریه کردند.

میرزا کوشیدند خود و کودکشانشان را در جایی دور از دسترس مهاجمان پنهان نمایند. حتی چند زن آماده شده بودند که خود را به چاه بیفکنند که البته افتادن همان بود و غرق شدن در آب و یا شکسته شدن استخوانها همان.

نرگس و قدمشاد که روزگاران سخت تر از این را دیده و مراحل بسیار دشواری را گذرانیده بودند از مرگ نمیترسیدند و مانند دیگر زنان وحشتی آنچنانی نداشتند و با نهایت آرامش و خونسردی فعالیت میکردند. نرگس وقتی خبر ورود افراد را شنید به قدمشاد گفت:

– قدمشاد هر چه داریم جمع کن. مثل اونروز که از تهران به سلیمانیه اومدیم. میفهمی چی میگم... منظورم اینه که در نگاه اول نتونن جواهرات و سکه‌ها را پیدا کنن.

قدمشاد که قبلاً همه کارهای لازم را انجام داده بود اظهار داشت: – خانم، خیالتون راحت باشه... من آماده هستم، فقط منتظرم که از یوسف و نصرالله خبری برسه.

– من قبلاً با یوسف حرف زدم. قرار شده اسب بیارن که به موقع از اینجا فرار کنیم و بطرف کوهستانها و جنگلهای شمال بریم.

– اما خانم، بیرون رفتن از اینجا غیر ممکنه... یوسف ترتیب کارها را میده. فعلاً تا آمدن یوسف باید از وحشت و هراس زنها جلوگیری کنیم.

نرگس و قدمشاد خانه به خانه میرفتند و به زنها توصیه میکردند که در یک خانه جمع شوند و از روی ترس دست بهیچ کاری نزنند، ولی گوش کسی بدهکار نبود و توجهی به گفته‌های نرگس نشان داده نمیشد. همه میدویدند و از این خانه به آن خانه میرفتند و بدنبال عزیزان خویش میگشتند. در میدان جنگ نیز غوغا و هیاهو همچنان ادامه داشت. افراد چنگیز خان موفق شده بودند یکعده ده دوازده نفری را دستگیر کنند و با طناب به

– فکر من نباش... من اطمینان دارم سام خودشو میرسونه. برو، امشب اگر یوسف تا صبح مقاومت کنیم جای امید بسیار هست.

یوسف خداحافظی کرد و مهمیزی به اسب زد و رفت و نریمان مجدداً به جمع یاران خود برگشت ولی وقتی رسید که جنگ تخفیف کلی یافته بود. گوئی هر دو طرف به رفع خستگی احتیاج داشتند و از یکدیگر فاصله گرفته بودند. حد فاصل تل آتشی‌هایی بود که افراد جاجرمای افروخته و در یک صف مقابل خویش قرار داده بودند. اجساد اینجا و آنجا در روشنائی رقصان شعله‌های آتش دیده میشدند و منظرمای چندش آور داشتند. بوی خون بمشام میرسید. شب سرد و سوزنده و هراس انگیز بود. معلوم نبود فردا چه می‌شود.

یوسف و نصرالله خود را به خانه نرگس و قدمشاد رسانیدند. با روینه و آنچه را که داشتند روی دو اسب بستند و خود نیز سوار شدند اما همین که خواستند حرکت کنند ناگاه قدمشاد جیغی کشید و گفت:

– یوسف خان... نیکا کن.

برگشتند و در کمال تعجب مشاهده کردند اینطرف و آنطرف کوچه‌ای از افراد سوار و پیاده دشمن مسدود گردیده و هیچ راهی برای فرار نیست. صدائی از میان جمع و از درون تاریکی شنیده شد که گفت:

– ججون... این خانم محترم را کجا داری میببری؟ همه دعواها سر لحاف ملانصرالدینه و تو میخوای لحاف ملا را ببری و جنگ و دعوا را بحال خود بذاری؟ فوراً از اسبها پائین پائین و تسلیم بشین در غیر اینصورت زنده نمیونین...

یوسف آهسته به نرگس و قدمشاد گفت:

– شماها پیاده بشین و برگردین توی خونه. ما سعی میکنیم از یکطرف راه باز کنیم و بقیه را بدنبال خودمون بکشیم. دررا خوب ببندین و روی کسی باز نکنین...

قدمشاد پائین جست و کمک کرد تا نرگس نیز فرود آید، اما در همین حال سه نفر از طرف شمال که خود چنگیز خان ایستاده بود بصرحت در آمدند تا مانع عزیمت نرگس و قدمشاد شوند. یوسف به استقبال آنها شتافت اما دیگر هر اقدامی دیر شده بود، زیرا افرادی که طرف جنوب کوچه انتظار می کشیدند دستجمعی پیش تاختند و قبل از آنکه نصراله بتواند کاری

چنگیز خان پوزخندی زد و گفت: توتنها نیستی... تو هم همینطور، رفقاتون هم اسیر شدن. فقط هفت هشت نفر فرار کردن که پیداشون میکنیم. بالاخره توی یکی از خونه‌ها قایم شدن. فردا آتش‌بازی قشنگی راه میدازیم. اول مردها سوختن زنها را تماشا میکنن و بعدهم مردها میرن توی آتش که آتش‌بازی تکمیل بشه. چنگیز خان با گفتن این جملات خانه را ترک کرد و سوار شد و رفت. افرادش نیز او را دنبال کردند. فقط یکنفر بعنوان نگهبان باقی ماند و او هم دستورداشت که چنانچه یوسف و نصرالله خواستند فرار کنند بی‌درنگ قلیشان را سوراخ نماید و آنها را بقتل برساند. سروصدای اسبان و افراد که از گوش افتاد، چند دقیقه‌ای به سکوت گذشت، تا اینکه یوسف سکوت را شکست و گفت: یوسف، صبح نزدیکه... یعنی همه اسیر شدن...؟

– نصرالله راست میگه... ظاهراً دیگه کسی نمونده که مقاومت بکنه. – یوسف، صبح نزدیکه... یعنی همه اسیر شدن...؟

چشم از آنها برنمیداشت. هوا تاریک بود ولی افق مشرق مسیرفت که اندک اندک نقره قام شود. نصرالله نگاهی به آسمان کرد و گفت: یوسف نیز به بالا نگر بیست اما در همین موقع شبخی را روی بام دید و آهسته گفت: نصرالله اون کیه...؟ یکنفر اونجاست. می‌بینی...؟

– آره دیدمش... نریمان... آه... پس نریمان اسیر نشده... راستی نریمان روی بام بود و چون دریافت که یوسف و نصرالله او را دیداند، سینه خیز و دولادولا خود را به نزدیکترین محل به درخت رسانید و روی شکم خوابید و صدائی خفه گفت: یوسف، صبح نزدیکه...؟

– آره نریمان صداتو میشنویم. این حقیقت داره که همه اسیر شدن؟ – بله، متأسفانه به ماشیخون زدن و از پشت یکعده اومدن و همه را گرفتن و بدرختها بستن. من موفق شدم فرار کنم. بقیه در صفحه ۹۵



# مدل های جدید لباس برای پائیز

لباس شب پائیز و زمستان امسال، لباسهای دکولته کمتر بچشم میخورد و اکثر لباسهای شب آستین بلند و یخه بسته است که این مشخصات در این مدل نیز دیده میشود.

شده و شال گردن گرم رنگ جهت تزئین لباس به کار رفته است.  
\* در زیر، پائین صفحه: کپشن و دامن از ترکیب پارچههای ساده و چهارخانه برای روزهای پائیز.  
\* در زیر، سمت چپ: در مدل های

مدهای پائیز امسال است مدل نیز مورد استفاده قرار گرفته است.  
\* در زیر، سمت راست: کت و شلوار اسپرت به همان مدل قبلی که کمر بند در جای طبیعی شلوار بسته

\* سمت راست: کت و شلوار اسپرت از ترکیب دو نوع پارچه. کت سه دکمه و دارای یخه برگردان باریک است و دو جیب بزرگ در طرفین کمر دارد. کمر بند ظریفی بر جلوه لباس میافزاید. کراوات شل از خصوصیات



\* سمت چپ: کت چهارخانه با شلوار ساده برای پائیز. کت دارای یخه برگردان پهن و مدل چهار دکمه است و زیر آن از بلوز یخه بستهای استفاده شده که پاهای ظریفی برای تزئین آن بکار رفته است.

\* سمت راست: دوپیس زیبای پائیزه از ترکیب دو نوع پارچه پشمی بزرگهای گرم و قهوه‌ای، بالاتنه آستین بلند و جلو گرد است و با مغزی‌های باریکی زینت یافته است. دامن کاملاً گشاد و دارای دو جیب در طرفین است.

\* سمت راست: مدل دیگری از کت و دامن های پائیزه که ترکیب جالبی است از دو نوع پارچه پشمی راهراه و ساده.

# تریکو

## پوشاک مدر روز پائیز

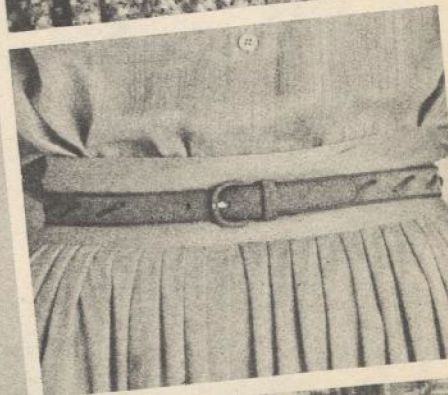
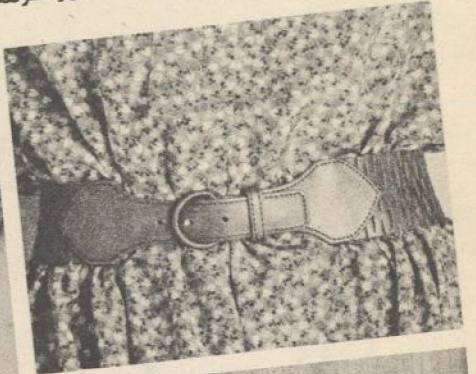
• با فرا رسیدن اولین موج سرما انواع لباس های تریکو بصورت صفحه نمونه های جدید و مختلف آنها را می بینید. لباس های تریکو امسال اغلب بصورت ژاکت و ژلیه و کپشن و پولور ارائه شده اند و بافت های درشت دارند. با این لباسها از دامن یا شلوار اسپرت استفاده میشود و دکمه ها و جیب ها و کمر بند های تزئینی به آنها تنوع میبخشد. در مدل های سمت چپ نمونه های مختلف ژاکت های تریکو را ملاحظه میکنید.

• در زیر: استفاده از انواع کمر بند های چرمی و پارچهای و ریسمانی برای لباس های پائیزه امسال در اوج رواج است و سه نمونه از جدید ترین مدل های کمر بند در زیر دیده میشود که برای لباس های ساده، گلداز و چهارخانه مورد استفاده قرار گرفته است.



• در بالا: یک مدل جالب کپشن از تریکو که همراه شلوار اسپرت پوشیده شده است مدل یخه آن بشکل «۷» است و از زیر یخه تا پائین بازیب بسته میشود.

• در زیر: مدل دیگری از کپشن تریکو که همراه دامن ساده مشکی پوشیده شده و دارای دو جیب آریب در طرفین پائین است.



# پوشش زندگی مدرن

## کتابخانه مرتب و تمیز



هر بار که خانه‌تکانی می‌کنید باید کتابخانه و کتابها را هم به دقت تمیز کنید. برای اینکه نتیجه مطلوب عایدتان گردد تمیز کردن را از طبقه بالایی شروع کنید و طبقه به طبقه پایین بیایید. طبقه بالایی را کاملاً خالی کرده و با لوله‌ساز مکنده جاروبرقی گردو خاک را جمع کنید سپس با دستمال بزرگ و مرطوبی

کتابها به آسانی پوشیده از گردو خاک میشوند، بخصوص در کتابخانه‌هایی که فقط از مجموع چند طبقه تشکیل شده و حفاظ شیشه‌ای ندارد. برای اینکه کتابخانه کاملاً تمیز بماند و دوام کتابها بیشتر شود نکات زیر را بخاطر بسپارید:

## سیکلان من

سرزمین اصلی پرورش سیکلان نواحی مدیترانه‌ای است این گل در شمال ایران و سایر نواحی مرطوب نیز گشت می‌گردد. گل‌های سیکلان در وارسته‌های گوناگون به رنگهای سفید- صورتی- قرمز- زرد کهرنگ- آبی رنگ ظاهر می‌گردد. گلها در بعضی انواع کم پرواز برخی دیگر پرپر می‌باشند، هر گل مستقیماً بر روی یک دمگل بلند که از روی خاک گلدان رشد کرده قرار دارند، برگها قلبی شکل و در سطح آنها نقوش سفید رنگی نمایان است هر برگ نیز بادمیرگ بلندی مستقیماً از روی خاک گلدان رشد نموده است محل گلدان گل سیکلان در آپارتمان بایستی کاملاً روشن و خنک باشد، درجه حرارت زیاد باعث متوقف شدن رشد غنچه‌های گل و برگها و پژمردگی آنهاست.

آبیاری سیکلان بایستی با دقت خاصی انجام گردد بطوریکه آب در حاشیه لبه گلدان ریخته شود و در فاصله دو آبیاری هیچگاه خاک گلدان نبایستی خشک شود. کود شیمیائی مخلوط با آب در هر نوبت آبیاری داده شود. سیکلان در شرایط مناسب مدت مدیدی گل میدهد لکن حداکثر گل دهی آن بین آبانماه تا دیماه است.

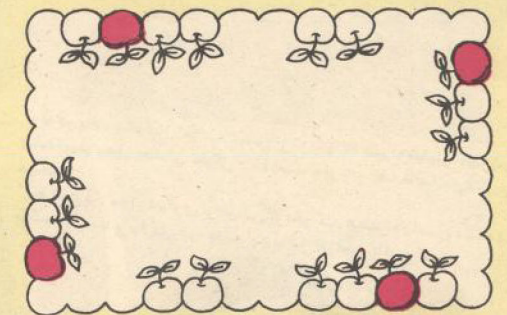
مهندس بهمن همایونفر



## سیب‌های سرخ و سفید،

### روی سفره سفید

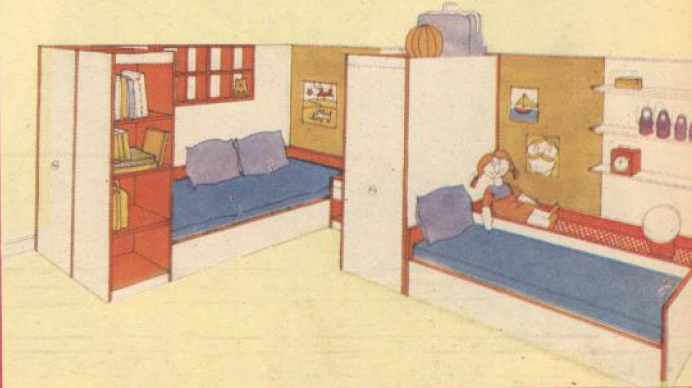
تهیه این سفره بسیار ساده است. نقشه اصلی از نظراتان می‌گذرد. سیب‌های سرخ و سفید روی سفره سیب‌ها را به فرم دلخواه بدوزید.



دکوراسیون

## دو گوشه دنج، در یک اتاق

اگر دو فرزند شما باید در یک اتاق مشترکاً بسر ببرند، برای اینکه هر کدام مستقل باشند و گوشه دنجی برایشان موجود باشد، به این طریق که یک دکوراتور ایتالیائی طرح کرده اتاقشان را تقسیم کنید. کمد، تختخواب و دیواره کنار تختخواب که قفسه‌بندی مختصری هم دارا است، تقریباً بهم متصل است، ضمناً این دوسری کمد و تختخواب طوری در اتاق قرار گرفته‌اند که هر کدام از بچه‌ها احساس میکند اتاق مستقلی دارد و در آن تنها است.



## حیوانات عروسکی

بشتی صریح شکل را با پارچه فسوتر بدوزید و داخلشان را پر کنید. بچه‌ها از دریافت این حیوانات عروسکی و این پشتیهای جالب ذوق زده میشوند.

اگر با هنر قلاب بافی آشنا هستید این موش یا این خرگوش را برای فرزندتان قلاب بافی کنید. درغیر اینصورت میتوانی، آن آدمک مریخی یا آن

تمام قسمتهای آن طبقه را تمیز کنید سپس نوبت به کتابهای این طبقه میرسد. هر جارو برقی دارای یک برس کوچک است، این برس را به لوله مکنده وصل کنید و روی یکی یکی کتابها بکشید تا کتاب کاملاً تمیز شود. البته برای انجام این کار باید کتاب را محکم در دست بگیرید تا لابلای صفحات باز نشود و گردو خاک بداخل صفحات نفوذ نکند.

اگر کتابهای با ارزش دارید که جلد چرمی دارند و این جلد کثیف شده، با یک اسفنج مرطوب جلد را تمیز کنید و گوشه‌های قرار دهید تا خشک شود، سپس با یک گرم بدون رنگ مخصوص آنرا واکس بزنید، تا خشک نشود و ترک نخورد. اگر کتاب با ارزشی دارید که لک شده است، بهتر است لکه‌گیری آنرا به یک متخصص واگذار کنید. کتابها را طوری کنار هم قرار ندهید که زیاد به یکدیگر فشرده شوند، بهتر است هوا لابلایشان جریان داشته باشد. ضمناً بهتر است کتابها را مستقیماً روی هر طبقه بچینید نه بطور مسایل و گرنه تاب بر میدارند. کتابهای خیلی بزرگ را که نمیتوانید مستقیماً در کتابخانه قرار دهید، افقی و بطور خوابیده روی طبقات بچینید. اگر روی یک صفحه کتاب لک چربی ایجاد شده یک ورق کاغذ خشک‌کن زیرروی لکه قرار دهید و اطوی نیم‌گرم را روی خشک‌کن بگذارید تا چربی را جذب کند. اثر انگشتها را هم باخمیر نان یا پاک‌کن تمیز می‌توانید پاک کنید. پارگیهای صفحه‌های کاغذ و جلد کتاب را تا مختصر است با چسب مات بچسبانیید تا زیادتیر نشود.

اگر به کتابهایتان علاقمندید.

اگر به کتابهایتان علاقمندید نام دوستانی را که از شما کتاب به امانت گرفته‌اند، همچنین نام کتاب و تاریخ روزی که کتاب را قرض کرده‌اند روی دفترچه یادداشت مخصوص بنویسید، تا فراموش نکنید که کتاب را به چه کسی امانت داده‌اید و ضمناً اگر دوستان سربوها بود و فراموش کرد شما بتوانید بخاطرش بیاورید. چاره دیگر اینکه مهری بخرید که نام خودتان روی آن حک شده باشد و روی اولین صفحه داخلی هر کتاب نام خودتان را با این مهر چاپ کنید. ■

## گل‌های لاله،

رو لحف و روبالشی اگر زیبا باشد گاه نیاز به رو تختخواب نیست. شاید این ایده جالب مورد پسند شما واقع شود. ملافه تشک بزرگ آبی

سرماهیست. ملافه لحاف از پارچه ساده کرم رنگ است، که رویشان یک دسته گل لاله نارنجی باشاخ و برگهای آبی سرماه‌ای آپلیکه شده، اگر کمی

حاصله داشته باشید، تهیه و تدارک این ملافه‌ها و روبالش‌ها بسیار ساده است.



**تهیه گل‌های آبار تمانی**  
وسيله متخصصین هلندی  
مهندس بهمن هامیونفر:  
تلفن: ۲۲۷۲۱۹

**لاغری فوری و موضعی**  
تمیز کردن و ماساژ صورت و بدن  
توسط متخصص زیبایی اندام و پوست دیلمه از نیویورک، پاریس با  
مدرنترین دستگاهها ۸۸۲۸۴

سازمان  
ارمنگان  
مطمن  
پیشرفت در خرید و فروش و اجاره  
۲۲۳۹۱۵ و ۲۲۱۱۷۶

**آرایش ساشا**  
تحت نظر متخصص فن  
**فورا لاغر شوید**  
ماساژ بدن، لاغری موضعی،  
اپیلاسیون، مانیکور، کوپ،  
براشینگ، توالت عروس ۲۷۹۵۴

**پوشاک حاملگی**  
خانه کوچک  
بین چهار راه شاه و امیراکرم پاساژ  
آزاد تلفن ۶۴۶۵۲۴

**ماهان**  
معرف بهترین گروه‌های جاز،  
اصیل ایرانی، یزیمی و هنرمندان  
رادیو و تلویزیون ایران ۶۳۹۶۶۷

همیشه بهترین را انتخاب کنید  
**امینیان فرد (ایران کادو)**  
اولین سازنده سماورهای برقی  
و نفتی در ایران



سماورهای برقی اتوماتیک در اندازه‌های ۴ و ۶ لیتری؛ فروش در کلیه فروشگاههای معتبر و تعاونی سراسر کشور تلفن ۳۵۱۷۴۴

**گریز از بخت!..**  
بقیه از صفحه ۵۸

موتورم به تو نمیخوره، چون از ریخت و قیافات بدم میاد!

این را گفت و گاز داد و بسرعت دور شد. پس از رفتن او سکوتی بین ما سه نفر افتاد تا اینکه «آراسته» با صدائی بغض گرفته و گریه‌آلود اظهار داشت:

– بی‌ترتیب، شنیدین چی گفت...؟  
«پروین» گفت:

– تقصیر خودت بود. آخه اون داشت

از سمت دیگه خیابون پی‌کار خودش میرفت. این چه زستی بود تو گرفتی. سه چهارمتر بین ما فاصله بود. تازه گرم قرار بود یا ما تصادف بکنه اول «شیرین» بود، بعد من و آخری تو بودی...

نمیدانم چه پیش آمد که مسیر صحبت عوض شد. آخر خیابان نیز من از آنها جدا شدم و به خانه خودمان که نزدیکتر بود رفتم. آنها یک کوچه دیگر را نیز با هم می‌پیمودند تا اینکه «پروین» خداحافظی میکرد و دست آخر «آراسته» بخانه خودشان میرسید. قاعدتاً اگر «کیوان» نسبت به «آراسته» نظری داشت میبایست در همین فاصله که او تنها میشد سرراهش ظاهر گردد، نه وقتی که سه نفری با هم هستیم، پس من اطمینان داشتم که «کیوان» هیچ نظری نسبت به «آراسته» ندارد. «پروین» نیز مورد توجه او نمیتوانست قرار بگیرد زیرا دختر زشت‌روئی بود بطوریکه خودش همیشه به شوخی و خنده میگفت من کلفت‌پزای دبیرستان خودمان هستم. پس «کیوان» برای چه و برای که هر روز سر راه ما ظاهر میشد...؟ جواب این سؤال را همانروز یافتیم زیرا هنوز بخانه نرسیده بودم که مسجداً «کیوان» از انتهای کوچه پیدا شد. او بسرعت زیاد بطرف من آمد و همین که میخواست از کنارم بگذرد گفت:

– «شیرین». سلام، ببین بخاطر تو من چقدر تحقیر میشم...

اولین جمله را هنگام عبور گفت و دیگر فرصتی نبود تا من پاسخی بدهم و یا اعتراض کنم و یا مثل دختران دیگر با کیف و کتاب بمغز او بکوبم و دو تا فحش تبارش کنم. او که رفت من حال بسیابقهای پیدا کردم. شل و ول شده بودم و دلم میخواست همانجا به دیوار تکیه بدهم و پلکهایم را ببندم. بخاطر من... تا آن تاریخ کسی برای خاطر من هیچکاری نکرده بود. خاطر من اصلاً برای دیگران اهمیت نداشت و کسی رعایت من را نمیکرد. این اولین بار بود که میشنیدم خاطر من نیز رعایت‌شدنی است و کسی در این دنیا هست که بخاطر من کاری میکند. آه... این خیلی جالب است. چندین بار همین چند کلمه را زیر لب تکرار کردم. این خیلی جالب است. «کیوان» گفت من بخاطر تو تحقیر میشوم. پس او تنها و اولین کسی است که خاطر من میخواست و رعایت مینماید. به خانه که رسیدم گوئی قلم مهمانی گرفته بود. چیز تازه‌ای در درون خویش احساس میکردم که نه سابقه داشت و نه برای خودم آشنا و شناخته شده بود. چه بگذارم...؟ با چه کسی میتوانستم مشورت

کنم...؟ عیب بزرگ ما دختران اینست که به کسی اعتماد نداریم و نقص زندگی ما اینست که با مادر خویش رفیق و دوست نیستیم و اسرار خود را به او نمیگوئیم. کسی جرأت گفتن ندارد، کمالاتی که من در همین مورد سخنی بر زبان میآوردم هزار جور شماتت و سوزش می‌شنیدم و بی‌توجه به اینکه من گاهی مرتکب نشده بودم مرا گناهکار و مقصر قلمداد مینمودند. ترجیح دادم هرچه هست نزد خود نگه‌دارم و چنانچه مشکلی نیز بوجود آمد، خودم پاسخگو و حلال آن باشم. به اطاق خودم رفتم و در را بستم و به تفکر و اندیشه پرداختم و بار دیگر از خود پرسیدم معنی سخنان «کیوان» چیست و او با گفتن این چند کلمه چه چیزی را میخواست بمن ثابت کند...؟ من بخاطر تو تحقیر میشوم...

**آنروز و فردا و روزها و شبهای بعد نیز به «کیوان» فکر میکردم. اصلاً طوری شده بودم که هر جا صدای موتورسیکلت می‌شنیدم قلبم فرو میریخت و دچار دلهره و اضطرابی دلگیر و مطلوب میشدم. قلبم می‌تپید و رنگم می‌پرید. فردا به همان نسبت که من باشناخ بودم «آراسته» غمگین و افسرده بنظر میرسید و «پروین» متفکر و اندیشناک بود و من بخوبی میفهمیدم که آنها نیز به «کیوان» فکر می‌کنند و هر یک، حسابی جداگانه برای او باز کرده است. آه که اگر آنها میفهمیدند «کیوان» مرا میخواست چه میشد و چه نتایج‌ای راه می‌انداختند. دو سه روز باین نحو گذشت. هر روز عصر ما سه نفر او را میدیدم که با موتورسیکلت هوندا و کلاه ایمنی سرخ رنگ و عینک بزرگ دودی از کنار ما میگذشت اما نه او و نه من سویی ما آمد و نه از جانب ما واکنشی نشان داده شد تا اینکه یکروز وقتی از «آراسته» و «پروین» جدا شدم و بسویی خانه خودمان رفتم ناگاه موتورسیکلت قرمز رنگ «کیوان» را دیدم که کنار جدول زیر درختان چنار خزان‌زده خیابان روی جک قرار گرفته و کلاهش نیز به دسته موتور آویخته است. حدس زدم خودش نیز در همان حدود است اما سرم را برنگردانیدم که ببینم او کجاست و چه میکند. با خونسردی براه خود ادامه دادم اما همین که بموازات موتور رسیدم ناگاه «کیوان» را دیدم که از جوی پرید و بسرعت عرض خیابان را پیمود و خودش را بمن رسانید و گفت:**

– «شیرین» اینو بگیر... فرصت حرف زدن نیست. البته من ملاحظه‌آمیزی تو را میکنم...

و قبل از اینکه من بتوانم حرفی بزنم و یا عکس‌العملی نشان دهم بسرعت و مهارت کاغذ تاشده‌ای را بین ساعد دست و کتابهای من که روی سینه گرفته بودم فرو برد و از همان راهی که آمده بود برگشت و روی موتورسیکلت خود جست و رفت. من چنان از ترس و خجالت میلرزیدم که دندانهایم بهم میخورد. ای خدای بزرگ این کاغذ چیست؟ به همه چیز فکر میکردم مگر اینکه «کیوان» برای من یک نامه عاشقانه نوشته باشد... دخترها در مدرسه راجع به نامه‌های عاشقانه‌ای که دریافت میداشتند زیاد حرف میزدند ولی برای من و در زندگی من سابقه

**پیامهای کوتاه**

پسری شده‌اید که از شما گریخته و رفته و جواب نامه‌ایتان را هم نمیدهد. از این عشق دست بردارید. اینهمه گرفتاری خانوادگی که دارید و برای من نوشتن کافئ نیست که میخواهید مشکل دیگری بر مشکلات آن مادر نرچیده بیفزاید؟ دوشیزه افسانف – تهران: چه آن جوان سرطان خون داشته باشد و چه نداشته باشد مصلحت شما و خانواده‌تان نیست با او ازدواج کنید.

**\* آقای شهرام – شیراز:** یکروز او را دوست داشتید، حالا هم دوست دارید، اما همه اینها دلیل نیستند که شما بکار او دخالت کنید زیرا زن دارید. ازدواج کرداید و موظف هستید تمام همت خود را برای خوشبختی خانواده خویش مصروف دارید. مطمئن باشید دلسوزیهایی شما آن دختر را از راهی که دارد میروند باز نمیگرداند، و چه بسا ممکن است به زندگی خانوادگی خودتان هم لطمه بزند.

**\* بانو پروین – الف – تبریز:** خانم عزیز. هم‌اکنون نامهای بین نامه‌های این هفته مقابل من قرار دارد که اگر شما اینکار را بکنید بعید نیست چند ماه بعد دختر خود شما چنین نامه‌ای برای ما بنویسد. این دختر جوان هفده ساله نوشته مادرش بمردی جوانتر از خود شوهر کرده. حالا آن مرد جوان و عیاش علاوه بر اینکه خرجی نمیدهد پول دستی هم از مادرش که خیاطی میکند میگیرد و هر شب او را چندین بار کتک میزند و آخر شب نیز با قهر از خانه خارج میشود و می‌رود که معلوم نیست شبی را کجا میگذراند. از همه اینها گذشته نسبت به دختر هفده ساله همسرش (یعنی نویسنده نامه) نظر بد دارد. خانم، شما نیز اگر به همسری این مرد که یازده سال جوانتر از شماست درآکید، چه بسا گرفتار چنین مشکلاتی شوید. بسا بگریید. ■

نداشت و این نخستین مرتبه بود که پسری برای من نامه می‌نوشت. از شدت اضطراب و دلهره حتی شهادت این را نداشتم که نامه را باز کنم و بخوانم... از دست زدن به آن نیز بيمناک بودم و فکر میکردم الان همه مردم دنیا مرا نگاه می‌کنند و می‌بینند که نامه «کیوان» را باز کرده‌ام و میخوانم. مصلحت این بود که همانروز و همان لحظه آنرا پاره کنم و بخوانده از بین ببرم اما اینکار را نکردم و تنها اشتباهم نیز همین بود.

پشت در خانه که رسیدم یادقت به چپ و راست و بالا و پایین نگرستم و چون مطمئن شدم هیچکس مراقب اعمال و حرکات من نیست نامه را باز کردم و باعجله خواندم و تکه تکه کردم و دور و دور ریختم زیرا مترسیدم چنان نامه‌ای را بخانه ببرم. «کیوان» پاسوز و گسداز عاشقانه‌ای خطاب بمن نوشته بود که دوسال است دروازه‌وار عاشق تو هستم و بعقل پیدا شدن همین عشق بود که نتوانستم درس بخوانم و تترک تحصیل کردم. اکنون نیز ترا دیوانه وار دوست

لطفاً ورق بزیند

**درون را بشکافیم و بشناسیم**

**چاره‌لجباری کودک**

**سرسختی و خشونت است یا تسلیم و محبت؟**



**مادر عزیز، آیا شما هم از فرزندتان حساب می‌برید؟**

شاید در جواب این سؤال بظاهر مسخره و توهین‌آمیز با قهر و غضب بگوئید: «البته که نه، چرا من باید از فرزندم بترسم و یا از او حساب ببرم؟» بسیار خوب، ولی این مطلب را نمی‌توانید انکار کنید که وقتی برای اولین بار در بیمارستان فرزندتان را به شما سپردند تا به خانم‌ش بیاورید و از آن پس مراقبش باشید، نگرانی و دلهره سراپایان را فرا گرفت. آن زمان حتی می‌ترسیدید او را لمس کنید، مبادا بدن نازک‌تر از برگ گلش آسیبی ببیند و یا جثه کوچکش از دستان بیفتد. گریه‌ها و شونوهایش را به یاد آورید که چطور باعث میشد روزهای اول دست و پاییان را گم کنید و تسلطی بر اعصابتان نداشته باشید، ولی کم کم فهمیدید که این موجود کوچک وقتی ناراحتی دارد چهره درم می‌کشد و وقتی گرسنه است فریاد می‌کشد و..... باین ترتیب بزودی به یک مادر پخته و باتجربه بدل شدید.

اگر سؤال را از این جنبه بنگرید، شکی باقی نمی‌ماند که تعدادی از نگرانی‌ها و دلهره‌هایتان طبیعی و قابل فهم بوده است و باعث شده بیشتر مراقب باشید و سعی بیشتری برای رفع ناراحتی‌هایش بکنید و از هر اشتباه که باعث بروز مشکلاتی میشد جلوگیری نمائید، ولی مواردی هم پیش آمده است که واقفاً درمانده و بیچاره شده‌اید و نمی‌دانستید این بار دیگر باید با او چگونه رفتار کنید. برای مثال وقتی به راه افتاد، بخاطر دارید چطور انرژی و قدرت او بساور نکردنی بود؟ به درستی نمی‌توانست حرف بزند و یا آنچه باو میگفتید بفهمد، ولی عکس‌العمل‌های شدید در مقابل آنچه برخلاف میلش بود نشان میداد. پا به زمین کوبیدن‌هایش و مشت‌های گره کرده‌اش را که حواله شما میکرد باید بخوبی بخاطر بیاورید. چند بار بخود گفتید: «نه، دیگر من از پس این نیم و جیبی بر نمی‌آیم!»

درست از همین جاست که شک و تردید بدبل‌ما در جوان چنگ می‌زند. این شک که برای تربیت فرزندش شایستگی و لیاقت کافی ندارد و به هیچ درد نمی‌خورد. بعد از مدتی این شک به ترس و وحشت مبدل میشود که بطور حتم در آینده بر روابط موجود بین مادر و فرزند تأثیر خواهد گذاشت.

کودک با همه چیز مخالف است، همه چیز را برخلاف میلش می‌بیند و از تمام قدرتش برای عیوض کردن موقعیت بنا به دلخواه خود کمک می‌گیرد. پدر و مادر میکوشند رفتار خود را تعدیل کنند تا او به لجبازی نیفتد. هرچه میخواهد در اختیارش می‌گذارند و هرچه میگوید انجام میدهند. مادر با ایما و اشاره، در حضور کودک، به پدر و یا دیگر اطرافیان حالی می‌کند که اگر برخلاف آنچه میخواهد رفتار کنید قمر در عقرب میشود، اوضاع واحوال بکلی درهم میریزد و دیگر احدی قادر به کنترل خشم کودک نخواهد بود...

و بتدریج با تکرار این صحنه‌ها کودک که اهمیت قضیه پی میبرد و متوجه میشود که سلاح برنده‌ای در دست دارد که باعث میشود همه از کوچک و بزرگ از او اطاعت کنند و بنددوار اوامرش را اجرا نمایند. سپس هنگامیکه شروع به فرزند من می‌کند، حالا نوبت اوست که باتشدد بگوید: «مامان! من اون میخوام و گرنه جیب می‌کنم...» مریض میشم... و گرنه تخته را خیس می‌کنم... و گرنه به مادر

بزرگ میگم که تو چقدر بد اخلاق و بدی... و گرنه از خانه فرار میکنم...

اگر چه تمام این «و گرنه‌ها» بنظر احمقانه و کودکانه می‌آیند، ولی از تأثیر آنها در بدست آوردن آنچه می‌خواهد و بکسری نشانندن حرفش غافل نباید شد. پنجمه‌ها در این مورد بسیار زیرک و باهوش هستند. همین که به نقطه ضعف پدر و مادر پی بردند و دانستند که در مقابل قهر و گریه آنها طاقت مقاومت ندارند، دیگر بقیه جریان به سرعت برق اتفاق می‌افتد. سکوت کامل، پناه بردن به گوشه اتاق، اعتصاب غذا، خودداری از صحبت با دیگران و گریه، تا اینکه بالاخره مادر و پدر مجبور میشوند بخاطر خاتمه دادن به این ترازوی رنج‌آور مطابق میل او رفتار نمایند.

**چاره چیست؟**

اولین قدم برای مبارزه با این خودسری و لجبازی کودک و پایان دادن به این صحنه‌های افسانگیز که ممکن است هر روز تکرار شود، اعتراف به این مطلب است که: «بله، من از کودک کم‌مترسم. اگر چه او را دوست دارم ولی از او حساب می‌برم!»

تنها با اعتراف به این حقیقت است که بجای تسلیم شدن می‌توانید در مقابلش روش صحیحی پیش بگیرید و عقابانه رفتار کنید. هرگز از خود پرسیدماید چرا از این اعتراف اکراه دارید؟ شما تنها از بزبان آوردن این حقیقت که یک کودک ک شما را به وحشت انداخته است شرم ندارید، بلکه علت اصلی آنست که نمی‌خواهید به وجود یک صفت مشخصه ناراحت کننده و شرم‌آور در فرزندتان اقرار نمائید. غریزه مادری حکم می‌کند که همیشه بجای بکار بردن

جمله «فرزند من بد اخلاق و لجباز است» بگوئید: «من زیاده از حد انعطاف و نرمش نشان دادم و گرنه فرزندم یک فرشته است.» علت تسلیم ناگهانی و بدون قید و شرط مادر مقابل آنها اینست که نمی‌خواهیم با دامن زدن به آتش خشمشان باعث شویم تصویر زیبا و دوست‌داشتنی که از آنها در ذهن خود ساخته‌ایم از میان برود و گاه علت این نرمش و تسلیم را اینطور بیان می‌کنیم که: «نمی‌خواهم تصور کند با او مخالفت می‌کنم چون دوستش ندارم و خواسته‌هایش برایم اهمیتی ندارد.» غافل از اینکه بایش گرفتن این روش بیشتر احساسات و عواطفش را بر جرح‌ها می‌کنیم، چون خشم فروخورده‌ما بالاخره جایی دیگر و به نحوی دیگر بروز میکند و نوبت است که ندانسته او را می‌آزاریم.

این حقیقتی است که به هر کس از کوچک تا بزرگ باید این فرصت را داد تا آرزوها و خواسته‌هایش را بیان کند و با آنچه برخلاف میلش است مخالفت نماید و گاه اتفاقات را به میل خود تغییر دهد، ولی باور کنید ضرب‌های که شما با تسلیم محض در مقابل تمام خواسته‌های معقول و نامعقولش به شخصیت او وارد می‌سازید، شدیدتر و غیرقابل جبران‌تر از آنست که در مقابلش ایستادگی کنید و خیلی محکم و قاطع بگوئید: «نه، نمی‌شود» زیرا باین ترتیب او با این عقیده و طرز فکر بزرگ میشود که خواسته‌های او بالاتر از نیازها و آرزوهای دیگران است و تنها مسئله‌ای که باید برای همه حائز اهمیت باشد، همانطور که همیشه برای شما بوده، بر آوردن درخواست‌های غیر معقول اوست. اگر می‌خواهید یک عزیز مادر، یک پهلوان پنه و یک زورگوی تمام عیار تحویل جامعه بدهید، بفرمائید، برد با شمامت.

شاید تسلیم ما از وحشتی دیگر سرچشمه میگردد. وحشت از سفور بودن و از دست دادن مهر و علاقه فرزندمان. شاید تصور می‌کنیم اگر خواسته‌هایش را برنیاریم او دوستان خواهد داشت و عقمان را نخواهد پذیرفت. ولی مطمئن باشید کودک کسی را که میدانند چگونه کلمه «نه» را به زبان بیاورد و به موقع جلوی کارهای نادرستش را بگیرد بیشتر دوست دارد، بیشتر از او حساب میرود. در مقابل از آنکه – خواه پدر و یا مادر – چون موم در دستش نرم و بی‌اراده است، گریزان است و نسبت به او احساس تنفر و انزجار می‌کند.

مسئله کسب واهداء محبت‌یاب به اساسی دوام رابطه بین دونفر است. عشق و محبتی که در آن یکی از طرفین از دیگری حساب میرود و آن کودک دائم در پی فرصت برای پیروزی بر او و ثابت کردن قدرت و نیروی خودش است، محکوم به فناست و دیر و یا زود به تنفری عمیق بدل خواهد شد. اگر حتی یکبار احساس کردید از کودکتان و ناراحتی‌هایی که موقع لجبازی برایتان بوجود می‌آورد وحشت دارید و به زبان ساده‌تر از بروز چنین حادثه‌ای می‌ترسید، فوری در پی یافتن راه‌حل مناسب باشید. اولین راه حل پیشنهادی که به عمل می‌آید آن‌چون گفتنش ساده نیست، آنست که نسبت به اتفاقاتی که در اطرافتان می‌گذرد و کارهایی که فرزندتان انجام میدهد، خود را بی‌تفاوت نشان دهید، حتی اگر در دروستان غوغائی برپا باشد. شما که توانستاید از پس بسیاری از



**فول بلوم کرم**  
**ویتامینه و بدون**  
**هورمون**  
**از انگلستان**

مصرف یکدوره کرم فول بلوم بشما امکان میدهد سینه‌های خوش فرم داشته و حالت طبیعی آنرا همواره حفظ نمائید.

**فروش در کلیه دراک استورها**

مرکز پخش: شرکت پخشوارد تلفن ۸۵۱۶۴۴  
کرم فول بلوم با پست برای خانمهای مقیم شهرستانها ارسال میشود. با صندوق پستی شماره ۳۱۴/۱۲۵۲ مکاتبه فرمائید.  
از شهرستانها نماینده فعال می‌پذیریم.



**گریز از بخت!..**

دارم و اگر به تو نرسم قادر به انجام هیچکاری نخواهم بود و مثل شمع میسوزم و سرانجام از بین میروم. او تقریباً چنین چیزی نوشته بود و من قبل از اینکه بنحوه نگارش او توجه داشته باشم از این لذت میبردم و بخود می‌بالیدم که بکنفر دیوانه وار مرا دوست دارد و شب و روز بمن می‌اندیشد و عشق من او را قلع کرده است. این برای یک دختر خیلی غرور انگیز است و در عین حال گمراه کننده. منتها ما به جنبه بدآموزی موضوع اعتنائی نداریم و در همان نخستین مرتبه غرق غرور کاذب میشویم و دامن از دست میدهیم. وارد خانه که شدم مامان بدیدن من پرسید:

«شیرین، چت شده...؟ رنگت پریده...؟ دماغت تیر کشیده. از چیزی ترسیدی؟ حالت بچه‌هایی را داری که از لولو ترسیده باشن. خندیدم و گفتم:

«اتومبیل کمتر از لولونست. یک ماشین نزدیک بود منو زیر بگیره. ترسیدم و خودمو عقب کشیدم. مامان شروع کرد به نصیحت گفتن و همان مطالب همیشگی را تکرار کردن که در خیابان هوشیار باشم و بدقت چپ و راست خودم را بنگرم ولی من نه سخنان او را می‌شنیدم و نه می‌فهمیدم. حالت عجیبی داشتم که...

خودم نیز قادر به تعیین نوع آن نبودم. خودم را روی تخت افکندم و به تفکر پرداختم و تقریباً از حال رفتم. احساس گنگ و مبهمی که داشتم بیشتر مرا رنج میداد. از خود حادثه متوحش شده بودم اما کششی مطبوع نسبت به «کیوان» در من پیدا شده بود که چشم پوشیدنی نبود. «کیوان» با آن موتورسیکلت قرمز رنگ و آن کلاه سرخ ارغوانی که چند خط سفید و سیاه جالب داشت و آنطور رانندگی و آن هیاهو و سرو صدائی که در خیابانها ایجاد میکرد و نظرها را بخود میگرفت برای من بصورت یک قهرمان درآمده بود. همان سوار اطلس پوشی که براسب سفید خود می‌نشیند و بسراغ شاهزاده خانم افسانه‌ای می‌رود و او را از چنگ دیوان و طلسم جادوگران نجات میدهد و پسر ترک اسب می‌نشانند و همراه می‌برد. «کیوان» برای من همان شاهزادای شده بود که کفش بلوری سیندرلا را در شهر میچرخاند تا سرانجام او را می‌یابد و من همان سیندرلا بودم با این فرق که در آشپزخانه و روی خاکستر

اجاق نمیخوابیدم.. برای دختران همین انتخاب شدن و ممتاز بودن جالب است و من چون ببین چندین صد دختر دبیرستان خودمان انتخاب شده و مورد توجه پسری قرار گرفته بودم که خیلی از دختران آرزوی هم صحبتی او را داشتند بخود می‌بالیدم و خویشتن را در رویاها گم کرده بودم.

همه چیز دفعه اول مشکل است و اهمیت دارد. نامه گرفتن از یک پسر بیگانه نیز نخستین دفعه رعب‌آور بود اما دفعه بعد آسانتر شد و دفعات بعد با لبخند نیز همراه گردید. دیگر کار بجائی رسیده بود که «کیوان» نزدیک می‌آمد. می‌ایستاد. سلام میگفت و من نیز با لبخند باو پاسخ میدادم و نامهای را که نوشته بود میگردم می‌بردم و میخواندم و دیگر هم پاره نمی‌کردم و دور نمی‌ریختم. عشقی نامتناسب و احمقانه شروع شده بود که ادامه یافت. تمام زمستان آنسال را من و «کیوان» با موش و گربه بازی سپری کردیم اما بهار که فرا رسید و درختان که زیر شکوفه‌های رنگارنگ رفتند گسلی نمایش ما نیز وارد مرحله جدی‌تری شد که مستقیماً بسا سرنوشت من ارتباط

می‌یافت.

بهار فرا رسید. من همیشه فرارسیدن بهار را از نو شدن رخت و لباس و کفش و جوراب بچه‌های کوچکی میفهمیدم ولی آنسال گسلی چشم دلم بازتر از همیشه شده بود. میدیدم که بهار رنگ و بوی دیگری دارد و حال و هوای خاصی به انسان می‌بخشد. چنان بود که در قلب من نیز بهاری دیگر از راه رسیده بود.

آری قلب من هم بهار خاص خودش را داشت. بهار عشق بود. و من تحت تأثیر همین بهار جالب بود که بخود اجازه دادم با «کیوان» حرف بزنم و ترک موتورسیکلت او بنشینم و چند خیابان دورتر از خانه خودمان در حاشیه درختان دوش بدوش او قدم بزنم. من و «کیوان» عشق خود را در یک بهار دلپذیر و جالب این چنین شروع کردیم اما نه او و نه من باین فکر نمی‌کردیم و از خود نمی‌پرسیدیم که بعد چه میشود...؟ آخر کار به کجا میرسد... فقط دلخوش بودیم که عاشق هستیم و از عشق و دلدادگی سخن می‌گوئیم.. چه مسخره... لطفاً ورق بزنید

و حرفی که می‌زنید و یا کاری که از او انتظار انجامش را دارید به نفع اوست، پای حرفتان بایستید. البته در عین حال باید مواظب باشید که نمک بروی زخمش نپاشید و وضع را خرابتر از آنچه هست نکنید. مثلاً از سرخی چشمهایش که میدانید در اثر گریم است، حرفی نزنید. به سرزنش او نپردازید و از او نخواهید قوری از شما معذرت بخواهد، بلکه صحبت را آنچنان ترتیب بدهید که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده و همه چیز پایان یافته است.

بهر حال پدر و مادر و فرزندان باید باین مطلب ایمان داشته باشند که گل زیبای عشق در زمینی پرقدرت و محکم رشد می‌کند و در چنین زمینی، جایی برای پا گرفتن ترس و زبونی نیست. ■

گرفتاریها و دردهای که فرزندان در موارد مختلف بوجود آورده برآید، اینبار هم موفق خواهید شد. وقتی محبت می‌کنید ولی با مبارزه او مواجه میشوید، کفایت در کمال آرامش بگوئید: «با این کارها که میکنی کاری از پیش نمیرود. برای من مهم نیست تو چه میخواهی. فقط باید آنچه میگویم اجرا کنی...» اگر در این زمان لجاجت را محکم بگیرید و باو اجازه ترک تازی ندهید، بعدها که سربراه و مطیع شد، فرصتهای مناسبتری برای میدان دادن باو خواهید داشت.

وقتی مشکلاتی آن چنانی رخ داد، سعی کنید هرچه زودتر موضوع را خاتمه دهید و در پی اثبات گناهی او و یا انتقام گرفتن نباشید. بطور حتم کودک مقاومت خواهد کرد و باین زودی‌ها دست دوستی بسویتان دراز نخواهد نمود، ولی اگر اطمینان دارید که حق با شماست

**مادام دی وست**  
کلینیک زیبایی پوست  
متخصص از امریکا و اروپا  
برطرف نمودن موهای زائد بدن.  
تمیز کردن پوست بطور عمقی  
عوض کردن یک لایه از پوست.  
برطرف کردن لک- جوش لاغری  
موضعی- خیابان پهلوی نرسیده  
به قهریخ تلفن ۶۸۴۷۵۱

**سالن آرایش و زیبایی ناصر**  
متخصص از امریکا برای سوزاندن  
موهای زائد صورت با دستگاه  
کامپیوتر شمیران- اول جاده قدیم  
تلفن ۲۷۷۸۶۵

**اطلاعه برنینا BERNINA**  
تلفن: ۶۴۲۴۳۴  
مخصوص سرویس و تعمیر سبازچه‌های خیاطی  
و کلدوزی برنینا در محل کار شما میباشد.

**تعلیم گل چینی و**  
**نشیسته‌های ۶۵۱۳۹**

**تضمین رانندگی**  
**تا قبولی**  
در کمترین مدت ثبت نام با  
تلفن ۸۵۰۵۳۶  
آموزشگاه دولت خواه



لوازم آرایش پاریسی

**دکتر پایو**

برای خانمهایی که به پوست خود یعنی بزرگترین ثروت خویش اهمیت میدهند.

**کرم تقویتی ۲+۵**

با ویتامین F و عصاره گیاهان

برای پوستهای بالای ۳۰ سال

لوازم آرایش دکتر پایو مستقیماً از پاریس وارد میشود.

# در منزلتان شوفاژ یا بخاری دارید؟ شوفاژ و بخاری هوای اطاق را خشک میکند



chicco



و اینجا است که دستگاه بخور چیکو برای مرطوب کردن هوای خشک اطاق حتماً لازم است  
دستگاه بخور چیکو با قرص تصفیه و محلول چیکو مجهز به ماسک بخور

چیکو انتخابی از **فانار** انتخابی مطمئن

فروش در کلیه مراکز استورها و داروخانه‌های کشور

تلفن مرکز پخش: ۰۷۷-۲۲۳

میشم که دوستش داشته باشم ممکنه شما منو مجبور کنین وسر سفره عقد بنشینین اما من برای چنین شوهری زن نمیشم. بخودش هم میگم.  
- بالاخره همینطور هم شد. شکست پشت شکست و ناامیدی بعد از ناامیدی... اولین ضربهای که بروم من وارد آمد با دست وزبان «کیوان» بود. همانشب که او همه چیز را گفتم و منتظر ماندم تا نظر خودش را اعلام دارد. من اسید داشتم که او با شتابزدگی و دستپاچی بگوید «خوب کردی چنین جوابی دادی چون من بزودی خانواده‌ام را بخواستگاریت میفرستم و ازدواج می‌کنیم» اما چقدر تعجب کردم وقتی دیدم او بفکر فرو رفت و پس از چند ثانیه تفکر سر برداشت و گفت:

- از اینکه اینهمه روی من حساب میکنی خیلی خوشحالم. تو منو مغرور کردی. بمن غرور بخشیدی اما حقیقت اینه که من مجبورم برم آمریکا. برادر بزرگترم و پدرم میخوان منو بفرستن امریکا شاید بتونم با یک مدرک برگردم... برادرم میگه کیوان توی این مملکت چیزی نمیشه. همه افراد خانواده ما تحصیلات عالی دارن. برادرم دکترای حقوق داره. خواهرم قابله است. معاون بخش زایمان یک بیمارستان بزرگه، حتی مادرم لیسانسیه دانشسرای دختران سابقه. پدرم نیز که حتماً میدونی، استاد دانشگاهه. فقط من هستم که حتی دیپلم ندارم و مثل لکهای سیاه در پیشانی خانواده نشستم.  
او داشت حرف میزد اما من دیگر حال خودم را نمیفهمیدم. خیلی کوشیدم در مقابل «کیوان» گریه نکنم و اشک نیزم زیر امیدانستم و بسیار شنیده بودم که اشک کباب موجب طغیان آتش است. نمیخواستم خفتی بیش از آنچه که او بمن بخشیده بود بپذیرم لذا از جای برخاستم و خدا حافظی کردم. «کیوان» دنبال من دوید خواست مرا بخانه برساند اما من ترجیح دادم پیاده راه بروم شاید تا رسیدن بخانه بغض خود را از بین ببرم. هوا خوب بود اما آسمان دل من چون آسمان پائیزی گرفته بود. ابر و غبار و باد داشت. دوان دوان از او دور شدم اما میدانستم که او با موتور سایه‌سایه مرا دنبال میکند. صدای موتور سیکلت او را از فاصلهای نه چندان دور تشخیص میدادم ولی روی را برنگردانیدم تا به خانه رسیدم.

همینکه وارد خانه شدم پدرم را دیدم که دستها را از پشت بهم گرفته و در تراس قدم میزد و سیگار میکشد. این نوع رافرتن و سیگار کشیدن نشانه ناراحتی خیال او بود. یکبار دیگر نیز که دانشجویان شلوغ کرده بودند پدرم همینقدر نگران و ناراحت بود و همینطور راه میرفت و سیگار می‌کشید. از بالا مرا دید و بسرعت پائین آمد. در سرسرای طبقه پائین بهم رسیدیم. سلام گفتم. پدر بدون آنکه جواب سلام مرا بدهد در اتاق نهار خوری را گشود و گفت:  
- همراه من بیا. باید باهم حرف بزنیم. وارد شد. چراغ را روشن کرد و پشت خود را بزمیز بزرگ وسط سالن تکیه داد و لطفاً ورق بزنید

چی گفتین...؟ من شوهر میکنم اما خودم خبر ندارم...؟ اون کیه...؟  
- دکتر... پسر اعظم خانم که دکتر شده. امسال از اروپا برمیگرده. خیلی وقته ما داریم صحبت می‌کنیم. سه سال پیش هم که از ایران میرفت داوطلب بود ترا عقد بکنه و بذاره و بره تا برگرده عروسی کنین...  
از شدت غضب خنده‌ام گرفت و گفتم:  
- مسخره است مامان. سه سال دارین راجع به من حرف می‌زنین و درباره سرنوشت و آینده من برنامه‌ریزی میکنین و این مدت نذاشتین من مطلع بشم... انسان درباره گوسفند خونه خودش هم باین آسونی تصمیم نمیگیره، من که یک انسان هستم مثل شما.  
مامان کمی خیره‌خیره و با ناباوری بمن نگاه کرد و با لحنی تسمسخرآمیز پرسید:

- بینم شیرین. این حرفهای ترا از خوشحالی بدونم یا از ناراضی؟  
- خوشحالی...؟ چرا خوشحال باشم؟  
- یعنی یک شوهر یا شخصیت و تحصیل کرده و پولدار از یک خانواده خوب و نجیب که تمام افراد خانواده‌اش را میشناسیم و میدونیم چه کسانی و از چه مقاماتی هستن تو را خوشحال نمیکنه...؟  
- نه که خوشحال نمیکنه... من وقتی خوشحال میشم که شریک زندگی خودمو دوست داشته باشم.  
- یعنی تو نمیتونی دکتر پسر اعظم خانم را دوست داشته باشی...؟  
- چرا این سوال را میکنین...؟ دلیلی نداره عاشق او باشم. مگه اون کیه...؟  
- تو کی هستی...؟

- من یک دختر هستم که قلبی دارم. خودم صاحب قلب خودم هستم و میل دارم زندگیمو با کسی بگذروم که در این قلب من جایی برای خودش داشته باشد.  
- مثلاً اون کیه...؟ یکی از این پسر زلفی‌ها...؟ گیسوشلال‌ها...؟  
- هر کس هست فقط خودم میدونم و خودم انتخاب میکنم و لزومی نداره دکتر باشه و پسر اعظم خانم باشه و خونواده‌ای چنین و چنان داشته باشه...  
برای نخستین بار بود که میدیدم مامان قیافهای نفرت‌انگیز بخود گرفته. از نگاهش نفرت میریخت و بمن چنان می‌نگریست که گوئی در صحت عقل و سلامت روان من شک برده بود. هنوز هم اندکی ناباوری داشت و این ناباوری از آنجا سرچشمه میگرفت که فکر میکرد شاید من از استقلال و شخصیت خویش دفاع میکنم و باین علت که بدون اطلاع من تصمیم گرفتند خشم و ناراضی نشان میدهم این مختصر ناباوری هم بزودی از بین رفت زیرا من خواستم از موقعیت استفاده بکنم، لذا گفتم:  
- بذارین حقیقتی را بهتون بگم که نمیدونین اما لازمه که بدونین. من جوانی را دوست دارم و دلیم میخواد زن اون بشم.

مامان دیگر بروی نگاه نکرد. حرفی هم نزد. از جا برخاست و اتاق را ترک گفت و رفت. من که از بی‌اعتنائی مامان بیشتر خشمگین شده بودم فریاد کشیدم و گفتم:  
- شنیدین چی گفتم؟ من زن کسی

شیرین. خدا مرگم بده. مگه تو چیکار میکردی که درس نخوندی و چهار تا تجدیدی آوردی... جواب پدرتو چی میدی...؟ بخصوص امسال... امسال تو حتماً باید قبول میشدی چون فرصت دیگری نداری...  
با تعجب و نوعی بدبینی پرسیدم:  
- منظور تون چیه...؟ فرصت دیگری ندارم یعنی چه...؟  
مامان نمیخواست حقیقت را بگوید اما من که بوئی برده بودم اصرار ورزیدم تا سرانجام او گفت:  
- تو امسال شوهر میکنی...  
متعجبانه اما خشم‌آلود از جای جستم و گفتم:

شیرین. خدا مرگم بده. مگه تو چیکار میکردی که درس نخوندی و چهار تا تجدیدی آوردی... جواب پدرتو چی میدی...؟ بخصوص امسال... امسال تو حتماً باید قبول میشدی چون فرصت دیگری نداری...  
با تعجب و نوعی بدبینی پرسیدم:  
- منظور تون چیه...؟ فرصت دیگری ندارم یعنی چه...؟  
مامان نمیخواست حقیقت را بگوید اما من که بوئی برده بودم اصرار ورزیدم تا سرانجام او گفت:  
- تو امسال شوهر میکنی...  
متعجبانه اما خشم‌آلود از جای جستم و گفتم:

شیرین. خدا مرگم بده. مگه تو چیکار میکردی که درس نخوندی و چهار تا تجدیدی آوردی... جواب پدرتو چی میدی...؟ بخصوص امسال... امسال تو حتماً باید قبول میشدی چون فرصت دیگری نداری...  
با تعجب و نوعی بدبینی پرسیدم:  
- منظور تون چیه...؟ فرصت دیگری ندارم یعنی چه...؟  
مامان نمیخواست حقیقت را بگوید اما من که بوئی برده بودم اصرار ورزیدم تا سرانجام او گفت:  
- تو امسال شوهر میکنی...  
متعجبانه اما خشم‌آلود از جای جستم و گفتم:

شیرین. خدا مرگم بده. مگه تو چیکار میکردی که درس نخوندی و چهار تا تجدیدی آوردی... جواب پدرتو چی میدی...؟ بخصوص امسال... امسال تو حتماً باید قبول میشدی چون فرصت دیگری نداری...  
با تعجب و نوعی بدبینی پرسیدم:  
- منظور تون چیه...؟ فرصت دیگری ندارم یعنی چه...؟  
مامان نمیخواست حقیقت را بگوید اما من که بوئی برده بودم اصرار ورزیدم تا سرانجام او گفت:  
- تو امسال شوهر میکنی...  
متعجبانه اما خشم‌آلود از جای جستم و گفتم:

## گریز از بخت!..

تابستان نیز از راه رسید اما تابستان برای آنها که بمدرسه میروند رآوردی دیگر دارد که شاید دیگران با همه آشنائی آنرا فراموش کرده باشند. تابستان که رسید امتحانات شروع شد و من که نیم بیشتر سال تحصیلی را در فکر و خیال «کیوان» گذرانیده و بر خلاف سالهای پیشین از درس و مطالعه غفلت ورزیده بودم نتوانستم قبول شوم و با چهار تجدیدی از دبیرستان به‌خانه بازگشتم... وقتی خبر تجدیدها را به مامان دادم با یکدست محکم پشت دست دیگرش زد و لب خود را بندان گاز گرفت و گفت:

# ویتو

کرم موپرسورت

**هرگز:**  
بصورت خود  
بند نیندازید!

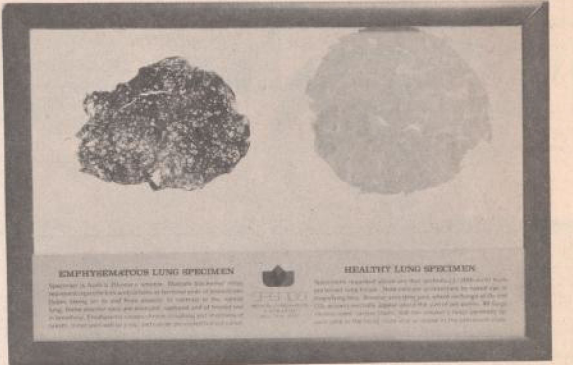
مركز پخش - لاپراتوار مینا  
Dr. A.P  
تلفن: ۰۶۸۲۰۰۶۸۲۰۰۶، ۰۶۸۳۶۷۵

DEMOIS

دانش امروز انداختن بند را برای لطافت پوست صورت بانوان و دوشیزگان زبان بخش میداند و آخرین تجربیات خود را بصورت کرم ویتو صورت در اختیار شما میگذارد.

# C.S

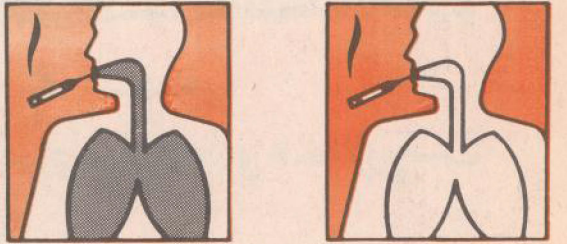
## بک سیستم انحصاری برای ترک سیگار



ریه (بدون استعمال سیگار) ریه (با استعمال سیگار)

سیستم چهار مرحله ای سی اس C.S کشف جدیدی از دانشمندان آمریکا است که شما بوسیله آن میتوانید در حالیکه سیگار می کشید در مدت ۸ هفته آنرا با سانی ترک نمائید. طریقه استفاده بسیار آسان است. شما شروع نموده و هر یک از شماره های آنرا که قابل استفاده مجدد نیز می باشد و تمیز کردن آن آسان است برای مدت ۲ هفته بکار برید. سی اس C.S درمزه و طعم سیگار تغییر نمی دهد ولی از مرحله اول تا چهارم بتدریج ۹۰ تا ۱۰۰ درصد نیکوتین و ۸۰٪ از گازهای خطرناک سیگار را خنثی می کند و در حله چهارم شما میتوانید با سانی سیگار رکنشیدن را ترک نمائید. سی اس C.S از مهمترین کشفیات دانشمندان آمریکا است که مورد تایید بزرگترین لابراتوارهای جهان چون: فیلتسون (لندن) HAZLTON، هرتزفیلد، بال هازلتون (نیویورک) FITELSON (نیویورک) قرار گرفته.

با سیگار کشیدن سیگار را ترک کنید



سی اس C.S در کلیه داروگاهها موجود میباشد. سیستم C.S ساخت آمریکا تضمین شده فا میلین X میلین

**اجاره بخارجیان**  
توسط خانم و آقای نلسون  
۶۵۱۲۱۱-۶۵۱۲۱۳  
انواع ماشینهای تحریر  
فارسی و لاتین جهت اجاره  
موجود است ۳۹۲۸۵۲

**مکالمه انگلیسی**  
بدون گرامر، کتاب و نوشتن  
مخصوص بزرگسالان  
۸۳۴۱۵۹

**سالن کلینیک سر تا پای یبائی مادام ویلیامز**  
متخصص جلوگیری از ریزش مو  
عباسی اباد آپادانا نوبخت شماره ۳۸ تلفن ۸۴۴۵۵۶

**فال قهوه دری**  
مخصوص بانوان  
تلفن ۶۵۰۲۷۲

**تعویض رویه میل**  
فوری ۶۶۰۰۲۸-۶۶۲۸۹۷

**دکورین**  
انواع کاغذ دیواری، موکت، پرده کرکره، لور دراپه، پارکت، کفپوش، نقاشی ساختمان ۳۴۵۷۹۶

# نیاز زنده‌یابی کارنوادی

تلفن ۳۰۵۱۷۵  
۳۰۱۵۶۸

**مؤسسه ایران ورلد**  
ویلا و بارتمان شماره ۱۰۰ خارجیان اجاره میدهند  
۶۸۰۱۵۷-۶۸۷۱۷۲

**کلین سرویس ارشاد**  
شستشوی مبلمان، موکت، واکس پارکت، موزائیک و نظافت ساختمان  
۲۲۹۱۹۱

**پیتال پارکت**  
باتجربه ترین مرکز تهیه تعمیر و نصب پارکت در ایران  
۷۹۲۰۷۹ و ۸۴۶۱۱۳  
شوقاژ  
تعمیر فوری و نگهداری سالیانه ۸۵۲۷۹۳

**تعویض رویه میل**  
اندیشه ۸۵۸۶۳۴

**مؤسسه آ.ک.ام.کو**  
انواع موکت کاغذ دیواری و نقاشی ساختمان  
۹۴۱۸۴۲-۳۱۲۹۷۷

**پلاستر**  
کاغذ دیواری  
موکت-کفپوش

**تخلیه چاه**  
۵۳۴۴۲۲ و ۵۶۲۹۰۴  
۵۳۷۸۱۷ و ۵۳۸۳۲۷  
لوله باز کنی

**۲ تومان**  
۸۲۴۹۵۳  
سازمان نیاز تنه‌یابی خارجی  
شماره ۱۰۱-۸۳۸۱۰۶  
تلفن ۳۰۵۱۷۵-۳۰۱۵۶۸

**قالبشویی ابر ۸۴۳-۵۵۰۸۴۳-۵۵۴۳۱۵**  
قالی شما را با اصول مذهبی شستشو و کفر میدهد

**ریاضیات دوره راهنمایی**  
بوسیله دبیر با سابقه  
تلفن ۹۵۶۰۳۶

**از گالری نقاشی ۱۷**  
دیدن فرمائید  
سلطنت آباد اول دولت کوچه دیده  
۲۴۵۴۲۳

**فروشگاه مجد**  
فروش پارچه رومبلی  
خیابان دانشگاه شماره  
۱۴۱۴۱ تلفن ۶۴۰۰۹۴-۶۴۸۵۶۱

**تخلیه چاه**  
لوله باز کنی، تشخیص تزکیدیگی لوله اسفالت شیبانه روزی  
۹۶۶۹۱۳  
۲۶۷۹۹۳  
۲۶۹۲۷۰

**امریکن کلینر**  
موکت- کاغذ دیواری کفپوش- نقاشی ساختمان  
۷۵۳۸۸۵ و ۷۵۳۸۷۳  
۷۶۹۹۰۳ و

**آینده نگری**  
تلفن ۶۵۸۳۴۵

**تخلیه چاه**  
لوله باز کنی، تشخیص تزکیدیگی لوله لارویی حفر چاه  
۹۲۴۶۳۴

**مهد کودک جوانه- شمیران**  
تلفن ۲۹۱۶۶۱-۲۹۱۶۱۳

**تخلیه چاه**  
لوله باز کنی فاضل آب  
۸۹۵۸۲۱  
۵۴۴۱۱۶

**پالتوپوست**  
نقد و اقساط  
آخرین پدیدهای مد از بهترین پستههای طبیعی، ایرانی و خارجی، سفارشات، معاوضه، تعویض مدل و نمابندگی لباسهای جامکو مزون لین حافظ شمالی بالاتر از شرکت نفت، اوپل پتل پلاک ۵۰۶ تلفن ۶۶۹۱۶۷

**خانمهای عزیز**  
ما کار شما را آسان کرده ایم برای بسته بندی و اسباب کشی منزلتان حتماً ما تلفن کنید شرکت پائولین ۸۲۰۱۹۶

**قالبشویی طاهر**  
تعمیر در طول ۲۴ ساعت  
۵۵۱۶۵۹

**شهر مسکن**  
همه نوع آپارتمان و ویلا هم کف موجود است  
۸۵۷۷۹۸-۸۴۴۷۸۶

**ایزو لاسیون**  
انواع پشم شیشه تعبیل فوری  
شرکت پامپاد ۱۴۰۱۶۲۶۲۰  
شعبه مشهد تلفن ۴۹۸۷۶

**تزیینات تاپ**  
کاغذ دیواری، موکت، پرده کرکره، کفپوش در ۲۴ ساعت فوری ۷۵۹۱۰۹

**قالبشویی ابر ۸۴۳-۵۵۰۸۴۳-۵۵۴۳۱۵**  
قالی شما را با اصول مذهبی شستشو و کفر میدهد

# روش‌فازی‌های پیش ساخته در اندازه‌های استاندارد آماده تحویل تلفن ۸۴۸۲۴۷



زیباترین لباس  
عروس و لباس شب

## تالار عروس

۱- جردن بالاتر از ظفر نیش گلشهر  
ساختمان ۱۲۵ ترزر طبقه اول تلفن ۲۲۲۵۱۳  
۲- بهلوی، امیراکرم ساختمان کورش  
طبقه دوم تلفن ۶۴۹۲۷۴

دست لباسهای خواب حریر فرنگی. ظاهراً دکتر این لباسها را شخصاً از اروپا آمریکا باخود آورده بود که همسر آیسنداش بسپوشد. دکتر کت خود را بیرون آورد و در کمد به جالباسی آویخت و گفت:

– تا تو لباسهای را عوض میکنی من کاری دارم که باید انجام دهم. سرشپ یادم نیست کی بود که نزد من آمد و ده هزار تومان پول خواست. من دادم و او رفت. اما هر چه فکر میکنم بغاطر نمی‌آورم گیرنده پول که بود و پول را برای چه مصرفی میخواست... اجازه بده این را برسم که خیالم راحت شود.

این را گفت و رفت. من همچنان روی صندلی راحتی نشسته و پاشا را روی هم انداخته بودم. راستی نمیدانستم چه باید کرد و دختران دیگر که این مرحله را گذرانیده‌اند چه کرده‌اند. او رفت و درست ده دقیقه بعد برگشت و تا چشمش به من افتاد که هنوز نشسته‌ام با تعجب گفت:

– ده. تو که هنوز نشستی عزیزم... پاشو... امشب شبی نیست که بنشین و فکر بکنی... بذار من کمک بکنم. طرف من آمد. دستم را گرفت تا بلند شدم اما همین که پیش آمد تا تور سرم را بردارد دستش را گرفتم و گفتم:

– من نمیدانم تو چه احساسی داری اما خودم در حال بدی هستم. خندید و گفت:

– این واکنش کاملاً طبیعی است... بزرگترین حادثه زندگی یک دختر... برای مرد شاید مهم نباشد... چی مهم نباشد؟... اینک ندیده و نشناخته با یک زن در اتاقی تنهاش بذارن. روی دو کلمه ندیده و نشناخته تکیه کرد. دستش را انداخت. بطرف میز گوشه

اتاق رفت. سیگاری روشن کرد و یکی به آن زد و بعد به همان میز تکیه داد و گفت: – ندیده و نشناخته... منظورت چه...؟ شیرین، احساس میکنم چیزی هست که میخوای بمن بگی... دلم میخواد شجاع باشی. من زنان شجاع را تحسین میکنم. بی‌مقدمه و بی‌پروا بدون فکر و بی‌آنکه به عاقبت کار ببندی بگفتم:

– من نسبت به تو هیچ احساسی ندارم. تو مرد بسیار ممتاز و خوبی هستی. اما چرا نیومدی از خودم بپرسی آیا دوست دارم یا نه... با حیرت و ناراحتی عجیبی گفت:

– پس زنها چی میگفتن...؟ چندین بار این موضوع را تاکید کردم و پرسیدم. حتی مادرم فرستادم که با خودت حرف بزنه. بمن اطمینان دادن که تو هم متقابلاً منو دوست داری.

– بهت دروغ گفتن...  
– یعنی تو منو دوست نداری...؟  
– همینطور...  
– طلاق میخوای؟  
– نه. طلاق نمیخوام. من متاعی هستم که تو خریدی... من به تو تعلق دارم... میتونی منو بفروشنده پس ندی... اما اطمینان داشته باش، احساس من همیشه که گفتم...  
– تغییر عقیده نمیدی...؟  
– نه. ابد...  
– لبخندی زد و گفت:

– بسیار خوب. برای اینکه دیگران نفهمند بین من و تو چی میگذره من از اتاق بیرون نمیرم. من همینجا روی کاناپه میخوابم. تو هم روی تختخواب عزیزم... باشه؟ من مرد هستم... من واقعا سرد هستم و اینو بهت ثابت میکنم. بخواب که خوش بخواهی...  
لطفاً ورق بزینید

### آسایش کودک شما

یعنی داشتن اتاق خواب از تو کا  
انواع سیستمونی ایرانی و خارجی  
تخت‌طاووس- روبروی باشگاه بانک سپه تلفن ۸۵۰۱۸۸

### رویت

مؤسسه  
ROVAT OPTIC  
عینکهای طبی  
با کلکسیون اختصاصی عینک‌های طبی و آفتابی  
از معروفترین مزون‌های فرانسه  
TED LAPIDUS, AZZARO, CELINE, EMMANUELLE KHANH,  
و انواع شیشه‌های عالی فشرده- دودید- فتو کرومیک- رنگی و پلاستیک.  
خدمات خود را در سطحی برتر و دقیق‌تر عرضه میدارد.

رویت: آغاز گرتحول نوین در خدمات اپتیک  
تخت‌طاووس، ساختمان اطباء شماره ۳۷۸ (مابین بهلوی و نادرشاه) تلفن ۸۹۵۰۸۷  
378 TAKHTE-TAVOUS TEL. 895087

### گریز از بخت!..

نمی‌توانستم نسبت به او و حال و هوایی که یکسال برای من ایجاد نموده بود بی‌تفاوت باشم. همه لحظات و وقایع و ساعات و شبانه روز سال گذشته برای من خاطرات انگیز بودند اما خود «کیوان» دیگر چیزی نداشت که مرا بسوی خود جلب کند و آنقدر بی‌ارزش شده بود که دروغ میدانستم حتی ده دقیقه وقت خود را برای دیدن او مصروف دارم. آمد و رفت‌ها آغاز گردید و دکتر و مادرش و یکی دوزن مرد دیگر چند بار بخانه ما آمدند. من مثل مجسمه بیروح در جلسات شرکت میکردم و مثل مجسمه به دکتر که مشتاقانه مرا می‌نگریست نگاه میکردم. حرف هم نمیزدم اما مثل یک کامیوتر. مثل یک مجسمه فاقد احساس انسانی که سخن گفتن به او آموخته باشند... اعتراف میکنم که بیشتر از حقیقت تظاهر میکردم. اتفاقاً از ریختن و قیافه و وقار و شخصیت دکتر بدم نیامده بود. جوان بسیار معقولی بنظر میرسید اما فاقد نشاط جوانی بود. خیلی کم حرف میزد و از حرف‌رستی برای مطالعه چیزی که مقادیر زیادی همیشه همراه داشت استفاده میکرد. مثلاً از ده دقیقه فرصت قبل از آماده شدن شام سود میبرد و چیزی تا شده از کیف خود بیرون می‌آورد و عینک میزد و میخواند. مثل مقاله‌ای که از یک روزنامه بریده باشند. با اینکه من در تصمیم خود راسخ بودم و میخواستم ضربهای به دکتر بزنم که در واقع کمبود خودم را جبران کرده باشم. از او نمی‌توانستم چیزی بگامم لاقلاً بفکر خود میتوانستم ارزش خودم را بالاتر ببرم و بقول معروف از آنچه که بودم شیرین‌تر بشوم.

بساط عقد و عروسی را چیدند. خیلی مفصل و بسیار باشکوه چند تن از دوستان من مثل «پروین» و «آراسته» نیز بودند و از اینکه چنین شوهری نصیب من شده بود تبریک میگفتند و شاید غیبه میخوردند اما من هنوز هم همان بودم. شب عروسی مهمانان بسیاری آمده بودند. استادان دانشگاه و پسران و همکاران دکتر که این خود بیشتر مرا ناراحت میکرد زیرا خود را در مقابل آنها که هر کدام کمتر از بیست سال درس نخوانده بودند کوچک و حقیر میدیدم. فکر میکردم من چیزی ندارم که با دکتر برابری کند و اگر او خواهان من شده فقط برای اینست که زیبا هستم. یک عروسک زیبا با موهای خرمائی و تن و بدن مرمری... همین و اگر این امتیاز از بین برود من چه میشوم... هیچ... فقط عروسی شکسته که دست و پا گیر است و باید آنرا در سطل زباله افکند که رفتگر محله ببرد...

بالاخره جشن عروسی نیز به پایان رسید و مرحله حساس نزدیک شد. در میدانی پیش‌بینی شده که من خویشتن را برای وارد کردن ضربت آماده کرده بودم. مرا با لباس عروسی درون اتومبیلی گل زده و آراسته افکندند و بردند تا بدست مردی بپسارند که دوستش نداشتم و هنوز یکساعت با او بسر تیره و حرف زده بودم و با خصوصیات اخلاقیش هیچگونه آشنائی نداشتم. من مجبور بودم با مردی زندگی کنم که با او کاملاً بیگانه بودم و نمیدانستم چگونه میخوابد و چه میخورد و چه نقاط ضعف و قوتی دارد. این بسیار سخت است و بسیار تحقیر کننده. این نشان خودخواهی نیست ولی یک دختر را وقتی این چنین دست و پا بسته بمردی بیگانه تسلیم کنند تحقیر میشود و من بشدت تحقیر شده بودم و خودم نیز این حقارت را بزرگ و غیر قابل تحمل میکردم.

ناگاه بخود آدمم که در اتاقی با او تنها بودم. نمیدانستم چه باید بکنم. یک اتاق خواب بود که با شکوه و جلال آراسته بودند. گوئی قبلاً میدانستند که یک زن باید در آن زندگی کند آنچه که در آن اتاق جمع آورده بودند زنانه بود. تختخواب، میز توالی، کمد لباس و چندین

### سالن آرایش و زیبایی شعله

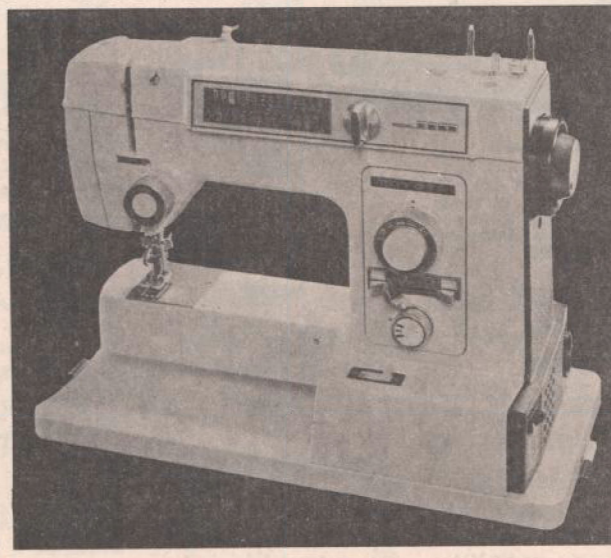
توالت عروس، کوب، رنگ، مش، برآشینگ و میز آمیلی  
تهران پارس فلکه اول خیابان ۱۴۶ شرقی پلاک ۶۰

### آرایش شهلا

تحت نظر منوچهر متخصص  
کوب- برآشینگ- رنگ- مش  
توالت عروس با تعیین وقت قبلی  
دولت چهارراه قنات مقابل داروخانه درروس تلفن ۲۶۲۳۳۲

انگلیسی- فرانسه  
کلیه دروس ۶۰ ساعته  
موسط MISS SAM ۲۳۰۸۴۱

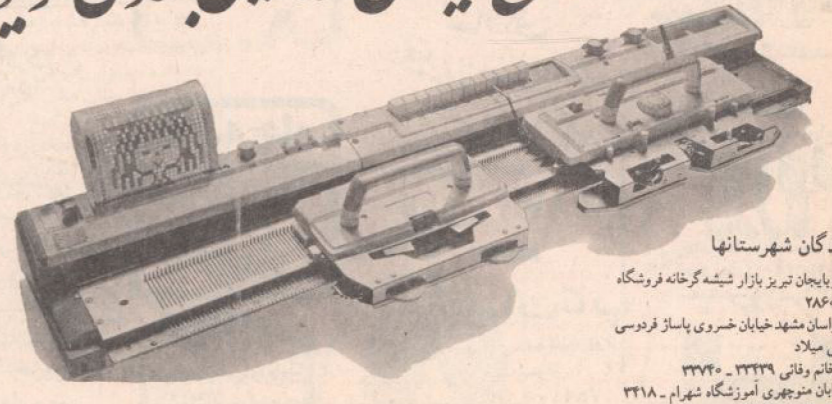
آموزشگاه  
موسیقی هوشمند  
تعلیم کلیه آلات موسیقی و آواز  
شاهرضا بیج شسمیران جنب قنای گلو  
بابل پلاک ۴۳۶ تلفن ۳۹۲۹۳۲



### تویوتا، نامی برای کیفیت و اعتماد

بافتن براحتی شکافتن  
باماشین بافندگی  
تمام اتوماتیک  
و کامپیوتری  
تویوتا

## پرنج خیاطی و ماشین بافندگی تویوتا



### TOYOTA

نمایشگاه و فروشگاه مرکزی چرخهای خیاطی و ماشینهای بافندگی تویوتا  
خیابان بهلوی بالاتر از امیراکرم کوچه ماه‌تلفن ۶۶۶۸۰-۶۴۲۲۹۸

- نمایندگان شهرستانها
- استان آذربایجان تبریز بازار شیشه گرخانه فروشگاه اسدی ۲۸۶۰۹
  - استان خراسان مشهد خیابان خسروی پاساژ فردوسی بازارگانی میلاد
  - اهواز - خانم وفاقی ۳۳۳۳۳ - ۳۳۳۴۰
  - جهرم خیابان منوچهری آموزشگاه شهرام - ۳۴۱۸
  - سمنان خانم حقیقت ۲۱۱۱
  - کاشان میدان بهلوی فروشگاه کمیلیان ۴۸۴۶
  - کرمانشاه سه راه بهلوی فروشگاه نیکورزم ۴۴۴۰-۹۰۳۵۵
  - گرگان خیابان بهلوی فروشگاه شیرنگی ۲۴۴۵
  - شاهرود سه راه بازار فروشگاه رزاقان ۲۹۲۴
  - زنجان سبزه میدان میدان فروشگاه پارسا ۶۲۲۷
  - بندرگز فروشگاه خاری
  - کرمان بازار فروشگاه پارس ۲۵۹۴



بزرگترین و مجهزترین مرکز تجاری جهانی مبیل



سرویس خواب ایتالیائی



سرویس خواب آمریکائی



بوفتهای روستیک

## مبیل کارانوا

برای آنها تیکه زیبایی و ظرافت را توأم با استحکام میخواهند

بلوار بهلولی (میرداماد) میدان محسنی تلفن ۲۲۸۰۹۴ - ۲۲۸۰۹۵

## گریز از بخت!..

باورم نمیشد که راست بگویم. من خوابیدم اما هر لحظه انتظار داشتم که بسراغ من بیاید اما او نیامد. خوابم نمیرود. ناراحت بودم. اعصابم تحریک شده بود و بیشتر از اینکه میدیدم او آرام خوابیده و حتی کوچکترین حرکتی نمیکند عصبانی میشدم. هر چه منتظر شدم او نیامد تا اینکه دمدمه‌های صبح خوابم برد. وقتی بیدار شدم که دکتر رفته بود... میدانستم که او چند روز مرخصی دارد. فکر میکردم در خانه است والان بسراغ من میآید اما ساعتی بعد مادرم وارد شد و گفت:

- دکتر یک هفته مرخصی داشت اما صبح زود گفت مرخصی بد حال دارم. رفت به بیمارستان... بعدش دو سه بار از بیمارستان تلفن کردن اونو خواستن... اگر به بیمارستان نرفته کجا رفته... به تو نگفت...؟

فهمیدم دکتر در مورد شب قبل حرفی نزده است. منم چیزی نگفتم چون مورد سرزنش و شماتت قرار

میگرفتم. روز آغاز گردید. روزی نو در خانهای نو با مردمی دیگر که دوستم داشتند و بمن محبت میکردند. فقط دکتر نبود. شب که شد باز هم دکتر نیامد.. مادرش نگران بود. به بیمارستان تلفن کرد. گفتند که دکتر یک مریض بد حال دارد که ناچار است بالای سر او بماند.. یعنی باین زودی نمیتواند بخانه باز گردد. بعد از شام به اتاق خودم رفتم و بساز هم منتظر ماندم. بالاخره ساعت یازده ونیم بود که دکتر آمد... خسته بود.. شام که خورد به اتاق من آمد و سیگاری روشن کرد و گفت:

- ببینم شیرین.. امشب آخرین فرصت را بهت میدم. آیا تغییر عقیده ندادی...؟

ومن وقیح و بی شرم گفتم: - نه.. در همون عقیده هستم که بودم.

گرفت خوابید. صبح که شد او رفته بود. مادرش به اتاق ما آمد و همین که زیر سیگاری را دید با تعجب از من پرسید:

لطفاً ورق بزنی

## این عوامل باعث طول عمر است! بقیه از صفحه ۳۴

ج- بله، بررسی نشان داده افرادی که از زندگی خود راضی هستند و اجتماعی را که در آن زندگی میکنند قبول دارند و احساس تمامین میکنند و از آزادی‌های فردی و اجتماعی برخوردارند بیشتر عمر میکنند. بررسی‌های پزشکان فرانسوی در شمال آفریقا ثابت میکند که یکی از دلایل مهم پائین بودن میزان متوسط سن در کشورهای آفریقائی و آسیائی مساعد نبودن عوامل اجتماعی در این کشورهاست.

به علاوه، عوامل اجتماعی مناسب شامل پاکیزگی محیط زیست، رعایت حقوق دیگران و دیگر عوامل مساعد در حفظ سلامت جسم و روح نیز میگردد که به نوبه خود در طول عمر موثر میباشند.

یکی دیگر از عوامل موثر در طول عمر، موفقیت در کار است اما در این جا نکته خاصی هم وجود دارد و آن اینست که افرادی که در زندگی مرتباً پیروزی‌هایی به دست آورده و موفق بوده‌اند، اگر ناگهان بایک دوره ز کود مواجه بشوند سرعت رو به شکستگی و پیری میروند. حتی باز نشسته شدن هم تاثیر زیادی روی سیمای ظاهری افراد میگذارد و علائم پیری را در شخص ظاهر میسازد.

\* - آیا می‌توان جلوی علائم ظاهری پیری را گرفت؟

ج: پیدایش برخی چین و چروک‌ها روی پوست غیر قابل اجتناب است، با این حال جلوی برخی چین و چروک‌های عاداتی را می‌توان گرفت. افرادی که فکر میکنند اگر لبخند به لب داشته باشند آسمان به زمین می‌آید و در نتیجه همیشه اخم‌هایشان درهم است، پوست صورتشان در اطراف چشم‌ها بین ابروها و روی پیشانی چروک برمی‌دارد و پیرتر به نظر میرسند. به همین ترتیب کسانی که در معرض نور شدید کار میکنند ممکن است به علت نیمه بسته نگاه داشتن چشم‌ها، چروک‌هایی در اطراف چشم‌هایشان پیدا بشود. این نوع

چروک‌ها را می‌توان با دقت و تمرین مداوم بر طرف ساخت.

\* س- وجوه مشترک افراد خیلی مسن چیست؟

ج- از هر ۳۵۰۰۰ نفر فرانسوی سن یک نفر بیشتر از ۱۰۰ سال است، اما در دنیا سه محل خاص وجود دارد که مردمانش به طرز چشمگیری عمرهای طولانی‌تری دارند و این سه محل عبارتند از: «ویلیگا بامیلا» در کشور «اکوادور»، «قفقاز» در «اتحاد جماهیر شوروی» و «هونزا» در آن قسمت از «کشمیر» که تحت اشغال «پاکستان» است. هر سه ناحیه کوهستانی و جزو مناطق کشاورزی هستند و دارای اقتصاد روستائی می‌باشند و ساکنین آنها برای زندگی باید سخت کار کنند و هر روز مسافت‌های زیادی پیاده‌روی نمایند.

غذای مردم آن نواحی فاقد چربی و پروتئین حیوانی زیاد است و آنها هیچ نوع ماده مصنوعی به غذای خود اضافه نمیکنند و در برنامه خوراکشان از کسرو و یا سایر مواد غذایی که در دنیای صنعتی نام «فراورده‌های غذایی» به آنها داده شده است خبری نیست. در جوامع آنها هیچ کس بعزت باز نشستگی از جامعه طرد نمیشود و جامعه برای افراد پیر و مسن احترام زیادی قائل میباشد. از جنگ اعصاب میان مردم اثری دیده نمیشود و بالاخره کار، زندگی و استراحت همه مردم به گونه‌ای قابل تمجید از نظم و ترتیب خاصی برخوردار است.

بگذارید بطور کلی این نتیجه را بگیریم که برای بیشتر عمر کردن باید ترتیبی داد تا یکایک لحظات زندگی توأم با فایده معنوی، لذت روحی و آرامش و نشاط باشد. بگفته یک فیلسوف ژاپنی «به بچه‌های خود یاد بدهید که زندگی کنند نه این که فاصله تولد تا مرگ را با گذراندن تعدادی شب و روز به بیهودگی سپری نمایند». زندگی خوردن و خوابیدن نیست، بلکه بکار انداختن فکر و جسم است، استفاده از قابلیت‌ها و استعدادها است و فقط به این ترتیب است که زندگی مداوم پیدا میکند، نه فقط مداومی کمی بلکه سرشار از زیبایی‌ها و کیفیات پر قدر و این همانست که آرزوی دیرین بشر بوده است. ■

# استاندال پاریس

## سری کرم‌های گیاهی جی سن

### کرم‌های جی سن استاندال ترکیبی است از گیاه جی سن با کولازن برای تقویت عمومی، نرمی و شفافیت پوست



گیاه جی سن

کلیه لوازم آرایش استاندال ساخته و پر شده در پاریس

عباس آباد، خیابان دریای نور شماره ۲۳

نماینده انحصاری در ایران: لابوتیک

**جوآنز ادجی و فرهنگی...**  
بقیه از صفحه ۳۱  
برابری با سالروز گشایش آرامگاه  
فردوسی - نخستین اقدام بزرگ  
انجمن.  
نوع و تعداد جایزه به این شرح  
است:

■ هر سال یک جایزه به مبلغ یک  
میلیون ریال برای مجموع تحقیقات  
و خدمات و آثار یک محقق در طول عمر او  
و خدمات و آثار یک جایزه به مبلغ  
هر سال یک جایزه به مبلغ  
پانصد هزار ریال برای شایسته‌ترین  
کتاب به زبان فارسی. (که با مقاصد  
انجمن آثار ملی مرتبط باشد)  
■ هر سال یک جایزه به مبلغ سیصد  
هزار ریال برای ارائه اکتشافات بدیع  
باستان‌شناسی  
■ هر دو سال یکبار یک جایزه به  
مبلغ بیست هزار فرانک سوئیس به  
یکی از محققان در چه اول خارجی که  
دور زمینه‌های مرتبط با اهداف انجمن  
آثار ملی تحقیق یا تألیف علمی  
ممتازی کرده باشد.  
\*\*\*

نخستین جوآئز این برنامه به محققان  
و پژوهشگران ارجمند استاد محمد محیط  
طباطبائی و استاد مهندس محمد کریم

**سفرنامه نویسی در ایران**  
بقیه از صفحه ۳۰  
«ابن بطوطه» (۷۰۳-۷۷۹) هجری  
قمری که در سفرهای خویش شمال  
آفریقا، مصر، شام فلسطین، مکه، عراق  
عرب، ایران، قسطنطنیه، خوارزم، بخارا،  
افغانستان، هندوستان و چین را سیاحت  
کرده است.

«ابن جبیر» (تولد ۵۴۰ هجری) تا  
صقلیه (سیسیل امروزی) و قسطنطنیه  
(کارتاز) مسافرت کرده و جزئیات اوضاع

پیرنیا اهدا گردید در جزوه‌ای که به همین  
مناسبت از سوی انجمن آثار ملی منتشر  
شده است نام بیش از پانصد مقاله و کتاب  
حاصل تحقیقاتی که در طی پنجاه سال به  
قلم استاد محیط طباطبائی نوشته شده و  
همچنین فهرست پژوهشهای پراورش  
مهندس پیرنیا درباره شیوه‌های معماری  
ایران کشف آثار عهد دیلمیان شناسایی  
مسجد جامع فهرج (یزد) و تألیفات  
سودمند ایشان یاد گردیده است.  
آنچه مسلم است صرف نظر از اختصاص  
این جوآئز و میزان آن، یاد کردن از کسانی  
که یک عمر عاشقانه و صادقانه، بی‌هیچ  
چشمداشت به‌کار فرهنگی دلستانند که  
حاصل آن اعتلای فرهنگ و هنر و ادب  
ایران است درخور تحسین و ستایش  
است. ■

بعدها منبع و مآخذی برای تاریخ سیام  
قرار گرفته است.  
جهانگرد دیگر «میرزا ابوطالب  
تبریزی» است که در سال ۱۲۱۳ به  
آسیا و اروپا سفر کرده و در سال ۱۲۱۸ به  
بازگشته نام سفرنامه‌اش «مسیر  
طالبی» است. ظاهراً او اولین جهانگرد  
ایرانی است که به اروپا رفته.  
اما در قرن گذشته بر اثر آشنائی  
بیشتر ایرانیان با اوضاع جهان، کار سفر و  
سفرنامه نویسی رونق بیشتری داشته  
است.

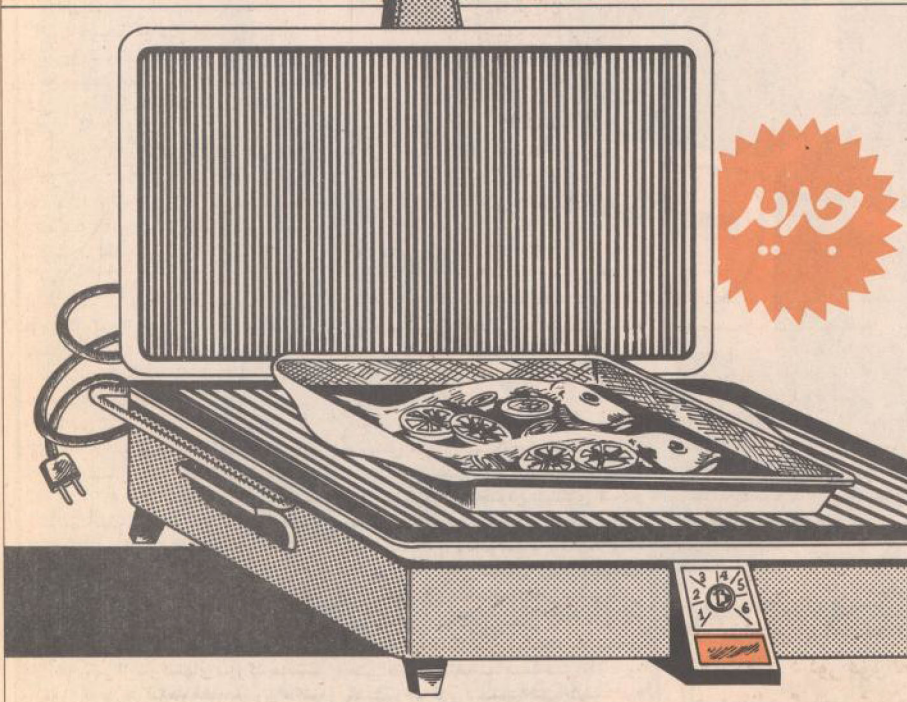
اماره می‌کنیم به:  
«سفارت نامه خوارزم» نوشته  
رضاقلی خان هدایت، مؤلف کتاب  
مشهور مجمع الفصحا، که جد بزرگ  
صادق هدایت بوده است.  
«سفرنامه میرزا خانلرخان اعتصام  
الملک» (جد بزرگ دکتر پرویز خانلری).  
«سفرنامه خسرو میزا» (پسر عباس میرزا  
ولیعهد) به پترزبورگ - سفر نامه حاجی  
پیرزاده «از لندن تا اصفهان» در دوره  
ناصرالدینشاه - سفرنامه میرزا  
علی‌اصغر خان امین الدوله.  
سفر نامه‌های ناصرالدین شاه و  
مظفرالدین شاه به اروپا و داخله ایران.  
سفرنامه نجم الدوله (در خوزستان) -  
«سفرنامه به اروپا» از «میرزا فتح‌خان  
گرم‌رودی» (در زمان محمدشاه).

محمد ربیع ابن محمد ابراهیم. این  
ایرانی در زمان شاه سلیمان صفوی به  
سفرات به کشور سیام رفت (۱۰۹۴ تا  
۱۰۹۸) هجری قمری و شرح سفر خود  
را به نام «سفرنامه سلیمان» به یادگار  
گذاشت. گویا نوشته‌های این ایرانی

**بامصرف‌کرم شفاف‌کننده ب ب کا پوست صورت خود را روشن و شفاف‌تر نمائید**  
از مصرف‌کنندگان متعجب نتایج ب ب کا توجه فرمائید. هیچ‌مارکی ب ب کا نیست. فروش کلیه دارو خانه‌های کشور و فروشگاه‌های لوازم آرایشی

**سالم‌ترین غذا را با ارزانه‌ترین و مدرن‌ترین**

**وسيله تهيه كنيد!**



**جدید**

- پخت با امکا احتیاجی به روغن ندارد و برای کسانی که رژیم لاغری دارند ایده‌آل است.
- ساندویچ را با امکا فقط بین ۲۰ تا ۶۰ ثانیه تست کنید.
- گریل امکا در شش رنگ و سه اندازه.
- گریل امکا با تابه مخصوص مجانی.

تلفن قسمت فروش تهران ۶۲۸۹۲۴  
مرکز فروش در اهواز ۲۸۰۱۸

از شهرستانها نماینده فعال پذیرفته میشود.

**شامبو بچه فيسان**

**باماده تقویت‌کننده  
پروتئین برای  
نرمی - شفافیت  
سلامت و رشد موی  
فرزند دل‌بند شما.**



**فيسان**  
محصولی از آلمان  
**FISSAN**  
پودریچه فيسان  
باماده لایبلین  
ضد سوختگی  
سلامت، نرمی و شادابی پوست  
بچه را تضمین میکند

فيسان پودریچه  
باماده پروتئین  
محتوی ۱۸۰ گرم  
شماره پروانه ساخت ۲۲۱۲

فيسان پودریچه  
باماده لایبلین  
محتوی ۱۰۰ گرم  
شماره پروانه ساخت ۲۲۱۱

**آموزشگاه زیبایی فرزین**  
تحت نظر متخصصین پوست از سوئیس  
لاغری، بزرگ و سفید کردن سینه، تعمیر  
کردن و ماساژ صورت، درمان جوش  
هنرجو پذیرفته میشود ساعات کار ۱۹ الی  
۱۲ و ۳ الی ۶ بعد از ظهر ۹۲۲۹۹۱

**رستوران صبا**  
با غذاهای ایرانی و فرنگی در محیط آرام با سالن  
مجهز، دکور فوق‌العاده عالی و کادر ورزیده از  
میهمانان گرمی شما و خانواده محترمان پذیرائی  
مینماید. چهارراه پهلوی صبا شمالی بین شاهرضا و بزرگمهر ۶۶۹۲۹۲

**گریز از بخت!..**

- شیرین. آیا تو سیگار میکشی؟  
- نه. دکتر کشیده...  
- دکتر؟ اون در عمرش سیگار  
نکشیده. چی شده؟ حتما خیلی خوشحال  
بوده... ویا عصبانی و ناراحت... آریا  
حرفتون شده...  
- نه. ابدا... وضع ما عادی است.  
دروغ بزرگی گفتم و باین ترتیب ذهن  
آنها را نیز که میتوانستند در زندگی  
و آینده من موثر و مفید باشند منحرف  
کردم... روزها و شبهای بیشماری  
گذشت. یکماه، دوماه، سه ماه، چهارماه،  
وبالاخره ششماه... اواسط زمستان بود  
که باز یکشب دکتر همان سؤال را تکرار  
کرد. من که از بی‌اعتنائی او عصبانی بودم  
گریه را سر دادم و گفتم:  
- چرا منو شکنجه میدی... منو  
خریدی. من اسیر تو هستم هر کاری  
میخواهی بکن.  
اما او سرش را جنبانید و گفت:  
- نه عزیزم. تو اسیر نیستی. آزادی...  
هر کاری دلت میخواهد میتونی بکنی و برای  
اینکه دیگه از دیدن قیافه من ناراحت  
نشی من میرم بیک سفر دوساله خارج از  
ایران.  
خیال کردم شوخی میکند اما دکتر  
مردی نبود که شوخی کند. دو روز بعد او  
رفت و مرا بخانه پدرم باز پس فرستاد...  
اینجا بود که ناچار شدم حقیقت را ب مادرم  
بگویم. او با هر دو دست بسرش زد  
و گریه‌کنان گفت:  
- خود تو بیچاره کردی... دکتر از  
اون مردهای بی‌اراده و بی‌شخصیت  
نیست. ممکنه تا آخر عمر دیگه بهت  
دست نزنه... نیگات نکنه... لگد به بخت  
خودت زدی دختر... خاک بوسرت.  
اما من باورم نمیشد دکتر بیش از یکی  
دوماه بماند، متأسفانه خبر رسید که دکتر  
در یک بیمارستان آمریکائی استخدام  
شده و قرار داد سه ساله امضاء کرده است  
و بعد هم خیبر آوردند که دکتر یک  
مشوقه آمریکائی گرفته و شب و روزش را  
با او میگذرانند.  
آقای مطیعی. دوست عزیز. اینک که  
این نامه را برای شما می‌نویسم درست  
هشت سال از آن تاریخ میگذرد. من  
کارمند یکی از شرکتهای بزرگ هستم  
و حقوق خوبی میگیرم و هنوز هم زن دکتر  
هستم. هشت سال است که کوچکترین  
اعتنائی بمن ندارد. گاهی به ایران می‌آید و

با منم ملاقات میکند اما میخندند  
و صحبت میکنند دستی زیر چانه من  
میزند و میروند. او حاضر است مرا طلاق  
بدهد. اما من نمیخواهم طلاق بگیرم زیرا  
دوستش دارم. دیوانه‌وار دوستش دارم  
و بخودم و نفهمی و جهالت خودم لعنت  
میفرستم. گاش دختران دیگری که در  
شرایط هشت سال پیش من هستند این  
سرگذشت را بخوانند و بدانند که  
عشقهای خیابانی عشق نیستند نباید  
باتکاء چنین احساسات کاذبی واقعیات را  
از دست داد. بهر حال بمن کمک کنید.  
نمیدانم چه کنم. من بشدت پشیمانم.  
حتی حاضرم شخصا به آمریکا بروم  
و عذرخواهی کنم. حتی حاضرم  
معشوقه‌اش را نیز داشته باشد اما مرا  
طلاق ندهد و از خود نراند. چه کنم. بمن

## هتل جدید و مدرن

**میچکا MICHKA**

در بابلسر بلوار رضاشاه کبیر با تعرفه زمستانی که شامل ۳۰٪ تخفیف از تعرفه تابستانی میباشد آماده پذیرائی از مهمانان محترم است  
تلفن رزرو ۰۲۴۹۱-۶۶۵۶

ریشه کن کردن موهای زائد صورت و بدن با دستگاه دیپلارون بدون درد و سوزنی سوراخ کردن گوش بدون درد ۲۴۱۲۲۰

**دعوت از خوانندگان**  
به جشن و عروسی  
۸۳۸۲۳۴-۸۳۳۰۹۰

## دوست خوب چه کسی است؟

در جستجوی دوستی با دیگران نیستند و ارتباط دوستانه از نظر آنها فقط یک امر یک جانبه است و شامل این خواست که «بمن گوش کنید» اما دیگر «منهم به شما گوش می‌سپارم» را در آن نگنجانده‌اند.

وقتی من این عبارت را در یک کتاب روانشناسی اجتماعی خواندم، یکمرتبه متوجه نکته‌ای شدم: جالب‌ترین کسانی که می‌شناسم، آنهایی هستند که می‌گذارند منم همانقدر که خودشان صحبت می‌کنند حرف بزنم. این آدمها وقتی که من حرف می‌زنم بدهت گوش می‌دهند.

آیا صدای شما خیلی رسا و بلند است، آنگاه که گوش را بیازارد؟ یا خیلی نرم و ملایم و آرام هست بطوری که بزحمت می‌توان آنرا شنید؟ آیا صدای شما قشنگ می‌کند که روحیه زنده‌ای دارید و از زندگی لذت می‌برید یا آن که صدایی بی‌روح و بی «شخصیت» است؟ آیا در گلویتان گرفتگی وجود دارد یا راحت صحبت می‌کنید؟ تن صدای شما گوشخراش است یا شیرین و دلچسب؟ سخن خود را به سرعت و بی‌تامل ادا می‌کنید یا سنجیده و با فکر؟ هر کدام از این حالات نشانه‌ای افشاگر از شخصیت شماست.

**\* چگونگی ابراز عقیده!**  
کسی که جمله‌اش را با عبارت سوالی به پایان می‌رساند در واقع از شنونده می‌پرسد: «آیا توانستید پیام نهفته در حرف مرا بگیرید؟» این طرز صحبت در شنونده این احساس را بوجود می‌آورد که شما هوش یا استعداد او را دست کم گرفته‌اید.

هم چنین اظهار عبارت: «روشن بگویم» یا «حقیقت را بگویم» یا «بگذارید این راهم بگویم» باز تحقیر ضمنی شنونده را در بر دارد.  
**\* روش جواب دادن به سخنان دیگران!**  
روش جوابگوئی، رمز واقعی برقرار کردن یک ارتباط سالم و سازنده با دیگران است. اگر وقتی کسی حرف می‌زند، با رویه درستی به او جواب بدهید، دوستی‌اش را بدست آورده‌اید و اگر در کارتان نقص یا لغزش باشد، درهای دوستی را با قفلی بستاید که باز کردنش به این سادگیها نیست. تجربه نشان داده که هشت روش اصلی برای پاسخگوئی وجود دارد. ما این هشت روش را با هم بررسی می‌کنیم و عیب و فایده هر کدام

### برای تمیزی و بهداشت منزل شما

محصولات پاک کننده ساخت آلمان همیشه بهتر است

- توپا
- گلنزر
- توفیکس
- روراکس

چهار نام مطمئن در خدمت نظافت و بهداشت خانواده‌ها، هتلها، بیمارستانها

**توفیکس** → دارای مواد ضد عفونی کننده خوشبو برای توالت، دستشویی، حمام

**توپا** ← پاک کننده سریع قالی مبلمان منزل و اتومبیل بصورت خشکشویی

**گلنزر** ← واکس انواع کف پوشها، موزائیک، پارکت، سنگ فرش، مکالمو و انواع دیگر کف پوشها.

**روراکس** ← لوله باز کنی گازی، کابلائی خطر و سریع برای دستشویی، ظرفشویی، وان حمام

**روراکس دانهای** ← لوله بازکن و تمیز کننده خیلی مؤثر برای هر نوع لوله با کتر بهار از بین می‌برد

**روراکس** ← روراکس Abfluss-Reiniger hochaktiv

**روراکس** ← Rorax Rohrputzer

**گلانزر** ← Glanzer longlife

**فروش در کلیه سوپر مارکتها و درگاه استورهای معتبر کشور**  
نماینده انحصاری در ایران: شرکت افروخته چهارراه شاه‌نفلن ۶۴۶۴۳۸

را می‌سنجیم.  
**۱- روش نصیحت کردن!**  
فرض کنیم پروانه نزد شما می‌آید و می‌گوید: «من دیسگر حتی یک روز هم نمی‌توانم ابراد گیری‌های رئیس را تحمل کنم».  
اگر می‌خواهید در مقام یک نصیحت کننده به او پاسخ بدهید می‌گویید: «چرا به خود رئیس حقیقت رانمی‌گویی؟ هیچ دلیلی ندارد که تو چنین چیزی را تحمل کنی».  
عیب این رویه، قرار گرفتن پاسخگو در یک مسند داوری است و طرز پاسخ نشان می‌دهد که او خود را بالاتر از مخاطبش می‌داند و بهمین دلیل برایش چاره اندیشی می‌کند و پند می‌دهد. البته چاره اندیشیدن نشانه همدردی و دلسوزی و کار مفیدی است که در فرهنگ ما اهمیت زیادی دارد اما در چنین

ارتباطهایی که شونده و گوینده باید در یک حد از آگاهی باشند تا رابطه سازنده‌ای باهم برقرار کنند، وقتی پاسخ شونده این معنا را می‌دهد که او بهتر از گوینده می‌تواند وضعیت او را مشخص کند و حتی بجای وی تصمیم بگیرد که چه عملی باید انجام شود، بتدریج در گوینده حالت دفاعی مستقابلی بوجود می‌آورد و همین امر، ریشه دوستی آنها را متزلزل می‌کند.  
**۲- علت تراشی!**  
اگر شما به پروانه جواب بدهید: «می‌دانم چرا این حرف را می‌زنی، حتما این اواخر در خانه و زندگی گرفتار فشارهای زیادی بوده‌ای که اعصاب را خرد کرده...» بزبان بی‌زبانی سعی کرده‌اید بگوئید: «من بهتر از خودت ریشه مشکل را می‌شناسم و می‌دانم تو چطور

## میلیونها نفر در سراسر جهان به شامپو سولفورین

اطمینان پیدا کرده‌اند

فقط کافست هفت بار موهای خود را با شامپوی سولفورین بشوئید و معجزه شامپوی ضد شوره سر را ببینید

شامپو سولفورین شامپوی ضد شوره سر از آلمان



## نوترجی

باید فکر کنی... این پاسخ هم حاوی این اندیشه است که شما خود را بالاتر از او می‌دانید و باز روی او اثر منفی می‌گذارد.  
**۳- قطع صحبت گوینده، به قصد سوال کردن!**  
اگر شما حرف پروانه را قطع می‌کنید و سولاتی از او می‌پرسید، قصدتان این است که راجع به مشکل او اطلاعات بیشتری بدست بیاورید و مسئله را برای خودتان روشن کنید. درست مثل یک قاضی دادگاه که اطلاعات را از مسیر بخصوصی پیگیری می‌کند. این طرز پاسخ گاهی منجر به این می‌شود که پروانه مدام به سولات شما با «بله» یا «نه» جواب دهد در نتیجه این



محصولاتی از: لابراتوارهای آرایشی و بهداشتی نوترجی - تهران  
تلفن مرکز پخش ۹۸۰۳۷۰

**تهران خوراک**  
**تهران خوراک**  
تهران خوراک با تهیه بهترین غذاهای برای جشنها و مهمانیهای شما عالیترین سرویس و کادر مجرب آماده پذیرائی از میهمانان شاد در منزل است  
تلفن های تهران خوراک: ۲۳۲۴۲۶-۳۰۱۳۱۶

**کوچک کردن شکم با تضمین**  
 جوش- لگد پیش گیری چروک- سلولیت- تناسب سینه‌ها- پاک کردن صورت- پلینگ- رفع قلمی موهای زائد بدون درد در چند جلسه با کمترین وسائل موجود در دنیا سوراخ کردن گوش بدون درد تعلیم و فروش جدیدترین دستگاه موچین الکترونیکی مجهز به الکتروود مخصوص جهت از بین بردن خال- زگیل- میخچه- واریس‌های پوستی زیبایی ونوس کریم خان زند نرسیده به میدان ولیعهد کوچه شکروی از ۹ صبح تا ۸ شب تلفن ۶۴۵۶۶۱

**خودنویس فرانسوی واترمن**

هدیه‌ای که همه دوستش دارند  
 شیک. روان. و باارزش  
 با مدل‌ها متفاوت

خودنویس و خودکار  
 واترمن مدل براق

**WATERMAN**

**دوست خوب چه کسی است؟**

سوالات حرفه‌ای که او می‌خواسته بزند، محدود میشود و او را تحت فشار قرار می‌دهد.

۴- زست قاضی گرفتن!  
 یک جور جواب که به حالت داورانه انجام می‌گیرد اینست:

«من روی این مسئله مطالعه می‌کنم» مقصود چنین پاسخی آسوده کردن خاطر گوینده است و بهر حال شنونده را در وضعی بالاتر از گوینده قرار می‌دهد و باز نتیجه مطلوب عاید نمی‌شود.

۵- امتناع از پاسخ!  
 این نوع پاسخ درست ضد جواب داورانه

است. در این حالت شنونده با بی‌اعتنائی که در مقابل گوینده نشان می‌دهد به او می‌فهماند «من به حرف تو توجهی ندارم.» این بار هم گوینده در وضعی پایین‌تر از شنونده قرار می‌گیرد و رابطه دوستانه برقرار نمیشود.

۶- پاسخ تصحیحی!  
 این نوع پاسخ، نشانه غرور و خود بزرگتر بینی شنونده است. عادت بسیاری از مردم است که وقتی کسی با آنها صحبت می‌کند، وانمود می‌کنند که دقیقاً می‌دانند او می‌خواهد چه بگوید و از این که جمله‌اش را بجای او تمام کنند، لذت می‌برند. آنها در نقش یک تصحیح کننده، مرتب به میان کلام گوینده می‌پرند و در بیشتر مواقع گوینده ناچار است صبر کند تا تصحیحات شنونده که اغلب نادرست هم می‌باشد تمام شود و آنگاه

**محصولات خانگی بوش**

**BOSCH**

ساخت آلمان

باسرویس مجهز در ایران

- BOSCH ماشین لباسشویی
- BOSCH ماشین ظرفشویی
- BOSCH یخچال
- BOSCH یخچال فریزر
- BOSCH فریزر
- BOSCH جاروی برقی
- BOSCH آب میوه گیری
- BOSCH جوجه سرخ کن

و ده‌ها محصول خانگی دیگر

مجال یابد تا سر حرف اصلی خود برگردد. بهمین دلیل چنین گفتگویی مدام در حال افت می‌باشد.

۶\* رویه پاسخگویی که در بالا بیان شد، روش‌های مناسب و آینده‌آلی برای تحکیم دوستی شما و طرف گفتگوتان هستند و هرگز در سطح والاتنی از مکالمه سازنده که شما مایل هستید با اطرافیان داشته باشید نمی‌گنجد.

۷\* روش هفتم- جواب دلگرم کننده:  
 این نوع پاسخ بمنظور دلگرم کردن گوینده است و اطمینان دادن به او که تنها نیست و در میان اطرافیان همدردهای متعددی دارد و مثل او، بسیاری کسانی که از چنان مشکلی رنج می‌برند ولسی خود را نمی‌بازند و با آن کنار می‌آیند.

جواب دلگرم کننده به پروانه که از رئیس ایراد گیرش دلخور بود این است: «رئیس منم درست مثل رئیس توست. همیشه غر می‌زند و انتقاد می‌کند. اما من زیاد خودم را ناراحت نمی‌کنم، میدانی، گمان کنم اکثر روسا همین طور باشند.»

در هنگام بیان پاسخ دلگرم کننده باید بحد کافی زنگ و ماهر باشید تا به نتیجه مطلوب برسید، در غیر این صورت ممکنست پاسخ شما طوری باشد که طرف مقابل حس کند شما احساسات او را ندیده گرفته‌اید و به او حق نمی‌دهید که ناراحت باشد.

وقتی شما در جواب به یک دوست که مشکلی را برایتان مطرح کرده خنده‌کنان می‌گوئید: «این که چیزی نیست، پاشو دختر بزرگ، چزا گریه می‌کنی...؟» او بلافاصله از اعتمادی که نسبت به شما به خرج داده شیمان می‌شود و با خود می‌اندیشد «او هم درد مرا نمی‌فهمد. اصلاً کاش مشکلم را برایش نمی‌گفتم.»

مسلم است که ایجاد چنین اندیشه‌ای در ذهن طرف گفتگو بسیار دور از هدف سازندگی ارتباط است.

۸\* همچنان که قبلاً گفته شد، هدف ارتباط دونفر، سهم شدن در احساسات همدیگر است و بسا بر این بهترین روش پاسخگویی، روشی است که لحظه به لحظه گوینده را بیشتر تشویق کند که شنونده را در احساسات خود سهم کند. این نوع جواب، پاسخ روشنگرانه نام دارد.

۸- پاسخ روشنگرانه:  
 این نوع جواب، بصورت جمله سوالی نیست، بلکه عبارتی است که در ضمن سوال را هم دربر دارد. مثلاً در جواب به پروانه شما می‌توانید بگوئید: «از حرفه‌ایت پیداست که بخاطر جریاناتی که در اداره می‌گذرد واقعاً نگران هستی.»

این جواب باعث می‌شود پروانه بفهمد که لطفاً ورق بزنید

**ریشه کن کردن موهای زائد صورت و بدن با دستگاه دیپلاترون از آمریکا**  
 موم سرد ۸۳۴۳۲۶

**سالن آرایش شیلا**  
 حسن آباد استخر کوچه زمايش

**تهران پارتنی**  
 هر نوع غذای آماده برای هر گونه مجالس با سرویس ۹-۳۶۶۵۴۸

**استیل بیان**

شامپو معروف داکر اهلند

STILBÉPAN

Le Shampooing BIOLIQUE  
 Pour les cheveux sous-alimentés  
 Contre la chute des cheveux, les pellicules et le grisonnement precoce

برای از بین بردن شوره سر، موخوره و چربی زیادی مو

ما فقط شامپو و تونیک

در ۴ نوع:

**استیل بیان**

مخصوص موهای چرب، معمولی، خشک و کم رشد.

را پیشنهاد میکنیم

**ویتو**

کرم موبرساق پا و زیر بغل

Dr. A.P

کندن موبه هر طریق نه

بند انداختن

تراشیدن یا

ویتو بهترین است برای برطرف کردن موهای زائد بدن

مرکز پخش ۶۸۴۰۰۶-۶۸۳۶۷۵





**بیگودی**  
**بیگودی فرست لیدی ساخت آلمان معجزه میکند**  
 بیگودی فرست لیدی را چند دقیقه در آب داغ حرارت داده بعد بموی خشک بپوشید پس از چند دقیقه بدون استفاده از سشوار حالت دلخواه را بپوشانید خواهد داد. محل فروش در گاستورها - دارو خانه ها و فروشگاه های معتبر کشور از شهرستانها نمایندده فعال جهت فروش بیگودی فرست لیدی پذیرفته میشود سندوی پستی ۱۱/۱۲۹۱

**اطلاعیه بوتیک سرنوشت**  
**کمر بند و کیف پوست مار زنانه و مردانه رسید.**  
 روزولت خیابان دیبا سهره خسرو پرویز پلاک ۸ تلفن ۸۲۳۳۹۱

**در آبادان**  
 رفع قطعی موهای زائد صورت با مجهزترین دستگاه الکترونیکی بدون درد.  
 خیابان رند انستیتو انیرون تلفن ۲۸۴۶۶

**در شهر خود غریبم، کو عطر آشنائی؟**

آبادان تلفن زد و پس از آن، مرتب هفته‌ای دوبار تلفنی باهم صحبت میکردیم و هر بار او با لحن حزن‌انگیزی می‌گفت که خیلی ناراحت است و فکر میکند که دیگر هرگز مرا نمی‌بیند. اینهمه بدبینی و ناامیدی او بیشتر دیوانه‌ام میکرد و دیگر حتی نمی‌توانستم دل‌داریش بدهم، چون خودم هم دقیقاً حالی شبیه او داشتم.

بالاخره مأموریت «مهدی» تمام شد و باز صدای غمگینش را از توی تلفن بگوشم رساند:

«ناهدی» من فردا میام مشهد. دوازده شده بودم؛ خوشحالم مهدی! خیلی خوشحالم! من میام فرودگاه.

مدت خیال میکرد وقتی باند چشم‌هایش را باز کنند می‌تواند باز همه چیز را ببیند. حالا می‌فهمیدم او کاملاً حق داشت که در طول آن یک ماهی که در آبادان بود، مرتب می‌گفت: «خیال میکنم دیگر هرگز نمی‌بینمت!» بله، ما به مشهد باز گشتیم، در حالی‌که علاقه من نسبت به او اصلاً تغییری نکرده بود. اما همان روزها پدر و مادرم که قبلاً «مهدی» را ایده‌آل‌ترین داماد می‌دانستند، سازی از بی‌مروتی و نامردی کوک کردند و این خود فاجعای دیگر بود. با اینکه از نظر شرع و قانون من همسر «مهدی» بودم، آنها میگفتند که نباید با او ازدواج کنم. من می‌گفتم که به هیچ وجه حاضر نیستم در این شرایط از او طلاق بگیرم، من دوستش دارم، و هر طور که هست قبولش دارم و در کنارش می‌مانم، ولی آنها هر روز بیشتر عرصه را بر من تنگ و تنگ‌تر میکردند و این تنگی به آنجا رسید که آنها حتی نمی‌گذاشتند به دیدن او بروم. من نمی‌توانستم مثل آنها باشم. من «مهدی» را بخاطر چشم‌هایش نمی‌خواستم. از خانه، از آن زندانی که برابرم ساخته بودند، فرار میکردم و به دیدن او می‌رفتم، اما او چنان غمگین بود و چنان قیافه رقت‌انگیزی به خود می‌گرفت که من تا چند روز بعد اصلاً حال خودم را نمی‌فهمیدم، با اینهمه باز هم فرار میکردم و باز هم به دیدنش می‌رفتم. ساعتها کنارش می‌نشستم و او مدام اشک می‌ریخت. و یک روز دیدم که تمام درها را به رویم بستاند. بدون توجه به اشکها و فریادهای

**لوازم آرایش عروس**  
**با نظر متخصص آرایش عروس**  
 سری کامل لوازم آرایش فصل جدید زندگی خود را با نظر متخصص آرایش عروس انتخاب کنید



**قصر آئینه در آگ استور تخت جمشید** - مقابل ساختمان شرکت نفت  
**داستوشمیران** - خیابان پهلوی مقابل پارک ساهنشاهی.

من می‌گفتم: «مهدی به چه درد تو می‌خورد؟ تو باید از او طلاق بگیری!» و من تنها یک کلمه می‌گفتم: نه!

سه ماه تمام توی خانه بودم و حق بیرون رفتن و تلفن زدن به هیچکس را نداشتم. «مهدی» برایم پیام می‌فرستاد که: - این بود همان عشقی که می‌گفتی به وسعت آسمان است؟

و من در تهائی زار می‌زدم، بدون اینکه قدرت داشته باشم از حق قانونی خودم دفاع کنم. و یک روز او، عصاب‌دست آمد، درحالی‌که مادرش زیر بازویش را گرفته بود. از پشت آمده بود که احوال همسر فراموشکارش را بپرسد و شاید هم او را به خانهاش ببرد، اما نگذاشتند من از اتاق بیرون بروم. در را به رویم قفل کردند. مشت به در کوبیدم، فریاد زدم، او را صدا کردم و بعد که دیدم قیادهای ندارد، آرام گرفتم و گوش به در چسباندم. آنها می‌خواستند به آن مرد دلشکسته چه بگویند؟

مادرم تعزیه گردان شده بود. صدای او بود که قلبم را سوراخ کرد. «مهدی» سراغ مرا می‌گرفت و مادر گفت:

- آقا «مهدی»، باور کن اصلاً دلم نمی‌خواود این حرفو بزیم، ولی چاره‌ای نیست، بالاخره باید گفت و شما را هم از بلا تکلیفی در آورد. میدونید، ناهید دیگه نمی‌خواد شمارو ببینه، البته نباید به طرفه به قاضی برید، خوب حق لطفاً ورق بزنید

**عشق به زنده‌ها**

مقابل پای «سام» با دقت بر زمین نهاد.

«سام» گفت:

- خدای من، ببین با چه وفاری اونو پس میاره.

زن خندید:

- پناه بر خدا.

در مقابل سگ که چهارمای سخت داشت خم شد. سگ نگاهی حاکی از عزم قوی خود براو انداخت. زن با عجز به «سام» که ماهی را برداشت و آنرا پس انداخت نگاه کرد و نالید:

- تو نباید اون کارو بکنی. سگ دوباره بسوی آب جست و ماهی را به دندان گرفت و این بار هم باغرور، رقص کنان آنرا بسوی «سام» آورد و در مقابل پای او بر زمین گذاشت و برای پرتاب بعدی منتظر ایستاد. پاهایش از هیجان می‌لرزید.

مرد به زن گفت:

- خوب! بفرا مانید. همه توطنه‌ها بر علیه این دو تا ماهیه. این یارو تربیت شده که به آدم کمک کنه، آدم باید غذا بخوره، این وسط یک چیزی هم مرده، دخترک...

همچنان که او حرف می‌زد، یک ماهی کپور از دهان سینه سرخ دریائی روی پاهای او لفزید، نعره‌ای کشید:

- حالا اینو ببین. دیدی؟ این ماهی کوچولو رو چی میگی؟

زن گوئی اعتراف می‌کرد. جواب داد:

بله.

- دیدی؟ قربانی، بقیه‌رو قربانی میکنه. خوب عجله کن. اونو دوباره پس بنداز.

- اما اینی که من می‌بینم باز اونو پس

**دوره‌های دبیرستانی**  
**اخذ پذیرش تحصیلی**  
 از آمریکا، انگلستان، سوئیس، فیلیپین، هند و دوره‌های کوتاه مدت زبان و سکرتری تهران عباس‌آباد انتهای وزراء (پارک) خیابان گاندی خیابان پنجم پلاک ۳ شرکت بین‌المللی ۵ قاره تلفنهای ۶۸۱۷۵۷ - ۶۸۵۳۳۳ - ۲ و ۶۸۱۳۳۱

**مشاوره نماید!**  
 اگر از ناملات بی‌تجرب و موهائیان خسته شده‌اید؟  
 اگر از ریشش مو یا طاسی سرخ می‌برید؟  
**بتخصیص انستیتو ونوس**  
 برای ترمیم موهائیان مشاوره نماید.

**انستیتو ونوس** تنها سرسرای است که موهای ترمیمی شمارا تا هفت سال ضمانت می‌نماید.

سیستم‌های با مراحلی جدید - بدون مراحلی جدید - تدریجی - یک جلسه‌ای و بزشت کم‌تره این انستیتو بکلید کانی که در اثر نور لیزر، چربی زیاد، شوره، زخم و امثال آن از ریشش مو یا بی‌مونی سرخ می‌برند این امکان را میدهد که بدون هیچ‌گونه کمرانی سال‌های سال مانند افراد عادی از موهائی پرشت و زیبا برخوردار باشند.

**انستیتو ونوس** تنها سرسرای است که موهای ترمیمی شمارا تا هفت سال ضمانت می‌نماید. انستیتو ونوس؛ پهلوی بالاتر از امیرکرم ساختمان کیان برای تعیین وقت قبلی با تلفن: ۶۶۶۵۸۹ تماس بگیرید.

**برای رفاه حال بیشتر مشتریان گرمی - انستیتو ونوس مبلغ هزینه ترمیم مو را به اقساط می‌پذیرد.**

**پوشاک مشکی بلاک شاپ**  
 لباس مشکی مخصوص مراسم سوگواری زنانه مردانه  
 بین چهارراه شاه و امیرکرم ساختمان آزاد جنب خانه کوچک تلفن ۶۴۵۶۲۴

**کارخانه قالیشوئی وطن**  
 تلفن ۵۵۱۶۷۰

**فروشگاه بزرگ شعله**  
 جدیدترین لوستر و چراغ سقفی از اروپا زیباترین آئینه و شمعدان عروس - اجناس کادوئی سرویس چینی خیابان پهلوی سهره آریامهر تلفن ۸۹۴۳۲۱

**تحصیل زبان انگلیسی در لندن**  
یکماهه با هزینه تحصیل و پانسیون ۲۵۰۰۰ ریال  
تلفنهای: ۶۶۱۹۱۷ و ۶۶۶۱۹۳ و ۶۴۴۹۸۱

**سالن زیبایی و آرایش ژرمن**  
**افتتاح شد**  
اپیلاسیون تحت نظر متخصص فن  
تخت طاووس بین نادرشاه و سنائی پلاک ۳۴۸ طبقه اول  
تلفن ۸۳۱۲۳۵

**ژانویه در لندن**  
۱۲ روز خرید و گردش  
۶۲۵۰ تومان  
دیدار از برایتون - استرادیفورد (شهرشکسپیر)  
تاریخ حرکت ۵-۶ و ۷ دیماه  
سبای شمالی چهارراه بزرگمهر تلفنهای: ۶۶۱۲۱۳ - ۶۸۸۹۹ - ۶۴۴۸۶۱ - ۶۴۱۹۷۹

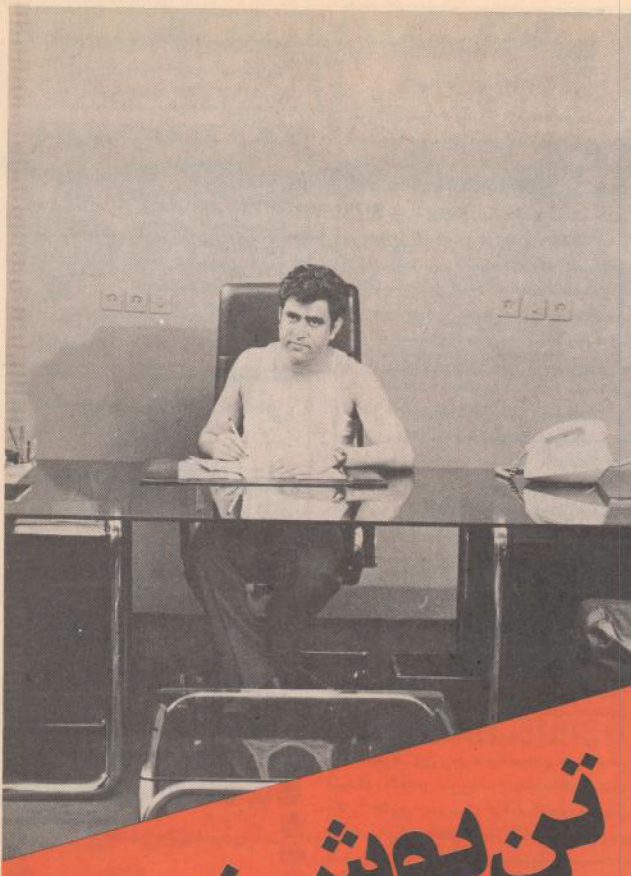
**جدید**  
**از تاپ اگسی**  
**تایپ اگسی**  
Tipp-Ex Schreib-Korrekturband  
انقلابی جدید در ماشین نویسی، یک نوار ماشین تحریر متصل به باند تایپ اگسی که با عوض کردن دگمه نوار ماشین تحریر اشتباهات ماشین نویسی را برطرف میکند و ناهاران دفعه قابل استفاده است. صرفه جویی در وقت و کاغذ و با سرعت عمل بیشتر.

**مامان، برو بدنبال کار!...** بقیه از صفحه ۴۱

دخترتان میگوید:  
- خوب، مارک؟... مارک است دیگر!  
ناگهان متوجه میشوید که این اولین عشق دخترتان است و متوجه همه چیز میشوید اما متوجه چه چیز؟ حیف که آن زیرکی لازم را برای دانستن همه چیز ندارید.  
- خوب، این مارک چه کرده است؟  
- او زنجیرش را به کاترین داده است. شما نفسی براحتی میکشید.  
- اینکه چیز مهمی نیست.  
- چطور مهم نیست. این علامتی است... چطور متوجه نیستی. علامت این است که...  
لبخندی بر لبانتان نقش می‌بندد، اما متوجه میشوید که قهرمان ماجرای عشقی که کنارتان نشسته ناراحت است. حس میکنید دلتان میخواید او را در آغوش بگیرید. دختر کوچولوی بلوند و سرخ و سفیدتان را.  
اما او بگریه افتاده است. شما میگوئید:  
- شاید خواسته نظر ترا جلب کند. او ناگهان میپرسد:  
- یعنی... مامان تو اینطور فکر میکنی؟  
- البته... البته... دخترجان، حالا خیلی چیزهاست که تو نمیدانی...  
حالا به مدرسه رسیدهاید. او پیاده میشود. شما با مهربانی میگوئید:  
- گوش کن. اگر چیزی در قلبت داری هرگز پنهان نکن و با من حرف بزن. باشد؟  
دخترتان زمزمه میکند:  
- این کار آسان نیست. ترا هرگز

زندگی با مرا نمی‌خواهی؟ نمیدونم شاید هم خیلی خوشحالی آدم گاهی وقتها از خوشحالی هم گریه میکنه.  
- خوشحال نیستی، من دوست دارم مهدی، این حرف را چطوری باید بزنم؟  
- با امضاء کردن اون دختر!  
- منو مجبور کردن.  
- دیگه برای این حرفا خیلی دیره. منم برای باور کردن دیگه قابل نیستم.  
بعد پرسید که کجا را باید امضاء کند. امضاء کرد و فقط گفت:  
- خداحافظ!  
ظاهراً آزاد شدم. دیگر دری به روی من قفل نمی‌شد و هیچکس با غضب نگاهم نمیکرد، برعکس همه مهربان شده بودند، اما من دیگر زنده نبودم. داشتم ادای زندگی را درمی‌آوردم و حسرت آزادی واقعی را میخوردم. با همه لچ کرده بودم و بدنبال فرصت می‌گشتم که به دیدن «مهدی» بروم. اما...  
درست دوهفته بعد از جدایی، آن خبر وحشتناک را شنیدم: «مهدی» خودکشی کرد!... وای خدای بزرگا چرا؟ چرا؟ چرا؟ منکه یکبار دلم شکسته بود، دوباره چرا؟  
حالا یک ماه گذشته، یک ماه با دل خونین و اشک و احساس گناه. عجیب است که پدر و مادرم، آنها که «مهدی» را کشتند، با واقعه، خیلی راحت روبرو شدند. میدانید، آنها «مهدی» را کشتند و هیچ دادگاهی محاکمشان نکرد و من این ظلم را تا آخر عمر چگونه باید تحمل کنم؟ چگونه؟  
مشهد - «ناهدید-م»

نمیشود دید.  
حرکت میکنید و حس میکنید که قلبتان گرفته است. امروز که بیشتر از هر روز دیر کرده‌اید، اتفاقاً ترافیک هم سنگین تر از هرروز دیگر است. شما میان اتومبیل‌ها گرفتار شده‌اید و در ذهنتان صدای مرد زندگیتان پیچیده است:  
«لباس خاکستری من کجاست؟ هنوز هم در لباسشویی است؟» صدای پسر بزرگتان را میشنوید: «مامان، این هفته کم بمن پول دادی.» صدای دخترتان را که با ناراضی میگوید: «دخترهای دیگر بیشتر از من پول جیب دارند.»  
در این میان نگاهتان به راننده‌هایی می‌افتد که اینطرف و آنطرف شما هستند. یکی دارد گوشش را تیز میکند، یکی دندانان را، آن یکی انگشت توی دماغش کرده است. انگار هیچکدامشان وقت نداشته‌اند که در خانه به نظافت خودشان بپردازند. یکی از آنها با هیکل درشتش پشت فرمان دارد بشکن میزند و میرقصد. اول فکر میکنید که پسرش زده است، بعد متوجه میشوید که یک موزیک شاد از رادیو پخش میشود و گوینده دارد اعلام میکند که: «برقصید، بخندید، خوش باشید، حرکت کنید» و آقا دارد همه این کارها را پشت فرمان میکند. یکنفر دیگر از فرصت استفاده کرده است و دارد اتومبیلش را تمیز میکند و هرچه ته سیگار و روزنامه کهنه و کاغذ شکلات هست میریزد بیرون. صدای افراد خانواده باز در گوشتان زنگ میزند:  
«مامان، فراموش نکنی که امروز لباس اسکی مرا بگیر» این صدای پسر شماست. «امشب چه میخوریم؟» این صدای شوهرتان است. «امیدوارم باز املت نخوریم» این صدای دخترتان است. «...» این صدای خودتان است.  
طرف دارد هنوز اتومبیلش را تمیز میکند. شما خوب میدانید که این مرد در خانه‌اش هرگز دست به سیاه و سفید نمیزند اما حالا دارد با اینهمه وسواس درشویی ترافیک، اتومبیلش را تمیز میکند. آنقدر عصیان‌هستید که از اتومبیل پیاده میشوید و بطرف او میروید و به او میگوئید: «کوچه را با سطل خاکروبه اشتباه گرفتارماید؟» او حیرت زده بشما نگاه میکند: «بتو چه مربوط است.»  
تگفته است اما میخواهد بگوید...  
دیر شده است. یک ساعتی دیر شده است. امشب در عوض یک ساعت بیشتر کار میکنید، شاید هم دو ساعت بیشتر کار کنید تا جبران کرده باشید. تصمیم میگیرید اتومبیل را گوشه‌ای بگذارید و به کلینیک تلفن کنید و در این فرصت شاید بتوانید لباس اسکی زولین را که چند روز دیگر برای اسکی خواهد رفت بخرید. راه میروید. صدای مهربان خانواده یک لحظه شما را رها نمیکند. اولیویه: مامان تو بمن قول دادی که چهارشنبه آینده با من به دندانسازی بیایی (اما چطور؟).  
تعمیر کار: خانم، اما من هیچ کاری برای ماشین رختشویی شما نمیتوانم بکنم. قطعاتی را که میخواستم پیدا نکردم. صدای مرد: (دستور دهند) آئی، فراموش نکنی که به بانک بروی (او خودش نمیتواند به بانک برود و پول بگیرد؟ نه...)



**تن پوش زیرین**  
**استار لایت**

شرکت تولیدی استار لایت پیشگام در صنایع جوراب اینک تن پوش زیرین آستین دار و بدون آستین استار لایت را جهت مردان - پسران و کودکان در رنگهای متفاوت برای اولین بار تولید و عرضه میکند

**Starlight**  
**QUALITY**

جورابهای پشمی استار لایت نیز در انواع مختلف بازار عرضه شد

MEDIA



### تزیین اتاق عقد

تعلیم گل شیشهای و گل چینی  
تلفن: ۶۳۳۶۰۹

**فناوی خوشمزده در...  
رستوران چشمه**

مخصوص خانواده‌ها  
با انواع غذاهای ایرانی و  
فرنگی آماده پذیرایی در  
رستوران و منازل جهت  
مهمانها با سرویس کامل  
ادرس خیابان بهلولی بالاتر از محمودیه  
استگاه هماهنگی تلفن ۲۴۶۲۲۱

### انستیتو زیبایی پروین متخصص از انگلستان بر طرف کردن موهای زائد صورت و بدن - پاک کردن و ماساژ صورت و بدن سوراخ کردن گوش بدون درد - مومک.

آدرس = یوسف آباد خیابان  
محمد رضا شاه کوچه ۲۱  
کاشی ۶ تلفن ۶۲۷۸۰۸

**کوچک کردن شکم  
با تضمین  
۶۴۷۶۴۶**

**پالسیو -  
فضای سبز  
هنرس والی**

### فروش بی سابقه لوازم خانگی و صوتی با قیمت تجارتی - قصدت چهار راه توس فروشگاه سهیل ۹۶۰۵۸۶

### آموزشگاه موسیقی شهرزاد تدریس خصوصی و هدیه پلن ساز مجانی پیچ شمیران جنب بانک شهریار ۷۵۹۱۰۰

### پسر شیطان

بقیه از صفحه ۴۷

نمی خوابید. خواب از چشمانش گریخته بود. مدام شراب مینوشید و رنج میکشید و فکر میکرد. یکبار بمدت پنج روز نتوانسته بود بخوابد. یکبار مردی از آفریقا او را به کمک خواست. مرد در حال مرگ بود و فرزندی داشت که به فرزند آدمیان شبیه نبود. «برونان» میبایست این کودک هیولاصفت را به قتل برساند. با اینهمه جنایات، گاهی خواب مسیح را میدید که آرام دستی بروی او میکشید و به او میگفت که بخشیده شده است. با اینهمه میکوشید که در برابر پدر اسپیلتو و دیگران آرام باشد، زیرا اگر به ضعف او پی میبردند نابودش میکردند. اسپیلتو متوجه رنج او بود و مرهمی به او داد که روی زخمهایش بگذارد و داری دیگر که آرامش میداد. از آن روز «برونان» با مواد مخدر قوی آشنا شد و برای تسکین دردهایش از آنها استفاده کرد.

از ششم ژوئن، در ششمین ماه، در ششمین روز و ششمین ساعت، اتفاقی افتاد که زندگی «برونان» را زیرورو کرد. زنی را برای وضع حمل آورده بودند. خواهر روحانی «ماری ترز» مأمور این کار شده بود. زن رنج میکشید و فریاد سر میداد. خواهر ماری ترز پهنه آغشته به آتررا جلوی بینی زن گرفت و او را بیهوش کرد. برونان بالای سر زن ایستاده بود و سنگی را که اسپیلتو به او داده بود در دست داشت. خواهر روحانی جوشاندگی از مغز شغال را تهیه کرده بود تا به کودکی که بدنیا میاید بدهد. لفظهای بعد کودک بدنیا آمد و برونان منتظر این لحظه بود. کودک دیگری نیز در دوقدمی او در همان لحظه چشم به جهان باز کرده بود. برونان کودک اولی را نگاه کرد. کودک بزرگتر خارق العادهای زیبا بود. او به دو نوزادی که کنار یکدیگر بودند نگاه کرد. یکی پرمو و غرق در خون بود و آن دومی سفید و زیبا و لطیف بود. برونان میدانست چه باید بکند و کرد، اما کارش را خوب انجام نداد. او با سنگ بزرگی که در دست داشت بسر سرنوزاد میزد تا او را له کند. یک لحظه احساس کرد که دلش میخواهد بچه را بردارد، در آغوش بکشد و فرار کند، اما دیگر خیلی دیر بود و کودک در آستانه مرگ قرار گرفته بود. او دوباره سنگ را بسر سر کودک کوبید. حالا دیگر کودک مرده بود. هیچکس گریه برونان را ندید. او میدانست که از آن لحظه به بعد هیچکدام از اعضای شیطان پرستان او را نخواهند دید. او روز بعد شهر رم را ترک کرد و به بلژیک رفت. درد پشت او طاقت فرسا شده بود و او هر روز بخود آمیول مورفین

تزیین میکرد. او تنها در گوشهای زندگی میکرد و با هیچکس سخن نمیکفت. سرانجام درد پشت او چنان طاقت فرسا شد که به رفتن به بیمارستان مجبور شد. جواب پزشکان این بود که او غده بدخیمی دارد و این غده بزودی او را بسوی مرگ خواهد برد. حالا که برونان قرار بود بمیرد، آرزویش این بود که مسیح او را ببخشد. او فکر میکرد که اگر بشکلی بتواند بدیهای خود را جبران کند، خدا او را خواهد بخشید. او در جستجوی مردی بنام «بگین هاگن» که نامش را از شیطان گرفته بود برآمد. این مرد توانسته بود در سال ۱۰۹۲ اولین شیطان پرست را پیدا کند و کسانی که بعد از اینها آمدند «بگین هاگن» نام داشتند. وقتی برونان بدیدن این آخرین بگین هاگن رفت متوجه شد که مرگ او نیز نزدیک است و شیطان درصدد است که بزودی فرزند واقعی خود را بر روی زمین بفرستد. بگین هاگن به او گفت که پس واقعی شیطان همان کودک کیست که در خون و مو یعنی از یک مادر زشترو و پشمالو بدنیا آمد. تا وقتی که او زنده باشد، کسی در اطراف او زندگی آرامی نخواهد داشت. برونان جسماً و روحاً درد میکشید. دردی طاقت فرسا داشت و برای کم کردن عذاب درونی خود به سفارت مراجعه کرده بود تا حقیقت را به تورن بگوید و قبل از آنکه فرزند واقعی شیطان یعنی فرزند خوانده او بزرگ شود و دنیا را به بوی برانی بکشد او را از بین ببرند، اما تورن با خشونت با او رفتار کرده و او را از دفتر خود بیرون رانده بود. او ناامید بود و همه جا تورن را دنبال میکرد. در آن روز سخنرانی نیز او از دور شاهد سفیر بود و همچنین در روزی که بنای خانه‌هایی را که از سوی دولت برای مردم فقیر ساخته میشد کلنگ میزد. تورن از جرد او در میان جمعیت خبری نداشت و حرف میزد:

خوشحالم که امروز کلنگ بنای خانه‌های مردمی را که استطاعت مالی زیادی ندارند بزمین میزنم. مردم برای او هورا کشیدند و او پس از آنکه کلنگ زد، بسوی مردمی که برای او ابراز احساسات میکردند، آمد. یاد شدیدی میوزید و تورن سعی میکرد دست مردم را بفشارد. در این میان یکنفر دست او را گرفت، این دست با دستهای دیگر تفاوت داشت، انگار آتش بود. تورن دقت کرد. آنکسی که دست او را گرفته بود همان کشیش بود. تورن با عصبانیت گفت:

دست مرا ول کنید.  
آقای سفیر، امدم بشما بگویم که فردا ساعت یک بعد از ظهر در «نیوگاردن» منتظر شما هستم.  
دستم را ول کنید.  
فقط پنج دقیقه بمن وقت بدهید. من

حرف مهمی دارم که باید بشما بزنم. این حرف شما و خانواده شما را از بدبختی نجات خواهد داد. پس از آن دیگر هرگز مرا نخواهید دید.  
ولم میکنید یا نه؟  
گوش کنید. همسر شما در خطر مرگ است. اگر نیاید او خواهد مرد.  
وقتی تورن توانست دست خود را خلاص کند، اثری از کشیش نبود. تورن گنج بود و همچنانکه با مردم دست میداد از خود میپرسید که چه اتفاق خواهد افتاد؟ چرا این کشیش یک لحظه نیز او را رها نمیکند. آیا لازم بود که این کشیش دوباره را بدست قانون بسپارد؟ اما اگر کار به دادگاه میکشید و همه چیز آشکار میشد آبروی خانواده او میرفت. نه، این راه عاقلانهای نبود. اما چه میبایست بکند؟ آیا میبایست کشیش را بفرود و به او حق السکوت بدهد؟ آیا بهتر نبود به ژانینگ تلفن کند و به او بگوید که کشیشی را پیدا کرده است؟ اما چه خطری بیشتر از خطر سپردن یک راز به دست یک روزنامه نگار بود؟

روز بعد تورن سوار اتومبیلش شد و بطرف محلی که کشیش گفته بود رفت. اول فکر کرده بود که به «نیوگاردن» نرود، اما در درون او وسوسهای بود که او را بسوی قرارگاه میکشید. شاید با رفتن به باغ میتوانست از رازی پره بردارد. کشیش گفته بود که کاترین در خطر است و اگر او به دیدنش نرود کاترین خواهد مرد. غیرممکن بود که کاترین در خطر باشد. چه خطری؟ اما دل او گواهی واقعه شومی را میداد.

تورن ساعت دوازده و نیم به نیوگاردن رسید. اتومبیلش را کنار باغ پارک کرد. او لفظهای در داخل اتومبیل ایستاد تا اخبار را گوش کند. آدمی تا بکجا رسیده بود. یک خبر در یک لحظه واحد در نیوگاردن، لائوس، هند، فرانسه، آلمان و... بیک شکل پخش میشد. بمبهای اتمی حیات بشر را تهدید میکرد و جهان آماده پذیرش یک جنگ هولناک اتمی میشد. تورن به صحراهای سینا اندیشید، به سرزمین مولود، سرزمینی که خدا آن را به ابراهیم وعده داده بود. تورن سعی کرد از این اندیشه‌های کشنده خلاص شود و به ساعت نگاه کرد. حالا یک بعد از ظهر بود. او از اتومبیل پیاده شد. بارانی‌اش را بتن کرد و برای آنکه شناخته نشود عینک بپوشم زد. اما همین حالت او را سخت عصبانی کرده بود. چرا میبایست نقش یک مأمور و یا یک جاسوس را بازی کند؟ او ایستاد و آنطرف را نگاه کرد و سرانجام او را دید. احساس کرد که خون در بدنش یخ بسته است و رگهایش دردی عجیب گرفتارند. برونان روی یک نیمکت نشسته بود. تورن فکر کرد که از همانجا بقیه در صفحه ۹۸

### پیشن دیوارهای حرمسرا

بقیه از صفحه ۲۱

یکنفر اینجا بیشتر نیست. نمیتونی بیای ما را نجات بدی؟  
نه. متاسفم. بازوی من کار نمیکند. بقدری خون ازم رفته که همین یک چشم تار شده و بدرستی جانی را نمی بینم. با یکدست هم نمیشه جنگید.  
نصراالله که اینک نمیتوانست نریمان را ببیند پرسید:  
- الان اوضاع چگونه؟ چنگیز خان چیکار میکند؟  
- افرادی دارن توی همون اطفاک و اطرافش بته وهیزم و خار بیابونی جمع میکنن، اما خود چنگیز خان وهالو قنبر رفتن خونه شیرزاد و خوابیدن.  
- تا صبح چند ساعت موند؟  
- وقت نماز... یکساعت و نیم دیگه هوا کاملا روشن میشه.  
- پس از عمر ما چیزی باقی نمونده...؟  
- نباید ناامید بود...  
نریمان با احتیاطی کرد و ریگی از لبه بام پائین افتاد و با برخاستن این صدا توجه نگهبان جلب شد و از جای جست و گفت:

- اه ای اونجا کیه... الان میام میکشمت. باکی حرف میزنی؟  
نریمان خود را عقب کشید و بسرعت از آنجا فاصله گرفت و دور شد و رفت. نگهبان همه جا را بررسی کرد و چون اثری نیافت مجدداً روی همان پله نشست و درحالی که شمشیرش را روی دو زانو نهاده بود به چرت زدن پرداخت. یوسف و نصراالله نیز بقدری خسته بودند که تقریباً از حال رفتند. دقایق پشت سرهم میگذشتند. موقعی یوسف دیده گشود که هوا روشن شده بود. دستش بشدت درد میکرد و بازویش به سبب فشار طناب سرخ شده بود. با حرکتی که یوسف بخود داد نصراالله هم بیدار شد و گفت: صبح شد یوسف. یعنی امروز آخرین روزی است که من و تو زنده ایم... کسی چه میدونه...؟ شاید معجزهای شد و زنده موندیم.  
- به خدا امیدوار باش...  
نگهبانی که برای آنها گماشته شده بود چنان بخواب رفته بود و خبری نداشت که اگر نریمان تصادفاً بیاید و از بام پائین می جست براحتی میتوانست طنابها را ببرد و آنها را نجات دهد، اما بدبختانه از نریمان خبر و اثری نبود و وقتی هم او آمد که نگهبان بیدار و هشیار شده بود. یوسف که میتوانست اطاق زندان نرگس و قدمشاد را ببیند گفت:

نگهبان چه میکند؟  
- تازه بیدار شده و داره خمیازه میکشه.  
نگهبان صدای گفت و گوی آنها را شنید و از جای برخاست و به بازدید خانه پرداخت و وقتی مطمئن شد به طرف در ورودی رفت و بخارج نگرست. در همین لحظه بود که ناگهان هیکل نریمان روی بام نمایان شد و در حالیکه بی پروا میخندید و شادی میکرد و هورا می کشید گفت:  
رفقا... سام و حیدر با یکعده سیصد نفری سواران عباس میرزا نایب السلطنه اومدن... من از همینجا پرچم عباس میرزا را می بینم.  
نگهبان که بشنیدن صدای نریمان برگشته بود، با خشم و عصبانیت گفت:  
- تو کی هستی... الان میام میکشمت... از اونجا برو. با زندانها حرف نزن.  
نریمان صدائی توهین آمیز از دهان خود خارج کرد و گفت:  
- برو عمو... دیگه هیچ غلطی نمیتونم بکنیم. و عباس میرزا فرمان عفو برای همه گرفته و فرستاده... دهن تو ببند و گرنه من میام پائین میکشمت...  
دهان نصراالله و یوسف از حیرت بازمانده بود. نمیتوانستند آنچه را که می شنوند باور کنند. نصراالله پلکها را بهم میزد و میگفت:  
- آیا خواب می بینم؟  
نرگس و قدمشاد نیز خود را پشت در رسانیده بودند و میخواستند از شکاف تخته‌ها به خارج بنگرند. صدای نریمان را می شنیدند ولی آنها هم این خبر را باور نداشتند. یوسف پرسید:  
خبر را باور نداشتند. یوسف پرسید:  
- سام گفت... تو از کجا میدونی عباس میرزا حکم عفو برای ما فرستاده؟  
- سام گفت... خود سام و حیدر و یک مرد دیگه که نفهمیدم کیه اما جبه زردوزی پوشیده و نشون میده آدم مهمی است حکم را به چنگیز خان ابلاغ کردن.  
- تو با چشم خودت دیدی...؟  
- البته که دیدم... با همین چشمهام. من رتمه که زود برگردم و شماها را با خودم ببرم.  
موج شادی عجیبی برخاسته بود. افراد شیرزاد و جاجرهایها به چند دسته تقسیم شده و به خانه‌ها میرفتند و کسانی را که به اسارت درآمده بودند آزاد میکردند. در همین گیرودار بود که نریمان و شیرزاد و حیدر و چنگیز خان و هالوقنبر در حالیکه مردی با جبه زردوزی شده پیشاپیش آنها بود وارد خانه نرگس شدند. آن مرد همین که یوسف و نصراالله را دید گفت:  
- اونها را آزاد کنین...  
چنگیز خان اشاره کرد و طناب را گشودند و یوسف و نصراالله آزاد شدند. بعد آن مرد پرسید:

- آن خانم مطلقه حضرت خاقان کجا تشریف دارن...؟  
باز چنگیز خان اشاره کرد و یکنفر رفت و در اطاق نرگس و قدمشاد را گشود. در که باز شد آن مرد لبه‌های جبه خود را بهم آورد و خیلی لطفاً ورق بزیند

### پیشنهادی پرسود برای آرایشگاههای زنانه

اگر علاقمندید ضمن کار خود و بدون هیچ هزینه اضافی، کار دیگری را نیز که مربوط به کار شما میشود و دارای سودی سرشار است انجام دهید، ما شما را به همکاری دعوت میکنیم.  
برای دریافت اطلاعات کامل لطفاً نام و آدرس خود را به تهران صندوق پستی ۴۱/۲۶۳۷ ارسال فرمائید.

انستیتو روزگیا  
مرکز آموزش مکالمه انگلیسی

۵۲-۵۲

### بازدک نیاز خانواده‌هایی که فرزندان شان در خارج از کشور تحصیل میکنند، چند کلاس اختصاصی مکالمه زبان انگلیسی برای بانوان و دانشجویان بصورت عادی و فشرده تشکیل داده است.

ساعات تشکیل کلاسها ۸-۱۰-۱۱ صبح میباشد.

ضمناً با اطلاع میرساند ساختمان انستیتو رودکی بطور کامل از فروردین ماه ۱۳۵۷ به خیابان تخت طاوس بین بهلولی و نادرشاه شماره ۴۳۰ انتقال یافته است تلفن ۶۲۲۳۵۰

### تزیین و گل آرایی اطاق عروس

سفره عقد و ماشین عروس  
به سبک کاملاً جدید و جالب تلفن ۲۲۷۸۱۶

### بوتیک یلوشاپ

مبتکر و طراح پوشاک حاملگی در ایران  
آخرین مدلهای پوشاک حاملگی در بوتیک یلوشاپ  
روزولت شمالی بالاتر از میدان ۲۵ شهر بروجنب بانک رهنی  
تلفن ۸۳۳۶۰۴

### فروش فوق العاده پالتوپوست باقساط

شرکت خرتیه کننده انواع پالتوپوست، کت، کاپ و غیره  
در ضمن این موسسه پالتوپوست مستعمل و قدیمی شما را بفرم دلخواهتان در میاورد.  
۶۶۵۹۶۹

مردانه پیش رفت و تعظیم کرد و گفت:  
- سلام خانم... امیدوارم این مدت به وجود شما خیلی سخت نگذشته باشه. این یک سوء تفاهم بود که به شکر و عنایت پروردگار و توجه و حسن نیت حضرت خاقان که همیشه الطافشون شامل حال رعایا هست بر طرف شد. من منشی خاص و محرر محرم حضرت عالیجاه (امین السلطنه) هستم. تصادفاً امسال بعد از چندین سال عالیجاه از عتبات به تهران برگشته بودند که خدمت ولیعهد عباس میرزا شرفیاب شوند و مطالبی را بعرض برسانند. این از بخت بلند شما بود که حیدر خادم قدیمی خانواده (تاجماه خانم) موفق شد عالیجاه را ملاقات کند و مراتب گرفتاری شما و سوء تفاهماتی را که پیش آمده به اطلاع برساند. حضرت امین السلطنه هم فوراً نزد نایب السلطنه رفتند و گزارش امور را بعرض رسانیدند. حضرت نایب السلطنه هم بدون فوت وقت قلم و کاغذ خواستند و از حضور پدر بزرگوارشان

## گراندهتل تهران

آماده پذیرائی جهت مهمانیها و عروسیهای شما  
باسرویس عالی با پارکینگ اختصاصی  
پهلوی نبش تخت طاووس تلفن ۶۲۹۶۱۰-۶۲۴۳۸۳

**سرعت ودقت با ۷۵۵**  
سرویس و نصب کولر  
تشخیص ترکیدگی لوله  
(بامدرتترین دستگاه)  
لوله‌باز کنی و تخلیه چاه  
لوله‌کشی نصب و سرویس  
سازمان ۷۵۵  
۷۵۵ ۷۵۵

برس ظرفشویی دکتر خطیبی  
برای جلوگیری از آگزما  
وبیماری پوست محل  
پخش فروشگاه‌های کوروش

مهد کودک مونتسوری  
سرویس و امکانات  
امیرآباد شمالی شیراز شرقی-  
تلفن ۶۵۹۲۵۶

## کلید و پرز لوکس

# پوش آلمان

برای معماری نوین

پوش آلمان نامی معتبر در لوازم الکتریکی جهان که علاوه بر استحکام و ایمنی مکمل زیبایی ساختمان‌های لوکس و مدرن امروزی میباشد. کلید و پرز لوکس پوش در رنگهای قهوه‌ای و مشکی در سراسر ایران در دسترس شماست.

## پوش آلمان مدرنترین کلید و پرز با ایمنی کامل

نماینده انحصاری - شرکت آوینا  
خیابان پهلوی شماره ۱۲۶۰ طبقه اول  
جنب قصر بخ تلفن ۶۸۲۹۸۶ - ۶۸۳۸۰۶



حضرت خاقان عفو همگی را خواستار شدند که از لطف حضرت باری تعالی مورد موافقت قرار گرفت و در همان لحظه فرمان عفو صادر گردید و خدمتگزار مامور ابلاغ آن شدم و چون احتمال بسر خورد هسانی میرفت و حضرت نایب السلطنه سید نف از سواران خود را نیز با بنده همراه کردند که احتمال خطر ضعیف شود. اینک شما همانطور که از مادر متولد شده‌اید آزاد هستید و از این پس هر جا میخواهید میتوانید بروید و هر کاری بخواهید میتوانید بکنید. امیدوارم خوشنود و راضی باشید.

مرد مذکور پس از ذکر این مطالب که گوئی قبلاً نوشته و از حفظ کرده بود، برگشت و خطاب به دیگران و بخصوص یوسف و نصرالله اظهار داشت: - شما هم آزاد هستید. بروید پی کارتان... اما شما چنگیز خان، حضرت خاقان مایلند که شما فوراً به تهران مراجعت کنید.

و با گفتن این مطلب خانه را ترک کرد و رفت. غلغله شادی خاموش شدنی نبود. نرگس سر را روی شانه قدمشاده نهاده بود و های های میگریست. این دیگر، گریه شوق و شادی بود. نریمان و سام و جاجرهایها نیز با سرعت اسبها و وسائل خود را گرد میاوردند که هر چه زودتر بمحل ایل و عشیره خویش حرکت کنند. شیرزاد دستور داده بود گوسفندان زیادی را ذبح کنند و بریان نمایند تا آرزو ناهار همه مهمان او باشند. حیدر نیز خود را برای بازگشت به تهران آماده میکرد. یوسف همین که او را دید به نصرالله گفت:

- تو اسبها و بار و بنه را آماده کن. به نرگس و قدمشاد هم بگو حاضر باشن که تا ناهار خوردیم حرکت کنیم. من چند کلمه‌ای با حیدر حرف دارم. و آنگاه نزد حیدر رفت و گفت:

- حیدر، حالا که همه چیز تموم شده راست بگو از تهران چه خبرهای دیگنی داری که میدونی برای من جالبه... حیدر گفت:

- امین السلطنه فرستاد بتول وهرمز میرزا را از خونه شما بردن پیش خودش. در واقع من نشونوی اونها را بهش دادم و همین اونو خوشحال کرد. - بله. کمال دوست شمارفته بود اونو آورده بود پیش مادرش... حال کمال و دیگران هم خوبه. همه منتظر شما هستن... خودت چه نقشهای داری...؟

- من میرم خدمت نایب السلطنه. قراره که با تاجماه خانم از دواج کنم. یوسف پاناپاوری پرسید:

- تو با تاجماه خانم...؟ - بله. این مجازاتی است که عباس میرزا برای خواهرش تعیین کرده. - امیدوارم موفق بشی... ده غرق شادی و شغف بود و از هر گوشه‌های صدای تارو تنبور شنیده میشد.

بوی کباب فضا را پر کرده بود. یوسف و نصرالله و نرگس و قدمشاد پس از صرف ناهار از همه دوستان خدا حافظی کردند و بطرف تهران راه افتادند. چند دقیقه بعد از عزیمت آنها حیدر نیز سوار بر اسب خویش شد و شمشیرش را از شیرزاد پس گرفت و به کمر آویخت و بسوی تهران پیش راند ولی از سلیمانیه زیاد دور نشده بود که اسبش شروع به نافرمانی کرد. حیدر بتصور اینکه ریگی لای نعل اسب رفته پیاده شد و به باز دید نعلهای اسب پرداخت. هنوز از اینکار فراغت نیافته بود که صدائی شنید... یکنفر او را بنام خواند و گفت:

- حیدر منو میشناسی...؟ حیدر متعجبانه برگشت و مرد ژولیده کثیفی را مقابل خود دید که لبخند میزد. حیدر گفت:

- نه. من تو را نمیشناسم... اما من تو را میشناسم... من طلبکار تو هستم.

- تو...؟ تو از من چه طلبی داری...؟ - تو روح خودت را بمن میدونی... بیا... اینهم سندی که دادی. خط خودت را میشناسی یا نه...؟

حیدر بشنیدن این جملات متوحشانه گامی به عقب برداشت و گفت: - منور...؟ - نه. من منور نیستم. من استاد منور هستم. منور شاگرد منه برای من کار میکنه... - حالا از من چه میخواهی...؟

- روح تو را میخواهم... حیدر شروع کرد به التماس نمودن اما بیفایده بود. مرد ژنده‌پوش گفت: - چیزی برای تو گذاشتم داخل خورجین اسب خودت. بردار... حیدر بتصور اینکه التماسهایش مورد قبول و مؤثر واقع شده با خوشحالی دست را تا آرنج در خورجین اسب فرو برد اما ناگهان فریادی کشید و خود را بعقب افکند و در دم جان سپرد. از خورجین اسب نیز ماری سیاه و کوتاه بیرون خزید و لای تخته‌سنگها فرو رفت و ناپدید شد. مرد ژنده‌پوش نیز گوئی هرگز نبود. تنها اسب بود که بزمین سم میکوفت و فن‌وفن میکرد و به جسد سیاه شده حیدر می‌نگریست.

## پایان

## دردمدار: بقیه از صفحه ۸۷

مسئله واقف نیستید که این خجالت شما شاید باعث عذاب دیگران نیز باشد و مثل بسیاری از آدمهای خجالتی نمیخواهید قبول کنید که باطن توجه شما بخودتان بیش از دیگران است. میشود گفت که شما یک «بیمار خیالی» روابط انسانی هستید. در واقع خجالت شما نشانه‌ی باز در عین حال نشانه‌ی خودخواهی. تنها نصیحتی که میشود بشما داد اینست که کمی هم بدیگران توجه داشته باشید.

\* اگر تعداد امتیازاتان میان ۵ تا ۱۰ باشد:

برای زندگی کردن آدم آسانی نیستید. بنظر خودتان کمی روحیه‌ی تهاجمی دارید، ولی بنظر دیگران آدم خشتی جلوه می‌کنید. همیشه تصور می‌کنید که دیگران خیال آسیب رساندن به شما را دارند و در نتیجه باید از خود دفاع کنید و در این دفاع گاهی پیش دستی هم می‌کنید. هرگز فکر کرده‌اید که بهیچوجه آدم اجتماعی نیستید؟

بعلاوه رفتار شما باعث میشود که برای شما دنیا بدو قسمت تقسیم گردد. آنهایی که در کنارتان هستند، یعنی دنیای آدمهای خوب، و دنیای مابقی مردم. در واقع اینهم نوعی نژادپرستی است. این سیستم زندگی که در پیش گرفته‌اید باعث میشود که زندگی بشما سخت بگذرد و روزی که نفهمید دیگران خیال آسیب رسانیدن بشما را ندارند مسلماً دنیا برایتان روشن‌تر خواهد گشت و زندگی سهل‌تر جلوه خواهد کرد.

\* اگر جمع امتیازات شما بین ۱۰ تا ۲۰ باشد:

قطع میکنم. لرزان می‌نشینم روی زمین. چقدر از دست خودم عصبانی هستم. وای اگر دیگر زنگ نزنند، اگر دیگر مرا نخواهد... تلفن باز دارد شیطانکی که در وجودم است رودررو می‌بینم. تلفن ده بار تمام زنگ میزند. بعد گوشی را برمیدارم. حدمم درست است. باز هم اوست. بدون سلام یا احوالپرسی میگوید: «خوب» دختر لجباز، بسا خانه ما کسارت دارم... من دوباره خودم را میگیرم و همان حرفی را که همه پسرها را فراری میدهد میگویم: «دوستت دارم، ولی به نرخ ازدواج!! نگاهش جدی است. حتی جا نمی‌خورد و میگوید: «خیلی خوبست، عادلانه است، کی بیایم خواستگاری‌ات؟»

جا میخورم. خدایا این چه شانسی است که من دارم. اینسبار جدا دستاچه هستم ولی دوباره میگویم: «ببینم مادر کی وقت دارد. خبرت میکنم». انگار دنیا را به او داده‌ام. با خوشحالی خدا حافظی میکند و میزود دم در، ولی بعد انگار چیزی یادش رفته است و باز میگردد. خودم را کنار میکشم. دستم را میگیرد و میگوید: «بساز جلو، عزیزم». بساز حرصم میگیرد. با اخم میگویم: «من هیچ از این لوس بازیها خوشم نمیآید». باز، خشم به نگاهش باز میگردد. ترسم میگیرد او که خشونت به صدایش باز گشته است میگوید: «بیا جلو دخترا!»

میدهد که چیزی کم دارید! ■

## نه، یعنی بله...! بقیه از صفحه ۷۸

بمراتب بیشتر از روح آزارت دهم...»

میدانم با آن رویدوشامیر قیافه سخنگوی پیدا کرده‌ام، ولی اصلاً خجالت نمی‌کشم و ناراحت نیستم. صدایش دوباره مرا بخود میآورد و او بساز آن نگاه غمگین و مخمورش را با نگاهم اشتی میدهد و با آن صدای بم و محکمش میگوید: «خوب، بالاخره خیال داری بهم بگی دوستم داری یا نه؟»

بخودم جرأتی میدهم و بشوخی همان حرفی را که همه پسرها را فراری میدهد میگویم: «دوستت دارم، ولی به نرخ ازدواج!! نگاهش جدی است. حتی جا نمی‌خورد و میگوید: «خیلی خوبست، عادلانه است، کی بیایم خواستگاری‌ات؟»

جا میخورم. خدایا این چه شانسی است که من دارم. اینسبار جدا دستاچه هستم ولی دوباره میگویم: «ببینم مادر کی وقت دارد. خبرت میکنم». انگار دنیا را به او داده‌ام. با خوشحالی خدا حافظی میکند و میزود دم در، ولی بعد انگار چیزی یادش رفته است و باز میگردد. خودم را کنار میکشم. دستم را میگیرد و میگوید: «بساز جلو، عزیزم». بساز حرصم میگیرد. با اخم میگویم: «من هیچ از این لوس بازیها خوشم نمیآید». باز، خشم به نگاهش باز میگردد. ترسم میگیرد او که خشونت به صدایش باز گشته است میگوید: «بیا جلو دخترا!»

میدهد که چیزی کم دارید! ■

میدهد که چیزی کم دارید! ■

میدهد که چیزی کم دارید! ■

میدهد که چیزی کم دارید! ■

میدهد که چیزی کم دارید! ■

میدهد که چیزی کم دارید! ■

میدهد که چیزی کم دارید! ■

میدهد که چیزی کم دارید! ■

**پاشید**  
**پاک کنید**  
**مثل خورشید میدرخشد**

**اکتیو**، سریعترین، آسانترین و مدرنترین وسیله برای پاک‌ودرختان کردن پنجره‌ها، آئینوسطوح شیشه‌ای.

**اکتیو** را بپاشید و سپس با یک پارچه تمیز پاک نموده و اثر معجزه‌آسای آنرا در درختان و تمیز کردن شیشه‌ها بچشم ببینید و در وقت خود نیز صرفه‌جویی کنید.

## اکتیو مدرن‌ترین راه برای پاک‌ودرختان کردن شیشه‌ها

دارم از خوشحالی میمیرم، مترسم زنده نامم و این خوشبختی را نیبینم. امروز او میاید. نه، همین الان میاید. هنوز فرصت نکرده‌ام موقعیت خود را بسنجم که بسمت چه صورتم همان نگاه مخملی پسرش را دارد. میزند: «بدو لیلیا، بدو در را باز کن. آمدند...»

رقص کنان تا دم در حیاط میروم و بعد قیافه جدی و موقری میگیرم و در را باز میکنم. اول مادرش را میبینم که همان نگاه مخملی پسرش را دارد. پیشانی‌ام را میبوسد و بعد نگاهم به او میافتد. کت و شلوار سرمای پوشیده و پایپون سرمای زده است. شبیه دامادها شده است. خوب اولسین مشکل حل شد. لباس دامادی به او میاید.

مادرش را برون دعوت میکنم و او در را برایم نگاه میدارد... مادرم به استقبالشان میاید و بعد... همه چیز اتقدر سریع میگردد که حتی حس هم نمیکنم.

شب عروسی‌ام است و من انگار همعاش در رؤیاهایم بودهام. همه کادوهایی که در این دوره نامزدی گرفتم و همه جاهاتی که به‌همراه او بعنوان همسر آینده‌اش رفتم، چقدر خوب بوده است. بانگاه مرطوب و ضریان سریع قلمم منتظم... منتظم از من بپرسند و من بگویم: بله... قبل از اینکه حرفهای آقا تمام شود «بله» از دهانم میبرد بیرون. همه لطفاً ورق بزنید

میدانم با آن رویدوشامیر قیافه سخنگوی پیدا کرده‌ام، ولی اصلاً خجالت نمی‌کشم و ناراحت نیستم. صدایش دوباره مرا بخود میآورد و او بساز آن نگاه غمگین و مخمورش را با نگاهم اشتی میدهد و با آن صدای بم و محکمش میگوید: «خوب، بالاخره خیال داری بهم بگی دوستم داری یا نه؟»

بخودم جرأتی میدهم و بشوخی همان حرفی را که همه پسرها را فراری میدهد میگویم: «دوستت دارم، ولی به نرخ ازدواج!! نگاهش جدی است. حتی جا نمی‌خورد و میگوید: «خیلی خوبست، عادلانه است، کی بیایم خواستگاری‌ات؟»

جا میخورم. خدایا این چه شانسی است که من دارم. اینسبار جدا دستاچه هستم ولی دوباره میگویم: «ببینم مادر کی وقت دارد. خبرت میکنم». انگار دنیا را به او داده‌ام. با خوشحالی خدا حافظی میکند و میزود دم در، ولی بعد انگار چیزی یادش رفته است و باز میگردد. خودم را کنار میکشم. دستم را میگیرد و میگوید: «بساز جلو، عزیزم». بساز حرصم میگیرد. با اخم میگویم: «من هیچ از این لوس بازیها خوشم نمیآید». باز، خشم به نگاهش باز میگردد. ترسم میگیرد او که خشونت به صدایش باز گشته است میگوید: «بیا جلو دخترا!»

میدهد که چیزی کم دارید! ■

میدهد که چیزی کم دارید! ■

میدهد که چیزی کم دارید! ■

میدهد که چیزی کم دارید! ■

میدهد که چیزی کم دارید! ■

# مترایشان را قسطی بخرید



**تختخواب تشک دوپل ایتالیایی ژوکوند :**  
 \* از ترکیب برش ( فوم ) و بیسار سخت ساخته شده است و با خوابیدن روی آن هرگز کمردرد نخواهید داشت.  
 \* بالحاف ، بالش ، ملحفه کامل و دو تشک ضخیم و بدون فنر که هنگام خواب تمام پشت را در بر میگیرد و خوابی عمیق و لذتبخش بشما هدیه می کند.  
 تختخوابهای تشک دوپل ژوکوند در طرحها و رنگهای مختلف شاد تهیه شده و آخرین پدیده صنعتی و قیمت شکن ایتالیا میباشد که هم اکنون بازار مصرف سوئیس ، آلمان هلند و انگلستان را بخود اختصاص داده است.

چهارراه ثوابهار، ساختمان ابرج تلفن ۸۲۹۶۶

## پسر شیطان

بقیه از صفحه ۹۴

بروید. آنجا با جادوگری روبرو خواهید شد که بگویند شما را نام دارد. تنها او میتواند بشما بگوید که چگونه میتوانید بچه را نابود کنید.  
 گوش کنید...  
 کسی که با کشتن بره آسوده نشود، ناچار خواهد شد....  
 - بس است. شما را بخدا مزخرف گوئی را بس کنید و مثل یک آدم حرف بزنید. شما چرا اینهمه پرت و پلا میگویند؟  
 تورن از خشم میلرزید. بیرونان خاموش شد و با دست عرق را که از سروری او میریخت پاک کرد. تورن سعی کرد آرام باشد:  
 - من به اینجا آمدم چون شما بمن گفتید که زخم در خطر است.  
 - من میدانم آقای تورن. من خیلی چیزها را دیده‌ام.  
 - شما گفتید که زن من...  
 - زن شما منتظر کودکی است. تورن ابرو در هم کشید:  
 - چی؟ شما اشتباه میکنید.  
 - نه، من فکر میکنم که او منتظر فرزند نیست.  
 - نه.  
 - «او» به این بچه فرصت نخواهد داد که بدنیا بیاید. او این بچه را خواهد کشت. او بچه را در شکم مادرش خواهد کشت.

چه میگویند. دیوانه شده‌اید؟  
 - پسر شما آقای تورن. پسر شما از شیطان است. او بچه‌ای را که در شکم همسرتان است خواهد کشت. او همسر شما را نیز خواهد کشت، و وقتی مطمئن بشود که ثروت سرشار شما تنها به او میرسد. شما را نیز خواهد کشت. او با ثروت شما عالمی را به نابودی خواهد کشاند. او نایب شیطان است. او روح شیطانی در بدن خود دارد...  
 تورن فریاد کشید:  
 - بس است.  
 - گوش کنید آقای تورن. او همگی شما را خواهد کشت. او فرزند شیطان است.  
 شما دیوانه‌اید آقا. من از حرف‌های شما ذره‌ای سرد نمی‌آورم... چرا مثل جادوگرها حرف می‌زنید. ■

میزند زیر خنده و او خوشحالت‌تر از همیشه است. میدانم مثل همیشه فکر میکند اهوی گریز پایش بالاخره با پای خود بدام افتاده است.  
 مامان مرتب راه می‌رود و غر میزند: «دختره پاک ذوق زده شده است.» ولی من و او یک لحظه بیست رقص را ترک نمیکنیم. میرقصیم و میرقصیم و مامان مرتب دورا دور اشاره میکند: «دختره پاک ذوق زده شده است!!»  
 \* \* \*  
 ... و حالا شش ماه است منتظر کودک او هستیم. یعنی هر دویمان منتظر کوچولویمان هستیم. منتظر کوچولویی که در گیر «بله» و «نه» گفتنهای مادر و پدرش بوده است. حتی حالا هم که مثلا آدمهای بزرگی شده‌ایم، هنوز در گیر این بازی

میزند زیر خنده و او خوشحالت‌تر از همیشه است. میدانم مثل همیشه فکر میکند اهوی گریز پایش بالاخره با پای خود بدام افتاده است.  
 مامان مرتب راه می‌رود و غر میزند: «دختره پاک ذوق زده شده است.» ولی من و او یک لحظه بیست رقص را ترک نمیکنیم. میرقصیم و میرقصیم و مامان مرتب دورا دور اشاره میکند: «دختره پاک ذوق زده شده است!!»  
 \* \* \*  
 ... و حالا شش ماه است منتظر کودک او هستیم. یعنی هر دویمان منتظر کوچولویمان هستیم. منتظر کوچولویی که در گیر «بله» و «نه» گفتنهای مادر و پدرش بوده است. حتی حالا هم که مثلا آدمهای بزرگی شده‌ایم، هنوز در گیر این بازی

میزند زیر خنده و او خوشحالت‌تر از همیشه است. میدانم مثل همیشه فکر میکند اهوی گریز پایش بالاخره با پای خود بدام افتاده است.  
 مامان مرتب راه می‌رود و غر میزند: «دختره پاک ذوق زده شده است.» ولی من و او یک لحظه بیست رقص را ترک نمیکنیم. میرقصیم و میرقصیم و مامان مرتب دورا دور اشاره میکند: «دختره پاک ذوق زده شده است!!»  
 \* \* \*  
 ... و حالا شش ماه است منتظر کودک او هستیم. یعنی هر دویمان منتظر کوچولویمان هستیم. منتظر کوچولویی که در گیر «بله» و «نه» گفتنهای مادر و پدرش بوده است. حتی حالا هم که مثلا آدمهای بزرگی شده‌ایم، هنوز در گیر این بازی

## نازنین، من، مسائل سیاسی

بقیه از صفحه ۱۷

گفتم:  
 - نازنین جان، من شروع میکنم و تو هم به هر ترتیبی که خودت صلاح میدانی، سؤال کن.  
 گفتم:  
 - اول دلم میخواهد بدانم انقلاب چیست. به چه چیزی میگویند: انقلاب؟ این وضعی که ما در آن هستیم، واقعا انقلاب است؟  
 توی دلم به ذکاوت نازنین آفرین گفتم. خودم هم اگر بودم، اول همین سؤال را میکردم. بخصوص که این کلمه در این سالها بدجوری دستمالی شده بود و انواع و اقسام رنگی و اداری و آموزشی و نمیدانم چه و چاش را به مردم تحویل می‌دادند. بطوری که واقعا دیگر آدم سالم از شنیدن اسم انقلاب، حالت انقلاب معده بهش دست میداد.  
 گفتم:  
 - نازنین جان، ببین. به یک تغییر وضع شدید و ناگهانی که در کشوری اتفاق بیفتد و در نتیجه آن وضع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن کشور به کلی عوض شود و دولت یا رژیم جای خود را به دولت یا رژیم دیگری بدهد. میگویند انقلاب...  
 نازنین با استفاده از حقی که به او داده بودم پرسید:  
 - چه جوری می‌شود که این تغییر وضع به وجود می‌آید؟  
 گفتم:  
 - انقلابها معمولا با زور و خشونت و تظاهرات شدید و خونریزی پیش می‌آیند، زیرا همیشه دولت و حکومتی که بر سر کار است، مایل نیست از جای خود تکان بخورد. ناچار مردم به خیابانها می‌ریزند و حق خود را می‌طلبند، که معمولا این حق، تغییر حکومت و به دست آوردن حقوق و آزادیهای از دست رفته است.  
 نازنین پرسید:  
 - ممکن است انقلاب بدون خونریزی و خشونت هم باشد؟  
 گفتم:  
 - آره عزیزم. امکانش هست. دکتر «مصدق» خودمان ابتدا به پیشنهاد وکلای مجلس روی کار آمد و نخست‌وزیر شد و انقلاب ضداستعماری ایران

پژوهندگی و اندیشه‌های او است. انسان اولیه فلات ایران، شاید از نخستین لحظات تاریخی که کلمه را پیدا کرد، اندیشه کم کرد. و به وضوح دید که از زن، زندگی‌های تازهای در قالب انسانهای کوچک، یعنی بچه‌ها و نوزادان آفریده می‌شوند. زن در کار باروری و زندگی دهی و به جهان آوری است، پس نام او را «زن» گذاشت. اما مرد، هیچ زندگی آشکاری نمی‌بخشد و خود بی‌آنکه آفریده‌ای به جهان بیاورد، می‌میرد. پس نام او را «مرد» گذاشت (خرده نگرید! آن زمان هنوز کسی از راز خلقت و مشارکت دوگانه زن و مرد در آفرینش الهی، خبر نداشت و تنها در آنچه به چشم می‌دید، کاوش می‌کرد). چنین بود که در اساطیر ایرانی هم اولین آفریده که مرد است، «کیومرث» نام دارد که تلفظ فارسی پهلوی آن «گیومرث» است، یعنی: «زنده‌ی مرا»، آفریده‌ای که می‌میرد. زن، زنده‌ی زندگی بخش زاینده، هزاران سال در این فلات زندگی کرد و زندگیها داد و زاینده‌ها کرد، بی‌آنکه خود بدانند در حیوانات تاریخی و اجتماعی سرزمین خود چه نقشی داشته. در طول این تاریخ نوشته‌ی دوهزاروپانصد ساله، زن زاینده همواره در معرض بهره‌کشی قرار داشته، به چیزی گرفته نشده، در سایه زندگی کرده، در تاریکی بی‌سربرده، از نقش خود بیخبر بوده، و رد پایی در تاریخ نگذاشته است. از تمام تاریخ رسمی ایران عهد ماد و هخامنشی، نام چند زن را می‌توانید پیدا کنید؟ «مادانا» مادر کوروش، که «آزیدهاک» در آن کابوس فرعونیی خود دید که از شکمش درختی سر بر آورده و بر همه خاک سایه افکنده است و تنها به خاطر همین کابوس پدر خود، نامی در تاریخ پیدا کرد... «استر» همسر یهودی «خشیارشا» که چون به کمک عموی خود «مردخای» یهودیان را از قتل عام نجات داد، نامش ماندنی شد. دیگر که؟ شاید اگر تاریخ را بگردیم، چندتایی دیگر پیدا کنیم. اما همینطوری کس دیگری به یاد نمی‌آید. از دوران اشکانی هم مثل خیلی چیزهای دیگر این دوره بلاقاصله هر محصلی دونام را به یاد می‌آورد:

«پوراندهخت» و «آزرمیدخت» که در آن بحران سیاسی اواخر ساسانی، در آن قحط‌الرجال، هر کدام چند ماهی به باز یچی می‌بودند و سپاهیان توطئه‌گر، پادشاهی گونا می‌کردند و رفتند. اما در افسانه‌ها که ساخته دل و جان و اندیشه اعلا و ناب توده‌های ایرانی بود، زن در

قرار داشته، به چیزی گرفته نشده، در سایه زندگی کرده، در تاریکی بی‌سربرده، از نقش خود بیخبر بوده، و رد پایی در تاریخ نگذاشته است. از تمام تاریخ رسمی ایران عهد ماد و هخامنشی، نام چند زن را می‌توانید پیدا کنید؟ «مادانا» مادر کوروش، که «آزیدهاک» در آن کابوس فرعونیی خود دید که از شکمش درختی سر بر آورده و بر همه خاک سایه افکنده است و تنها به خاطر همین کابوس پدر خود، نامی در تاریخ پیدا کرد... «استر» همسر یهودی «خشیارشا» که چون به کمک عموی خود «مردخای» یهودیان را از قتل عام نجات داد، نامش ماندنی شد. دیگر که؟ شاید اگر تاریخ را بگردیم، چندتایی دیگر پیدا کنیم. اما همینطوری کس دیگری به یاد نمی‌آید. از دوران اشکانی هم مثل خیلی چیزهای دیگر این دوره بلاقاصله هر محصلی دونام را به یاد می‌آورد:

«پوراندهخت» و «آزرمیدخت» که در آن بحران سیاسی اواخر ساسانی، در آن قحط‌الرجال، هر کدام چند ماهی به باز یچی می‌بودند و سپاهیان توطئه‌گر، پادشاهی گونا می‌کردند و رفتند. اما در افسانه‌ها که ساخته دل و جان و اندیشه اعلا و ناب توده‌های ایرانی بود، زن در

را به پا کرد. اگر توجه کرده باشی، چندسال پیش هم «سالوادور- آندره» رئیس جمهوری «شیلی» فقط با کمک رأی مردم به ریاست جمهوری رسید و شروع کرد به ایجاد تغییرات و تحولات اساسی در مملکت و حکومت. و البته استعمار خارجی به دست سازمان جاسوسی آمریکا، یعنی «سیا» حساب هردو را موقتاً رسید...  
 نازنین پرید توی حرفم:  
 - این سازمان «سیا» مگر کاری جز مزاحمت در کار دولتهای آزادیخواه ندارد؟  
 گفتم:  
 - بدبختانه درست فهمیده‌ای. «سیا» اولاً بگویم اسمش هست: «سازمان مرکزی اطلاعات» که به انگلیسی می‌شود: «central - information - agency» حروف اولش را برداشته‌اند و کلمه «CIA» را از آن ساخته‌اند. عین «ساواک» خودمان!  
 که یعنی «سازمان امنیت و اطلاعات کشور»! حرف تو حرف نیاید. این «سیا» کارش فقط تأمین اطلاعات مورد نیاز سیاست خارجی آمریکا بود، یعنی خلاصه «جاسوسی»، که به خودی خود کاری است رایج و همه کشورها هم می‌کنند. اما ناگهان در ۱۹۵۳ که می‌شود همان ۱۳۳۲ خودمان، «سیا» آمد و برای اولین بار به توطئه کودتا دست زد و اولین تجربه‌اش هم متأسفانه ایران بود. در نتیجه همانطور که گفتم، حکومت ملی دکتر «مصدق» را سرنگون کردند. این موضوعی است که خود سیاستها هم اقرار کرده‌اند و دیگر جای تردید از طرف هیچکس وجود ندارد. موفقیت در سرنگون کردن حکومت ملی ایران، «سیا» را بر آن داشت که در خیلی جاهای دیگر هم این تجربه را تکرار کند، من جمله در «شیلی» که «سالوادور- آندره» در طی کودتای سیاهی شهید شد، و مردم شیلی دچار حکومتی شبیه حکومت بعد از ۲۸ مرداد ما شدند. دیکتاتور آنها اسمش ژنرال «پینوشه» است که در جنایت و شکنجه، دست کمی از حکومت کودتایی ایران ندارد...  
 نازنین مرا که دور برداشته بودم، متوقف کرد و گفت:

«پوراندهخت» و «آزرمیدخت» که در آن بحران سیاسی اواخر ساسانی، در آن قحط‌الرجال، هر کدام چند ماهی به باز یچی می‌بودند و سپاهیان توطئه‌گر، پادشاهی گونا می‌کردند و رفتند. اما در افسانه‌ها که ساخته دل و جان و اندیشه اعلا و ناب توده‌های ایرانی بود، زن در

قرار داشته، به چیزی گرفته نشده، در سایه زندگی کرده، در تاریکی بی‌سربرده، از نقش خود بیخبر بوده، و رد پایی در تاریخ نگذاشته است. از تمام تاریخ رسمی ایران عهد ماد و هخامنشی، نام چند زن را می‌توانید پیدا کنید؟ «مادانا» مادر کوروش، که «آزیدهاک» در آن کابوس فرعونیی خود دید که از شکمش درختی سر بر آورده و بر همه خاک سایه افکنده است و تنها به خاطر همین کابوس پدر خود، نامی در تاریخ پیدا کرد... «استر» همسر یهودی «خشیارشا» که چون به کمک عموی خود «مردخای» یهودیان را از قتل عام نجات داد، نامش ماندنی شد. دیگر که؟ شاید اگر تاریخ را بگردیم، چندتایی دیگر پیدا کنیم. اما همینطوری کس دیگری به یاد نمی‌آید. از دوران اشکانی هم مثل خیلی چیزهای دیگر این دوره بلاقاصله هر محصلی دونام را به یاد می‌آورد:

«پوراندهخت» و «آزرمیدخت» که در آن بحران سیاسی اواخر ساسانی، در آن قحط‌الرجال، هر کدام چند ماهی به باز یچی می‌بودند و سپاهیان توطئه‌گر، پادشاهی گونا می‌کردند و رفتند. اما در افسانه‌ها که ساخته دل و جان و اندیشه اعلا و ناب توده‌های ایرانی بود، زن در

قرار داشته، به چیزی گرفته نشده، در سایه زندگی کرده، در تاریکی بی‌سربرده، از نقش خود بیخبر بوده، و رد پایی در تاریخ نگذاشته است. از تمام تاریخ رسمی ایران عهد ماد و هخامنشی، نام چند زن را می‌توانید پیدا کنید؟ «مادانا» مادر کوروش، که «آزیدهاک» در آن کابوس فرعونیی خود دید که از شکمش درختی سر بر آورده و بر همه خاک سایه افکنده است و تنها به خاطر همین کابوس پدر خود، نامی در تاریخ پیدا کرد... «استر» همسر یهودی «خشیارشا» که چون به کمک عموی خود «مردخای» یهودیان را از قتل عام نجات داد، نامش ماندنی شد. دیگر که؟ شاید اگر تاریخ را بگردیم، چندتایی دیگر پیدا کنیم. اما همینطوری کس دیگری به یاد نمی‌آید. از دوران اشکانی هم مثل خیلی چیزهای دیگر این دوره بلاقاصله هر محصلی دونام را به یاد می‌آورد:

- برگردیم سر انقلاب...  
 گفتم:  
 - آره، میگفتم که انقلاب آرام و بی‌خونریزی هم وجود دارد. اما آنچه تا پارسل با بوق و کرنا به ما حقنه میکردند، انقلاب نبود، حتی می‌شود گفت «ضد انقلاب» بود، زیرا که در جریان آن، اگر هم تغییر و تحولی صورت گرفت، در جهت منفی بود: فساد بیشتر شد، گرانی بیشتر شد، ظلم بیشتر شد، خفقان بیشتر شد، مردم را مجبور کردند که در یک حزب واحد و معین اسم بنویسند و گفتند: «هر که نمیخواهد، از ایران برود!» مردم را مجبور کردند که بزور برونند و رای بدهند، کشاورزی را از بین بردند و ایرانی که صادرکننده مواد کشاورزی بود، تا هشتاد درصد مواد مصرفی‌اش را وارد کرد و وابسته به خارج شد، صنعتش قلابی بود، آموزش و پرورشش آزمایشگاه وزرا و مدیر کلها شده بود که هر دو سه ماه یکبار سیستم آموزشی را تغییر می‌دادند و بچه‌های مردم را سردرگم می‌کردند، هر که هم جیک میزد، جنایتش در زندان بود و شکنجه‌های مخوف... هیچ عقل سلیمی به اینها نمی‌تواند عنوان انقلاب بدهد، چون انقلاب اساساً هدفش بهبود وضع و تغییر وضع از بد به خوب است. بعضی از دانشمندان علم سیاست و اجتماع معتقدند که اصولاً انقلاب تنها راه پیشرفت بشریت به سوی جامعه‌ای است دارای آزادی، استقلال و برابری. بسیاری از دانشمندان آزادیخواه هم معتقدند که طغیان مردم به طور کلی در شرایطی به عمل می‌آید که حکومت استبدادی است و مردم تشنه دموکراسی هستند و میخواهند دموکراسی به دست آورند.  
 نازنین گفت:  
 - اگر میخواهی حرفهای کامل باشد، باید بلاقاصله تعریف کنی که استبداد چیست و دموکراسی چیست و ما چرا انقلاب کرده‌ایم. دیدم کاملاً درست می‌گوید. گفتم این را بگذار بعد از چایی بگویم.  
 چایی خوردیم. جای شما خالی. و حرف زدیم. استبداد و دموکراسی و چیزهای دیگر را در مکالمه هفته آینده تعریف خواهم کرد. ■

«پوراندهخت» و «آزرمیدخت» که در آن بحران سیاسی اواخر ساسانی، در آن قحط‌الرجال، هر کدام چند ماهی به باز یچی می‌بودند و سپاهیان توطئه‌گر، پادشاهی گونا می‌کردند و رفتند. اما در افسانه‌ها که ساخته دل و جان و اندیشه اعلا و ناب توده‌های ایرانی بود، زن در

قرار داشته، به چیزی گرفته نشده، در سایه زندگی کرده، در تاریکی بی‌سربرده، از نقش خود بیخبر بوده، و رد پایی در تاریخ نگذاشته است. از تمام تاریخ رسمی ایران عهد ماد و هخامنشی، نام چند زن را می‌توانید پیدا کنید؟ «مادانا» مادر کوروش، که «آزیدهاک» در آن کابوس فرعونیی خود دید که از شکمش درختی سر بر آورده و بر همه خاک سایه افکنده است و تنها به خاطر همین کابوس پدر خود، نامی در تاریخ پیدا کرد... «استر» همسر یهودی «خشیارشا» که چون به کمک عموی خود «مردخای» یهودیان را از قتل عام نجات داد، نامش ماندنی شد. دیگر که؟ شاید اگر تاریخ را بگردیم، چندتایی دیگر پیدا کنیم. اما همینطوری کس دیگری به یاد نمی‌آید. از دوران اشکانی هم مثل خیلی چیزهای دیگر این دوره بلاقاصله هر محصلی دونام را به یاد می‌آورد:

«پوراندهخت» و «آزرمیدخت» که در آن بحران سیاسی اواخر ساسانی، در آن قحط‌الرجال، هر کدام چند ماهی به باز یچی می‌بودند و سپاهیان توطئه‌گر، پادشاهی گونا می‌کردند و رفتند. اما در افسانه‌ها که ساخته دل و جان و اندیشه اعلا و ناب توده‌های ایرانی بود، زن در

قرار داشته، به چیزی گرفته نشده، در سایه زندگی کرده، در تاریکی بی‌سربرده، از نقش خود بیخبر بوده، و رد پایی در تاریخ نگذاشته است. از تمام تاریخ رسمی ایران عهد ماد و هخامنشی، نام چند زن را می‌توانید پیدا کنید؟ «مادانا» مادر کوروش، که «آزیدهاک» در آن کابوس فرعونیی خود دید که از شکمش درختی سر بر آورده و بر همه خاک سایه افکنده است و تنها به خاطر همین کابوس پدر خود، نامی در تاریخ پیدا کرد... «استر» همسر یهودی «خشیارشا» که چون به کمک عموی خود «مردخای» یهودیان را از قتل عام نجات داد، نامش ماندنی شد. دیگر که؟ شاید اگر تاریخ را بگردیم، چندتایی دیگر پیدا کنیم. اما همینطوری کس دیگری به یاد نمی‌آید. از دوران اشکانی هم مثل خیلی چیزهای دیگر این دوره بلاقاصله هر محصلی دونام را به یاد می‌آورد:

**سامان**، ۰۰۰ بقیه از صفحه ۹۳ سعی میکنید به انگلیسی و اسپانیایی و فرانسه به او حالی کنید. - بله، نان. - مرد سرانجام متوجه شد و بسیاری مرد چنان حالتی میگیرد که گوئی ناراحت است که شما بخاطر نان مزاحم او نمیداند «نان» چیست.

**فروشگاه تامیلا**  
البسه نوزاد تا نوجوان با سیستمیهای جالب و متنوع از اروپا  
کوروش کبیر، جنب ظفر تلفن ۲۲۵۵۲۹  
خدمت: ۹ تا ۸ شب

**سالن آرایش و زیبایی الهام**  
بازگشت خود را از بزرگترین فستیوال جهانی آرایش و زیبایی با عرضه جدیدترین مدل‌های پاریس- لندن که توسط برگزیده‌ترین متخصص فن ابداع گردیده است با اطلاع دوستان محترم میرساند:  
**میترا تاج اول بهبودی**  
تلفن ۹۷۷۹۱۲

**نمایندگان فروش دکتر پایوپاریس در شهرستانها**  
اصفهان فروشگاه تالار آرایش دکتریکنائیان. شیراز فروشگاه گیلدا. فروشگاه زن روز. فروشگاه وسمه. مشهد فروشگاه اکسیر. فروشگاه بزک. اهواز داروئی و کیلی. دراک استور شعله. آبادان فروشگاه افشین. تبریز فروشگاه الوند. فروشگاه نیلوفر. فروشگاه دیاموند. همدان فروشگاه جهان آرایش. فروشگاه رزماری. اراک فروشگاه رخ. ساری فروشگاه کندو. شاهی فروشگاه توکلی. بابل فروشگاه تالار پوشاک. برادران کرامتی. نوشهر فروشگاه سرمه. شهسوار فروشگاه شیوا. رشت فروشگاه سروراید. فروشگاه بیژن خسرو شاهی. کرمان داروخانه آفتاب. زنجان فروشگاه آلاپار. قم فروشگاه گالری آرایش. قزوین فروشگاه تن پوش هوا. کاشان فروشگاه مرجان. اردبیل فروشگاه کلکسیون زیبایی الیزابت.

**متخصص دکتر پایو در فروشگاه کوروش، پهلوئی با دستگاه مخصوص و آخرین متد پارسی از پوست شما مجاناً دیدن میکند**

شما را میبوسد و نوازش میکند. گویا این یکی از شیرین‌ترین لحظات زندگی شماست. آنهم بعد از پانزده سال زندگی زناشویی، اما در همین لحظات هم کلینیک شما هجوم میآورد. صداها در گوشتان زنگ میزند.

هر شش دقیقه یکبار درد دارم. باید چکار کنم؟  
- الو؟ (مرد لهجه عربی دارد) مادام. آیا میدانی که خانم عایشه بن لاریبی صاحب بچه شده است یا نه؟  
- الو (یک پیرزن قرن نوزدهم) ممکن است بفهمانید که شماره ۶۲۹ صاحب دختر شده است یا پس؟

شما دیگر قادر نیستید از خودتان شور و حرارتی نشان بدهید و توی بغل شوهرتان وا میروید. مرد که واقعا از ته دل دارد شما را نوازش میکند، خود را کنار میکشد و میگوید:  
عجب، حالا دیگر نوازش‌های من دل ترا زده است؟ آنقدر که انگار داری میافتی؟

شما از خودتان دفاع میکنید: نه، ابداً، فقط امشب کمی خسته هستم. مرد- نمیدانم خسته‌ای یا نه، اما حالت عجیب و غریبی داری. انگار یک جای دیگر هستی.

شما با عجله، نه، من همینجا هستم. به سقف خیره میشوید. همه کسانی که روزها در کلینیک می‌بینید نیز همانجا هستند. کجا؟ روی سقف یا توی خیالتان؟ الو، کلینیک... الو... الو... الو...  
مرد بی‌آنکه متوجه این احوال پریشان شما باشد پیراهنتان را از تنتان بیرون میکند. متوجه میشوید که اصلاً شما داخل باغ نیستید. خیالی مثل برق توی ذهنش میدود: نکند زخم دیگر دوستم ندارد؟ نکند زیر سرش...  
خدای من، شما کار بدی بکنید؟ شما از زور خستگی حتی قادر نیستید چشمانتان را باز نگهدارید.

در لحظه‌ای که شوهرتان دیگر از شور و حال نوازش کردن شما افتاده است بخودتان میگویند که آیا بهتر نبود دست به این حماقت نمی‌زدید و این کار لعنتی را پیدا نمی‌کردید؟  
صدای مردتان شما را بخود میآورد: «عزیزم، بهتر نبود که کار نمی‌کردی و در خانه میماندی؟ لاقل کمتر از اینها خسته میشدی.»

حق با اوست، اما شما که کله شق هستید نمیخواهید حرفش را تأیید کنید، و... و گذشته از اینها خودمانیم، شما در کلینیک به‌رحال بیشتر سرتان گرم میشود تا در خانه. اگر تمام روز را در خانه بمانید چه میکنید؟ اوقات را فقط در مصاحبت کسایب مشق‌ساق‌ها میگذرانید... به‌رحال خانم عزیز، حسابی بدبخت شده‌اید:  
کار در بیرون از خانه خسته‌کننده است. کار نکردن و در خانه ماندن ناراحتی اعصاب و کسالت میآورد. تنها شما نیستید که بر سر این دوراهی مانده‌اید. نه، شما هم‌کانون در دنیا میلیونها شنبه خود دارید که روزی صدبار از خودشان میپرسند: کار کنم یا نکنم؟ این سؤال چیزی سخت‌تر از: بودن یا نبودن است!

شما را میبوسد و نوازش میکند. گویا این یکی از شیرین‌ترین لحظات زندگی شماست. آنهم بعد از پانزده سال زندگی زناشویی، اما در همین لحظات هم کلینیک شما هجوم میآورد. صداها در گوشتان زنگ میزند.

هر شش دقیقه یکبار درد دارم. باید چکار کنم؟  
- الو؟ (مرد لهجه عربی دارد) مادام. آیا میدانی که خانم عایشه بن لاریبی صاحب بچه شده است یا نه؟  
- الو (یک پیرزن قرن نوزدهم) ممکن است بفهمانید که شماره ۶۲۹ صاحب دختر شده است یا پس؟

شما دیگر قادر نیستید از خودتان شور و حرارتی نشان بدهید و توی بغل شوهرتان وا میروید. مرد که واقعا از ته دل دارد شما را نوازش میکند، خود را کنار میکشد و میگوید:  
عجب، حالا دیگر نوازش‌های من دل ترا زده است؟ آنقدر که انگار داری میافتی؟  
شما از خودتان دفاع میکنید: نه، ابداً، فقط امشب کمی خسته هستم. مرد- نمیدانم خسته‌ای یا نه، اما حالت عجیب و غریبی داری. انگار یک جای دیگر هستی.  
شما با عجله، نه، من همینجا هستم. به سقف خیره میشوید. همه کسانی که روزها در کلینیک می‌بینید نیز همانجا هستند. کجا؟ روی سقف یا توی خیالتان؟ الو، کلینیک... الو... الو... الو...  
مرد بی‌آنکه متوجه این احوال پریشان شما باشد پیراهنتان را از تنتان بیرون میکند. متوجه میشوید که اصلاً شما داخل باغ نیستید. خیالی مثل برق توی ذهنش میدود: نکند زخم دیگر دوستم ندارد؟ نکند زیر سرش...  
خدای من، شما کار بدی بکنید؟ شما از زور خستگی حتی قادر نیستید چشمانتان را باز نگهدارید.

## خدایان و پیغمبران

بقیه از صفحه ۲۹

### مسخ شخصیت

انجام گیرد، نباید معصیت و گناه و سقوط اخلاقی محسوب بشود، چرا که نفع شخصی در بین نیست و نفع عام که همان نفع معنوی فرقه باشد- منظور نظر است! من شخصاً از اینکه جزو موقوفات فرقه هستم، برخوردار می‌باشم. من بطور متوسط شنبی ۱۵۰۰ تومان درآمد دارم و تمامی این مبلغ را به صندوق فرقه تحویل میدهم. من خود را مدیون فرقه میدانم، زیرا این فرقه بود که روحم را تزکیه کرد. این فرقه بود که باعث شد اعتیاد به سیگار را طی دور روز ترک کنم.»  
بلی دخترتان را از اعتیاد به سیگار نجات میدهند، به قیمت اشتغال به روسپیگری!!  
«اروین باورث» ۶۱ساله دربارہ دختر ۲۸ساله‌اش «آیدا» میگوید:  
من درباره فرقه «خانواده محبت» فقط دو چیز میدانم: یکی اینکه دخترم را معناد کرده، و دیگر اینکه او را به فحشا کشانده است. اعضای فرقه هر که شوهر، بطور اشتراکی زندگی می‌کنند و بقول خودشان باهم ندار! هستند. بقین دارم که فرقه غذای اعضای خود را با مواد مخدر مخلوط می‌کند. تئوری فحشای فرقه درخور توجه است. ظاهراً چون کلیسای کاتولیک در زمینه روابط جنسی سخت‌گیر است، فرقه «خانواده محبت» بخاطر دهان کجی به کاتولیک‌ها، برای «عشق آزاد» تبلیغ می‌کند، و با این تئوری مفسدانه اروپا را به گند کشیده است.»

### حرمسرا!

نظریه خانم «فیشر» حداقل درباره فرقه «فرزندان خدا» ی سابق و «خانواده محبت» فعلی مصداق دارد، زیرا زنان و دختران عضو این فرقه خود را در بست و وقت رهبر فرقه کرده‌اند، یعنی بطور کاملاً علنی روسپیگری می‌کنند و درآمد خود را با خلوص نیت و بدون حتی یک شاهی پس و پیش کردن، در صندوق فرقه می‌ریزند!! در محدوده خود فرقه نیز فساد گسترش عجیب پیدا کرده است. به عنوان مثال، تعالیم و مقررات مذهبی فرقه حکم می‌کند که اعضای در جلسات «عبادت سیاه»، سینه یکدیگر را ببالند و یا یکدیگر را لیس بزنند!! عجیب آنکه تمامی این اعمال ضد اخلاق هم بنام خدا و در راه خدا انجام میگیرند!! «آرن بویر» سرپرست شعبه فرقه «خانواده محبت» در «فلورانس» (ایتالیا) موضوع غیر قابل انکار فحشاء در فرقه را با دلایل ابهانه زیر توجیه کرده است:

«این درست است که بانوان عضو فرقه خود را در اختیار دیگران میگذارند، اما عمل آن‌ها نه خودفروشی، بلکه نوعی نجات ارواح است!! است. زیرا وقتی که زنی آغوش مردی را بر پر کند، عملش نوعی ابراز محبت است و از طریق این محبت میتوان روح مهار گسسته و یاغی شده مرد را نجات داد و او را به راه راست هدایت کرد!! پولی هم که عضو مؤنت فرقه در ازای همخوابی دریافت می‌کند، نوعی کفاره نفس است و بمنزله وصول صدقه از طریق خود ایثاری میباشد!! استدلال کنیف و ابهانه را می‌بینید؟»

بجا است گوشزد شود که ماده ۳۱۵ کتاب تعالیم فرقه رسماً به فحشاء اختصاص داده شده و در واقع راهنمایی برای «خود ایثاری!!» محسوب میشود.

«آنت- بروک» ۲۱ ساله، دانشجوی رشته تعلیم و تربیت و عضو فرقه «خانواده محبت» یکی از «ناجیان ارواح منحرفه» اعتراف کرده است:  
«به اعتقاد من فحشا اگر در راه خیر!!

## انگلیسی برای همه در انگلستان

(با گردش و بازدید اختیاری از شهرهای مختلف)

آموزش در مدارس رسمی زبان از سطح ابتدائی تا عالی در شهرهای لندن، برایتون، کمبریج، آکسفورد، بورتون و توکی با اخذ گواهینامه‌های بیت‌من، نور کمبریج و پروفشنسی. کل هزینه شامل بلیط رفت و برگشت هواپیما، شهریه مدرسه، غذا و اقامت در خانواده‌های انتخاب شده انگلیسی، ۱ ماهه ۷۸۹۰ تومان، ۲ ماهه ۱۰۸۶۰ تومان، ۳ ماهه ۱۳۹۵۰ تومان. (رزرو جاز هم‌اکنون ضروری است)

**السر** نمایندگی مدارس انگلستان ELSR  
خیابان پهلوئی- پانین تر از چهارراه پهلوئی- مقابل آندره طبقه فوقانی بانگ ملی. تلفن: ۶۴۰۷۳۶- ۶۶۸۱۲۹.  
**از شهرستانها:** با تلفن‌های فوق تماس بگیرید و یا با تهران، صندوق پستی ۴۱/۲۶۳۷ مکاتبه فرمائید.



نماینده انحصاری دستگاه دیپلاترون امریکا مخصوص برداشت همیشگی موهای زائد. با فروش: آموزش- دیپلم- و گارانتی دستگاه داده میشود.  
(نقد و اقساط) ۲۸۷۷۵۵

معجونی از کلیه ارمان‌های فرقه‌های آمریکائی و اروپائی است به انضمام مشتی مقررات اختصاصی.  
به اعتقاد فرقه «درک جدید» که تاکنون ۴۰۰ عضو مؤمن دست و پا کرده است. «درک جدید» فقط و فقط از طریق تماس‌های نزدیک جسمی کسب خواهد شد!! از مختصات آن است که اعضای گیاهخوار هستند، بصورت گروهی و برهنه مادران زندگی می‌کنند!!  
فرقه عقیده دارد جوامع امروزی در کثافت و نجاست غوطه‌ور هستند و برای تجسم بخشیدن به این فلسفه پیش پا افتاده اعضای را وامی‌دارد که هفتای یک بار طی مراسمی در قهوه- به نشانه نجاست!- خر غلت بزنند و «درک جدید» را پیدا کنند!! (چه در کئی! و چقدر هم جدید!!)

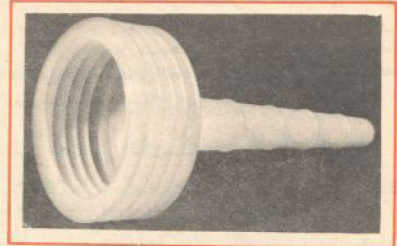
اعضای فرقه موظف هستند برای دیدن دوره تعلیم «درک جدید» دقیقاً ۵۹۳۵ تومان بپردازند و خود نیز آنچنان زندگی درویشی پیش گیرند که در ماه بیشتر از ۱۲۰۰ تومان خرج نکنند. ثروت فرقه متجاوز از ۵ میلیون تومان تخمین زده شده است. در خامه بجا است یادآوری شود که دولت هند، فرقه «آناندا-مارگار» را یک فرقه تسبیکار و تروریستی اعلام کرده است. «دیوید- برگ» رهبر فرقه «خانواده محبت» نیز تحت تعقیب پلیس پنج کشور قرار دارد. فرقه «سیانتولوژی» نیز خطری جدی برای جامعه علم طب و اخلاق معرفی شده است.

فرقه «پرایهات- رانجان- سارکار» رهبر فرقه «آناندا-مارگا» که در حال حاضر به اتهام محرک چند فقره قتل، زندانی است و تعداد پیروانش از ۸ میلیون نفر تجاوز میکند، قبلاً عمله و کمک کارگر بوده است! او فرقه‌اش را در ۱۹۶۹ بنیاد نهاد.

فرقه «سیانتولوژی» نیز موجودیتش را مرهون رهبرش «رون- هوبارت» می‌باشد. «هوبارت» سفید پوست و ۶۷ ساله قبلاً افسر نیروی دریائی بود. فرقه‌اش ۶۰۰/۰۰۰ عضو دارد. هدف فرقه نیز ظاهراً «مبارزه بخاطر وجود آوردن جهانی عاری از جنایت، تسبیکاری، جنگ و بیماری‌های روانی» میباشد.

هر بار که بحث از فرقه‌های مذهبی قلابی میماند، بجا است که از فرقه «درک جدید» نیز ذکری شود. فرقه اخیر که به همت «اوتومول» نقاش اتریشی بنیاد گرفته،

# لوله بازکن بهداشتی



**ساخته شده از پلاستیک  
مقاوم با قدرت مکندگی  
فوق العاده و جدار فانوسی  
قابل شستشو، با قیمتی مناسب  
با وزن کم و ظرفیت تمام**

از شهر ستانها نماینده فعال پذیرفته میشود

**مرکز پخش: شرکت تولیدی ایران دزین**

شاهر صا - خیابان لاله زار نو کوچه فاخته پلاک ۲۲ تلفن: ۳۱۶۷۸۴



## این بیک فیلتر رادیاتور شوفاژ دار و اوش است

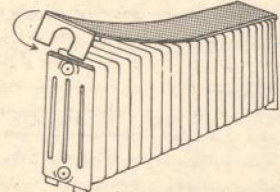
فیلتر رادیاتور شوفاژ دار اوش  
مخصوص رادیاتور شوفاژ  
برای خودروی ایساتن نقش برده نامندوبوری...  
تلفنهای پخش: ۹۲۳۱۵۶۸ - ۹۲۳۸۴۶

## فیلتر دار و اوش به آسانی روی رادیاتور شوفاژ قرار میگیرد

## فیلتر دار و اوش دوده و ذرات سیاه هوارا بخود جذب مینماید

## فیلتر دار و اوش باعث میگردد، کاغذ دیواری، پرده، و اثاثیه

## منزل شما ، همیشه تمییز بماند



## تلفنهای پخش: ۹۲۳۸۴۶ - ۹۲۱۷۷۸

## ۹۲۳۶۷۵ - ۹۳۱۵۶۸ - ۹۲۲۱۶۹

## شکنجه و زندانیان سیاسی در عصر ما

بقیه از صفحه ۲۰

کتاب «شکنجه و زندانیان سیاسی در عصر ما» که از این پس بصورت «پاورقی در «زن روز» منتشر خواهد شد، در واقع مدرک کوبنده و صد درصد قابل استنادی است که مسائل مربوط به زندانیان سیاسی سراسر دنیا و اعمال شکنجه را حتی المقدور یکجا گرد آورده و در خود جای داده است. لازم بتذکر است که این کتاب حدود دو سال قبل تدوین شد، و در بدو امر در مجله آلمانی «اشترن» بصورت پاورقی انتشار یافت و سپس بصورت کتاب منتشر گردید. کتاب، بعد از مقدمهای که بلافاصله از نظر تان خواهد گذشت، معروفترین کشورهای شکنجهخیز و ناقض حقوق بشر را زیر ذرهبین گذاشته و به اعتقاد مترجم تاحدی مورد بررسی سطحی قرار داده است. کشورهای آفریقای جنوبی، که مورد بحث قرار خواهند گرفت، بترتیب عبارت خواهند بود از: اوروگوئه - آرژانتین - شیلی - برزیل - پاراگوئه - آلمان شرقی - شوروی - کشورهای بلوک شرق - اسرائیل - ایران - اندونزی - آفریقای جنوبی - و آفریقای سیاه. همچنین چند بحث دیگر مربوط به اصل موضوع نیز، بر اینهمه افزوده خواهد گشت.

اوروگوئه، نه چندان دور از پایتختش «مونته ویدئو» بزرگترین اردوگاه کار اجباری آمریکای جنوبی را دایر کرده است. سازمان امنیتی «CID» از تصدق سر همکاری با همکارانش در کشور همسایه آرژانتین، بصورت چندصدبار سرمشق قرار گماندویی در زمینه شکار «دشمنان کشور» در آمده است. دامنه فعالیتهای این سازمان حتی در آن سوی مرزهای کشور نیز گسترش یافته است. تابستان ۱۹۷۶ شکارچیان اوروگوئه‌ای تنها در «یونئوس آیرس» (پایتخت آرژانتین) در یک چشم برهم زدن، دوازده نفر از مخالفان گریزپای کشور را به سزای عمل خویش رسانیدند. در این گیرودار شکنجه و سرکوبی از انحصار بخش‌های دورافتاده دنیا نظیر آمریکای جنوبی که به اعتقاد متداول، شکنجه در آنجا جزئی از فرهنگ ملی شده - و یا در کشور گرمسیر و رو به توسعه «اوانگاده»، که در آنجا «ایدی امین» کشتارهای دسته جمعی را ضمن بالا انداختن نمادها، جزو رسوم قبیله‌ای! قلمداد کرده خارج شده است. کشورهای متمدن مغرب زمین نیز، از کشورهای شبه شیلی این سو و آن سوی خط استوا عقب نماندند. حتی انگلستان که خود را گاهواره دمکراسی معرفی میکند، طی مبارزه با مخالفان سیاسی‌اش در ایرلند شمالی، از توسل به شکنجه‌های قرون وسطایی اجتناب نکرده است. بریتانیا کبیر در برابر دادگاه اروپائی حقوق بشر به اجبار اعتراف کرده است که بهنگام بازجویی‌ها در ایرلند شمالی، افراد را شکنجه داده است؛ باشاقی را روی سر مظنونین انداخته، با ایجاد سروصدا و گرسنگی روحیه آنها را تخریب کرده، و آنها را مجبور ساخته تا سر حد ایجاد وقفه در دستگاه گردش خون دستها را به طرفین دراز کرده و پای دیوار بایستند. حتی آلمان شرقی نیز در زمینه مفید کردن مخالفان فکری به مرز رکورد جهانی رسیده است. تعداد کسانی که به علل سیاسی در آن کشور زندانی میباشند حدود ۴۵۰۰ نفر برآورد شده است. آنها در زندانهای «کوتیوس»، «پاوتزن اشتولبرگ»، «هوهن اک» و «براندنبورگ گوردن» سرشکن شده‌اند.

در «براندنبورگ - گوردن» که زمانی «اریخ هون اکر» (زامدار آلمان شرقی) به وسیله نازی‌ها در آنجا زندانی شده بود در حال حاضر خود «هون اکر» خصم‌های سوسیالیسم را به زنجیر کشیده است. از سوی دیگر آلمان شرقی در دنیا تنها کشوری است که از زندانیان سیاسی برای پول سازی

استفاده میکند، زیرا برای پرکردن صندوق دولتی برلن شرقی از ارزهای غربی، این «نخستین کشور سوسیالیستی، کارگری و دهقانی در خاک آلمان!!» مخالفان رژیم خویش را بکرات به آلمان غربی فروخته است. از این نقطه نظر، زندانیان سیاسی آلمان شرقی خیلی هم امسید نیستند، چنانکه بعید نیست آنها هم روزی مورد معامله قرار گیرند و آزادی خود را باز یابند.

لیکن آینده زندانیان سیاسی سایر کشورهای نظامی راست‌گرا و یا «پولیتبورو»های چپ‌گرا، کاملاً تاریک است. زیرا رژیم‌هایی که آنها را در بند کرده‌اند، یا مثل شوروی تثبیت شده هستند، و یا مثل دیکتاتوری‌های نظامی آمریکای جنوبی، جانفشینان احتمالی آنچنان نابود شده‌اند و آنچنان قحطالرحالی حکمفرما است که تقریباً محال است مخالفان بتوانند روزی روزگاری آزادی را دوباره به میهنشان بازگردانند. کار بجایی کشیده که حتی شایعه درستی رژیم «سالوادور - آلتده» در شیلی، (اولین رئیس جمهوری مارکسیست دنیا که از طریق قانون انتخاب شده) نیز مورد شک و تردید قرار گرفته است. زیرا به عنوان مثال «آنسلوسول» مؤلف سابق آلتده، رهبر حزب رادیکال، که در حال حاضر ناپیشر جامع بین‌المللی سوسیالیست‌ها، یعنی معاون شخص «ویلی برانت» است، مظنون به این است که از کنسرسیوم آمریکایی «جنرال تایروور ابر کمپانی» رشوه پذیرفته و در مقابل گران شدن قیمت محصولات کنسرسیوم موافقت کرده بوده است.

«آنسلوسول» فعلاً بحال تبعید در «کاراکاس» پایتخت ونزوئلا زندگی میکند. او در ویلای بزرگی کاملاً مستند دارد و پیشخدمت‌های او نیز فوراً او را دستکش سفید به او خدمت میکنند. کشورهای عضو سازمان ملل، که در واقع گروه آمده‌اند تا دیکل دعاوی بی‌حق شدگان و شکنجه و کیند باشند، در راه انجام وظیفه تاکنون از حدود حرف تجاوز نکرده‌اند. البته این درست است که هر سال در حدود ۵۴۰۰۰ شکایت دایر بر نقض حقوق بشر در سازمان ملل به ثبت می‌رسد، لیکن فقط به همین ثبت شکایات اکتفا میشود. گذشته از این، مجمع عمومی سازمان ملل برای محکوم کردن کشورها تنها در یک مورد به اتفاق آراء عمل کرده و آن حاضر نشد به «پینوشه» دیکتاتور شیلی حاضر نشد به نمایندگان کمیسیون رسیدگی سازمان ملل اجازه ورود به شیلی بدهد.

علت اینکه سازمان ملل درست شبیه میمون سمبل خاوردور، خود را به کوری کوری و بی‌زبانی زده، این است: کشورهایی در این پارلمان جهانی اکثریت دارند که منشور حقوق بشر را شخصاً و متوالیاً نقض میکنند. ۳۲ کشور عضو کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل نیز از این قاعده مستثنی نیستند و تمامی هم آنها مصروف به این است که نگذارند موقعیت کشور خودشان در زیر ذرهبین افکار عمومی جهانی قرار بگیرد. دکتر «مارک - شرایبر» ۶۱ساله، رئیس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در «پاله دوناسیون» ژنو، عقیده دارد که: «کار ما در تاریخ بشریت بی‌نظیر میباشد» لیکن این گفته حرف مفتی بیش نیست، چه دلیلی بالاتر از اینکه کمیسیون حقوق

بشر سازمان ملل، اوایل سال ۱۹۷۷ بمدت پنج هفته متوالیاً تشکیل جلسه داد، و در این جلسات تنها تصمیم مهم اتخاذ شده این بود که سی امین سالگرد صدور اعلامیه حقوق بشر در سال جشن گرفته شود! مسلم این است که جشن سالگرد هم نتوانست کوچکترین دردی از دردهای زندانیان جزیره «پورو» واقع در اندونزی، محبوسین جزیره «روبن» در آفریقای جنوبی یا زندانیان زندان باوتزن، بیماران اجباری آسایشگاههای روانی «آرتالناپا»ی لنینگراد، زندانیان زندان «میناس وری» یا «آسانسیون» پایتخت «پاراگوئه» یا آسیب دیدگان زندان «اوبین» (مرکز شکنجه‌گاه تهران) را تسکین بخشد. بی‌تردید آنها کماکان دستخوش امید و ناامیدی در دو کند ذهنی، امر و اطاعت، و آرزو و وظیفه، ساعتشماری خواهند کرد. هنگامی که خبرنگاران مجله «اشترن» (نویسندگان کتاب) درصدد برآمدند نفرین شدگان این دنیا را ردیابی کنند و مشاهدات خود را برای اطلاع افکار عمومی به رشته تحریر درآورند، کسب نتیجه دلخواه را ظاهراً بعید تشخیص دادند.

بقیه در صفحه ۱۰۶

## متخصص پوست و زیبایی از لندن

پاک کردن و ویتامینه صورت برطرف کردن جوش پیش گیری چین و چروک عوض کردن یکلا به از پوست ماساژ بدن - لاغری موضعی ۶ کیلو در ماه بدون رژیم تلفن ۸۳۲۴۰۱

## دارالترجمه رسمی سپهر

اخذ پذیرش و ترجمه فوری  
عباس‌آباد نرسیده به چهار راه قصر ساختمان ۳۵۳ تلفن ۸۵۸۰۴۱

## آمریکا، در آینه...

بقیه از صفحه ۲۳

آیا به نظر شما فیلم «آنجلادیهویس» در زنجیر» می‌تواند بازتاب دقیقی باشد از مبارزاتی اساسی که هم‌اکنون در ایالات متحده جریان دارد؟

آ.د. در آمریکا غالباً به من پیشنهادهایی می‌کنند که از کتابم فیلم بسازند، ولی که تمام این پیشنهادها چنین برمی آید که می‌خواهند از من تصویر زنی فرد گرا و رمانتیک ارائه بدهند که طبعاً مورد قبول من نیست.

وقتی «ژان-دانیل سیمون» همکاری مرا برای ساختن فیلمی از مبارزاتم در راه آزادی خواست، بیدرنگ پذیرفتم. باید بگویم با آنکه گاهی موقع فیلمبرداری نگران کار می‌شدم (از مسائل سینما بی‌اطلاعم!) نتیجه برایم شگفت‌آور بود.

این فیلم چیزی را نشان می‌دهد سوائ آن سرزمین افسانه‌ای پوشیده در فصحی‌های طلایی، درحقیقت روی دیگر سکه آمریکا را می‌نمایاند، یعنی واقعیت تلخ زندگی میلیونها آمریکائی فقیر استثمار شده و به‌زندان افتاده را که با اینکه، دست از مبارزه برنمی‌دارند. مهم این است که همه غیر آمریکائیان بدانند وضع آمریکا به آن خوبی نیست که در لطفهای رؤسای جمهوری آن شنیده می‌شود. البته من آرمان موجود در قانون اساسی آمریکا را انکار نمی‌کنم. قانون اساسی ما آزادیهای اساسی دموکراتیک را به‌شکلی تاریخی تأیید کرده است، اما مسأله این است که همین مسأله آزادیهاست که زیر پا گذاشته شده و باید هرروزه از آنها دفاع کرد.

قسمتی از این فیلم در اکتبر ۱۹۷۶ هنگام مبارزه انتخاباتی ریاست جمهوری گرفته شده و آگهی‌های تبلیغاتی «چرالذ-فورد» و «جیمی کارتر» را در تلویزیون نشان می‌دهد، و شما را هم در یک میتینگ نشان می‌دهد که هر دو کاندیدا را بسایک چوب می‌رانند و می‌گویند: «هیچکدامشان حرف درست نمی‌زنند!» اما دیدیم که جیمی کارتر آرژانتین در بهار ۱۹۷۶ بکلی مفقود الاثر شده‌اند. آنها آخرین بار در لحظهای دیده شدند که داشتند توسط سربازان ارتش آرژانتین بازداشت میشدند.

«رودولفسفویگروس» فیلسوف آرژانتینی - که بحال تبعید در مکزیک به سر میرد - بعد از آنکه چند آدرس ارتباطی را در اختیار نویسندگان کتاب قرار داد، ضمن خاطر نشان کردن موقعیت هموطنانش اضافه کرد: «براندنبورگ - گوردن» که زمانی «اریخ هون اکر» (زامدار آلمان شرقی) به وسیله نازی‌ها در آنجا زندانی شده بود در حال حاضر خود «هون اکر» خصم‌های سوسیالیسم را به زنجیر کشیده است. از سوی دیگر آلمان شرقی در دنیا تنها کشوری است که از زندانیان سیاسی برای پول سازی

صفحه ۱۰۳

# اطلاعیه مهم آرایشی

## بهر روز نامی آشنا (در آرایش)

محل جدید سالن کریستین تلفن ۸۵۰۶۹۸

**گیتار کلاسیک**  
**تدریس خصوصی**  
**برای خانمها ۸۹۰۵۴۵**

## آیا کائنات به سوی نابودی مطلق...

بقیه از صفحه ۲۶

«لاری- اسمار» فیزیکدان دانشگاه «هاروارد» می‌گوید: «نتیجه این خصلت حفره‌های سیاه این است که اینها یگانه بخشی از جهانند که ما نمی‌توانیم هیچگونه اطلاعی از آن بدست آوریم.» گذشته از «حفره سیاه» پهلوی مجموعه ستاره‌های «سینگتوس»، حفره سیاه دیگری در نزدیکی «مجموعه عقرب» وجود دارد. سه حفره سیاه دیگر نیز تقریباً تشخیص داده شده‌اند که هر کدام از آنها در مجاورت توده ابر مانند‌ی از ستاره‌های «راه شیری» کهکشانی قرار دارد. در منطقه درونی هر کدام از این توده‌های ابر مانند- که شامل ده‌ها هزار ستاره‌های منفرد است- بعضی از ستاره‌ها گرفتار چنان حرکات بیقاعدگی هستند که گویی تحت تأثیر مرکز جاذبه‌های بسیار نیرومند می‌باشند. دانشمندان مرکز آستروفیزیک دانشگاه هاروارد معتقدند که: «این ستاره‌ها در گرداب حفره سیاه افتاده‌اند که جرم آن از هزاران خورشید بیشتر است!» وجود حفره‌های سیاه دیگری خارج از کهکشان ما نیز تأیید شده‌است.

دست کم در دو کهکشان دیگر یکی بنام «ام-۸۷» و دیگری بنام «ام.جی.سی. ۶۲۵۱» پیچ و تابهای شدیدی مشاهده شده‌است که با احتمال قوی ناشی از وجود حفره‌های سیاه در درون آنها است.

در حالیکه صدها دانشمند و متخصص باتمام وسائل و تجهیزات علمی در جستجوی

## هیدرژن!

بقیه از صفحه ۲۷

رودس» مشهور شده است. سومی «باغهای معلق بابل» (یا سمیرامیس) است که بنا بر روایات تاریخی، ۶۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، به وسیله شگفت ناصر ساخته شده است.

۲- «آکرول» قلمه‌ای عظیم بوده است در «آتن» باستان (پایتخت یونان) این قلمه را بر روی صخره‌ای به ارتفاع ۲۷۰ متر ساخته بودند، و کاخی شگفت و سترگ نیز بر فراز صخره بوده است که توسط ایرانیها با خاک یکسان شد.

۳- «دیونوزور» و «ایگودون» ها، از خزندگان سترگ اندام عهد باستان بوده‌اند که تبارشان از میان رفته است. ■

## آمریکا، در آینه...

که آنها را به تالارهای دادگاهها می‌آورند، درست مثل برده‌های قدیم، دست و پایشان بسته در زنجیر است. (اشاره‌ای است به محاکمه «فلیتا درامگو» مبارز سیاهپوستی که او را بزنجیر کشیده، به دادگاه آوردند.)

بدتر از اینها هم هست. زندانهای هست نظیر زندانهای «باتن» که در آنجا روی آزمایش به عمل می‌آید. انواع معالجه از داروها گرفته تا جراحی‌ها و از شوکهای الکتریکی تا شستشوی مغزی انجام می‌پذیرد، به این هدف که بلکه رفتارهای فردی را تغییر دهند. مقصودشان اینست که باید شخصیت افراد خیلی سبزه جو را عوض کنند، یعنی شخصیت کسانی مثل «جورج- جکسون» را که به هر ضد انسانی «نه» می‌گویند. این موضوع بخصوص در ایالت کارولینای شمالی رایج است؛ ایالتی که بیش از همه ایالات دیگر در آن فشار و اختناق وجود دارد و سه سال پیش من بیم داشتم از اینکه مبادا به صورت یک آزمایشگاه حقیقی اختناق در آید و این واهمه پیوهده‌ای هم نبود. آنچه در زندانهای این ایالت صورت گرفته، ممکن است در همه جامعه گسترش پیدا کند... مدرسی ابتدایی را می‌شناسم که در آن به کودکان مواد مخدر می‌دهند تا آنها را دقیق‌تر بار آورند! از این مثال چگونه ممکن است انسان به یاد بازداشته‌های تجربی آلمان هیتلری نیفتد؟ آیا کارتر قبل از پرداختن به مسائل دنیا، نمی‌بایست خانه خودش را تمیز می‌کرد؟

آیا اختناق از زمان ریاست جمهوری کارتر بیشتر شده است؟ آ. د. من معتقدم که وضع دارد دم بدم بدتر می‌شود. «بن چی ویس» کشیش و ده تن گروه «ویل مینگتون» هنوز در زندانند. دو نفر از شش زندانی «سن گونتن» نیز همینطور. من خودم پس از برگزاری چندین کلاس دانشگاهی در طول شش ماه،

را از شرف «حفره سیاه» نجات دهد و از کام آن بیرون کشد، وجود دارد. اگر این حادثه رخ ندهد، از روی اشعه‌های ایکسی که از آنها صادر می‌شود، مورد آزمایش و مطالعه قرار می‌دهند. سرانجام برای آخرین آزمایش، یک انسان مصنوعی را بسوی حفره سیاه می‌فرستند و حرکت او را گام بگام و مرحله به مرحله مورد دقت و بررسی قرار می‌دهند. انسان مصنوعی در هنگام حرکت در فرو رفتن در کام «حفره سیاه» وسیله دستگاه‌های برای ثبت اثر نیروی ثقل بصورت مقولها‌های بارک و سفینه فضائی می‌فرستد که دانشمندان آنها را می‌گیرند و از روی آنها به راز «حفره سیاه» پی می‌برند.

لیکن پیمان نسبت که انسان مصنوعی بیشتر در کام حفره سیاه فرو می‌رود، فرستادن پیامها دشوارتر میشود و هنگامیکه انسان مصنوعی به «افق حادثه» رسید، دیگر پیامها بکلی قطع می‌شود و از آن پس دیگر هیچ راهی برای پی بردن به سرنوشت آن وجود ندارد.

البته پیمان داستان کاملاً خیالی و برای نشان دادن نظریاتی است که دانشمندان درباره حفره‌های سیاه و ماهیت آنها دارند. (ترجمه خلاصه شده از مجله تایم) ■

از دانشگاه سان‌فرانسیسکو اخراج شد. خشونت پلیسی در محلات و جوامع سیاهپوستی دائماً بیشتر می‌شود. آدمکشهای نژاد پرستانه دیگر به حساب نمی‌آید. اتحاد ملی بر ضد نژادپرستی و اختناق سیاسی پانزده مورد اولیه نمودارهای را تحت پیگیری قرار داده است. در حالی که می‌توان صدها مورد توقیف خودسرانه، پرونده‌سازیهایی (طبق یک گزارش جدید که به سنا داده شده، «اف. بی. آی» و «سیا» در این زمینه دست داشته‌اند)، اتهام‌های دروغ و نیست‌های تجاوز از هر نوع را شمرد.

باید گفت که قانون جزای فدرال آمریکا بخصوص بر آن تناقض است و جای تفسیرهای بسیاری را باز گذاشته است. این قانون در هر حال به دولت آمریکا اجازه می‌دهد که در صورت تمایل به یک دولت پلیسی تغییر شکل دهد. مکارانه‌ترین شیوه‌ها این است که مبارزان سیاسی را به راحتی تبدیل به مجرمان جنائی می‌کنند، همه وسایلی برایشان خوب است، اما شاید هنوز چندان کافی نیست، چرا که طرح یک قانون را در دست دارند که به موجب آن هر اجتماع بیش از پنج نفر را می‌توانند بعنوان «شورش» تلقی کنند!

در فیلیم، شما را با سادرتان در محل‌های دوره کودکی‌تان، «بیرنگام» و «آلاباما» نشان می‌دهند. در سالهای ۱۹۵۰ سوءقصد‌های نژادپرستانه با بمب و سایر مواد منفجره پلاستیکی چیز رایجی بود. من فکر می‌کنم که حالا این نوع تجاوز، تا حدود زیادی کاهش یافته است. اما شما گویا چنین استنباط می‌کنید که نژادپرستی از آن موقع شدت بیشتری پیدا کرده است.

آ. د. موضوع پیچیده‌ای است. مبارزه برای احقاق حقوق مدنی و مجاهداتی از قبیل آنچه اشخاصی چون «مارتین لوتر- کینگ» انجام دادند، به از بین رفتن پاره‌ای نشانهای نژادپرستی انجامید. (کشیش پروتستان و سیاهپوست آمریکائی (۱۹۲۹-۱۹۶۸) که مبارزات پیگیر ولی آرام و

چند ماه پیش حتی «کوکلاس کلان»ها تظاهراتی با خرقه و نقاب مخصوص خود در «پلینز» شهر زادگاه کارتر انجام دادند. همه کانالهای تلویزیون و همه روزنامه‌ها هم خبرش را منتشر کردند، زیرا که در آنجا حوادثی رخ داد. کارتر در این مورد سکوت کرد و این خود استراقظی است؛ حکومت در نهان نژادپرستی را تشویق می‌کند، زیرا به نقش است. من وقایع را این‌طور تحلیل می‌کنم: مبارزات بیست ساله اخیر بعضی وجدانها را در نزد سفید پوستان بیدار کرده است و جریان به سوی یک جنبش ضد نژاد پرستانه چند نژادی پیش می‌رود.

اما کارتر اصلاً مایل به این امر نیست. این است که «کوکلاس کلان» و پلیس و دستگاه قضائی را به حال خود گذاشته است. بعضی مطبوعات را رها کرده است تا بگویند اگر بیکاری، سفیدها را آماج خود قرار داده، به این خاطر است که سیاهان مشاغل آنها را اشغال کرده‌اند. این استدلالی است که در فرانسه هم در مورد مهاجران به عمل می‌آید... مدتی دراز پدیده نژاد پرستی را این‌طور خلاصه می‌کردند که از نظر اقلیت رنگی به وسیله اکثریت سفید، اما در حقیقت، نژادپرستی بر علیه سفیدها هم انجام می‌شود. نژادپرستی برای استثمار نژادهای یک ملت به کار می‌رود تا مردمی را منافع مشترکی دارند دچار تفرقه کرده، بر علیه یکدیگر بشورانند. در ایالات متحده قشرهای حاکم تنها به قیمت جنگ نژادی است که می‌توانند آرامشی نسبی به دست آورند.

در چنین شرایطی، آزادی چگونه به دست خواهد آمد؟ آ. د. به دست خواهد آمد. پیدایش کنونی نژاد پرستی پاسخی خشمگانه به پیشرفت جنبش ترقیخواهان در ایالات متحده است. آزادی به دست خواهد آمد! سازمانی چون «اتحاد علیه نژاد پرستی و اختناق

سیاسی» که افرادی با اعتقادات و ایده‌ها لوزیها و نژادهای گوناگون را گرد هم آورده، ده سال پیش ممکن نبود به وجود بیاید. اما از طرفی به ما سیاست ضد کمونیسم کارتر فرق دارد و ما هرآنقدر است. «نبرد» او برای حقوق بشر نمونه‌ای از آن است، به این عبارت می‌گوید که «بسیار خوب، در کشور های سوسیالیستی بیکاری وجود ندارد، تحصیلات دانشگاهی رایگان است، اما ببینید که به چه قیمت گزافی اینها را به مردم می‌دهند: به قیمت گرفتن حقوق بشری اولیه آنها!»

اما این دلایل، دیگر روی مردم آمریکا تأثیر کمتری دارد، حتی دلایلی که کارتر می‌آورد. زیرا بعضی کارهای اجتماعی در کشور های سوسیالیستی، در کوبا، ویتنام یا جاهای دیگر، مردم کاملاً فقیر آمریکایی را بطور جدی جلب کرده است.

آیا این معنی را هم می‌دهد که روزی واژه «سوسیالیسم» نمایشگر امیدی برای مردم آمریکا باشد؟ آ. د. من چنین تصور می‌شود که سرمایه‌داری آمریکائی بهشتی خدشه ناپذیر و جاودانی است. تا وقتی که زیر بنای مادی کارگران، همپایه خرید بورژواها بود، می‌شد چنین تصور کرد. ولی ایکنک دوره «خردمالگان سفید خوشبخت خانگی» تمام شده است. حالا دیده می‌شود که کارگران نه تنها بر علیه سیستم اقتصادی، بلکه برضد مدیران سندیکائی که با حکومت همکاری می‌کنند، جبهه حاد و تندمی‌گیرند.

قشرهای مردم که خود را از هر مشکلی درامان فکر می‌کردند، اینک با بیکاری یا مزدهای کم روبرو می‌شوند. جوانان، جز بعضی از ممتازان آنها، دیگر کار پیدا نمی‌کنند. انحصارهای اقتصادی از خلال آنچه روزنامه‌ها اخیراً در باره نقش آنها در وقایع شیلی و کوبا فاش ساخته‌اند، به‌صورت واقعبینانه‌ی خوفناکی جلوه می‌کنند. اینها همه‌نشان می‌دهد که یک جنبش نه تنها مترقی، بلکه سوسیالیست، دیگر دور از تصور نیست و امکان گسترش در آمریکا را دارد.

حالا به خودتان برگردیم آنجا، شما دست به شکلهای تازهای از مبارزه زده‌اید. هر پانزده روز یک برنامه رادیویی برای زنان اجرا می‌کنید، در کار نوشتن کتابی: در باره «روابط بین نژاد پرستی و اختناق زنان» هستند. اینها می‌تواند دنباله‌ای بر فعالیتهای شما در فیلیم... در زنجیر» باشد؟

آ. د. تا مدتهای دراز، جنبش زنان آمریکا، هدفی جز درخواست مشاغل مسئولیت‌دار برای زنان طبقه متوسط نداشت. این جنبش اینک در کار تحولی بنیادی است. سازمانهای تازه‌ای به وجود آمده‌اند که زنان طبقه کارگر و زنان رنگین پوست را گرد هم آورده‌اند. من خود عضو «جنبش زنان برای تساوی نژادی و اقتصادی» هستم که جنبش است چند نژادی. اما اگرچه شکل این جنبشها تازه است، نبرد زنان مطلقاً تازه‌گی ندارد. جنبش «مارتین - لوتر- کینگ» کشیش را در اصل زنان به وجود آوردند. زن سیاه تا آنجا که همیشه مجبور به کار کردن بوده است (برخلاف زن سفید) همواره نقشی مهم ایفا کرده است. تا آنجا که بعضی‌ها برای پوشاندن این موضوع بدیهی افسانه «سازمانی برای سیاه» را اختراع کرده‌اند... آنچه از نظر من مهم است این است که از این پس

## زنانی که در جهان... روزا - بونور بقیه از صفحه ۲۵ (۱۸۲۲-۱۸۹۹)

«روزا- بونور» نقاش فرانسوی که در کشیدن تصویر حیوانات مهارت خاصی داشت، تعلیمات اولیه نقاشی را نزد پدرش «ریموند- بونور» فرا گرفت. این مرد- که علاوه بر هنر نقاشی، دارای افسکار آزادخواهانهای بود، از جانبداران سرخست تساوی حقوق زن و مرد محسوب می‌گشت. او علاوه بر تعلیم نقاشی به دخترش او را تشویق میکرد که مرتباً تابلوهایی تازه‌ای بکشود در نمایشگاهها شرکت نماید.

«ریموند- بونور» یکی از اعضای فعال جمعیت مترقی سن- سیمون بود که در آن زمان، عقایدشان درباره «تساوی حقوق زن و مرد» افراطی بنظر میرسید. اعضای این جمعیت معتقد بودند که امکانات تحصیل برای زن و مرد باید یکسان فراهم باشد، زن و مرد باید به یک شکل لباس بپوشند و حتی کوشش میکردند که کلیسا بقبول آند که باید علاوه بر «مسح مذکر» به یک «مسح مؤنث» هم معتقد و مؤمن باشند!

«روزا- بونور» از عقاید پدرش پیروی میکرد. او در گفتگو با یک خبرنگار اظهار داشته است: «من از این که زن هستم بقدری احساس غرور میکنم که قادر به همکاری آن نیستم. این ما هستیم که با پرورش انسان‌ها در بطن خود، به نسل بشریت امکان بقای ابدی می‌دهیم. ما تنها موجوداتی هستیم که مرگ را به زانو در آورده‌ایم و هر قدر انسان در این دنیا بمیرد، تعداد بیشتری را جایگزین آنها میکنیم، و این قدرت در عالم خلقت برآستی غرور آفرین است، و من تا واپسین دم زندگی به این رسالت خود ارج می‌گذارم و به آن افتخار میکنم!»

اثر معروف «روزا بونور» تابلوی «بازار مکاره اسپها» است. او این تابلو را وقتی که ۵۱ و یک سال داشت، کشید و در سال ۱۸۵۳ آنرا در نمایشگاهی که در پاریس ترتیب یافت- به معرض تماشای عموم گذاشت. این تابلو خیلی بیش از آنچه که در بدو امر تصور میرفت، نظر هنر شناسان و سلیقه‌های خوشفانی را جلب کرد، بنحوی که مقامات هنری انگلستان درخواست کردند آنرا به لندن بفرستند تا در آنجا هم به معرض نمایش گذاشته شود. این تابلو هنوز هم یکی از شاهکارهای نقاشی قرن نوزدهم فرانسه محسوب میگردد.

در این تابلو هیچ چیز که نشان بدهد ترسیم کننده آن یک نفر زن بوده‌است، همه چشم نمیشورد. اسپها و انسانها، به عضلاتی و خشن کشیده شده‌اند و سیمای کلی تابلو با اعتقادات و طرز فکر ترسیم کننده‌اش انطباق فراوان دارد.

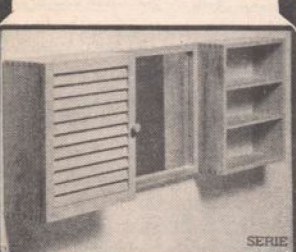
قرار دادن قدرت انسانها در برابر قدرت حیوانات، به این تابلو یک فضای باستانی و اساطیری می‌دهد، و خود «روزا بونور» هم گفته است: «فکر کشیدن چنین تابلویی در آن زمان، همواره نقشی مهم ایفا کرده است. تا آنجا که بعضی‌ها برای پوشاندن این موضوع بدیهی افسانه «سازمانی برای سیاه» را اختراع کرده‌اند... آنچه از نظر من مهم است این است که از این پس

نمی‌توان مبارزه زنان را برای آزادی خودشان، از مبارزه آنها علیه سیستم اقتصادی و نژاد پرستی تفکیک کرد. من تنها می‌توانم بگویم که از این پس

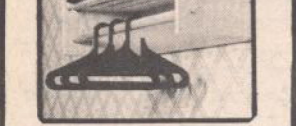
## مبلمان سوئدی مؤسسه اوشن



نیمکت مخصوص هال و راهرو برای دفتر کار و منزل



موت: هم معتقد و مؤمن باشند!



خیابان پهلوی بعداز پارک ساعی روبروی فروشگاه تعاونی نیکوکاری

خیابان شروان پلاک ۱۶  
تلفن ۶۸۲۲۸۴

وقتی در سرم پیدا شد که مشغول مطالعه و تحقیق دربارہ نژاد اسپه‌های ایرانی بودم.

## سوفی

آندر سون (۱۸۹۸-۱۸۲۳)  
از سرگذشت «سوفی»  
آندر سون، مخصوصاً از زندگی هنری او اطلاع زیادی در دست نیست، و ما فقط این را میدانیم که او در کشیدن صحنه‌هایی از زندگی روزمره استاد بوده‌است.

او بین سالهای ۱۸۵۵ تا ۱۸۹۶ نمایشگاههای متعددی از نقاشی‌های خود در لندن ترتیب داد و در این نمایشگاهها حدود ۴۰ تابلو را به معرض تماشای عموم گذاشت که برخی از آنها در حد تابلوهایی بودند که در آکادمی سلطنتی به نمایش گذاشته می‌شدند.

یکی از تابلوهایی جالب «سوفی- آندر سون» دختر بچهای است که در پشت پنجره‌ای ایستاده و مصومانه به نقطه‌ای چشم در دوخته است و این سوزهای است که بسیاری از نقاشان قرن نوزدهم، آن را بصورت‌های مختلف کشیده‌اند.

معلوم نیست که چرا نقاشی‌های قرن نوزدهم اروپا به سوز «دخترگی در مقابل لطفاً ورق بزیند

# سالن آرایش ساشا «گامبیر» کوپ، برآشینگ، توالت عروس رنگ، مش، فر با سبک جدید

سمراه نیاوران جنب فرمانداری تهران پلاک ۸۰ تلفن ۲۷۹۵۴۱

## شکجه و زندانیان سیاسی در عصر ما

بقیه از صفحه ۱۰۳

رسیدند و تمامی مدارکی را که جمع‌آوری کرده بود، مصادره نمودند. چنین سرنوشتی در انتظار شما نیز خواهد بود.»

روزنامه‌نگاران از «آرنز» تشکر کردند، چون براساس هشدارهای او بود که آنها ابتدا قیلها و مدارک را از راههای محرمانه بخارج دادگستری دمکرات مسیحی‌های «سانتیاگو»، به ما توصیه کرد از قصد عزیمت به شیلی انصراف حاصل کنیم. وی خاطر نشان ساخت که هدف ماریسک بزرگی خواهد بود.

«گاستیلو» در عین حال توجه زیادی به هدف ما نشان داد، چرا که خود وی در کاراکاس دفتری تأسیس نموده است که کارش جمع‌آوری مدارک دربارۀ موارد جریحه‌دار شدن حقوق بشر در آمریکای لاتین و پخش مدارک مذکور در سرتاسر جهان میباشد.

«اوسکار وادجیلولو» رئیس اسبق دانشگاه «مونته ویدئو» هم (که پست‌ر را فعلا یک نظامی اشغال کرده است) و ایضا در کاراکاس بحال تبعید زندگی می‌کند، ضمن اینکه معرفی نامه‌هایی برای همفکرانش در وطن خود مینوشت و به خبرنگاران میداد، توصیه کرد که: «معدالک اگر لورفتید، بدابحالتان»

تیم خبرنگاران (تهیه کنندگان مدارک کتاب) در نخستین مرحله سفر دستگیرش شد که سازمان امنیت آمریکای جنوبی تا چه حد تر و تمیز کار میکند. آنها طی دو هفته‌ای که در برزیل کاوش کردند، هتل محل اقامشان را بطور مرتب تغییر دادند. آنها با کسانی که شکنجه دیده بودند، مصاحبه کردند. بعد از پشت سر نهادن سلسله مراتب اداری، از یکی از زندانها دیدن کردند. سوار یک هواپیمای شخصی در فضای یک اردوگاه کار اجباری-که منطقه ممنوعه نظامی اعلام شده بود- پرواز کردند و در تمامی آن مدت کوشش کردند در اثنای صحبت‌های تلفنی، حرف بوداری از دهانشان بیرون نبرد، و یا چرک نویس لو دهندهای را در اطاق هتل بجا نگذارند.

«اورویستو آرنز» کاردینال «سائو پولو» به خبرنگاران توصیه کرد که اگر در گیرودار انجام مأموریتشان برایشان اتفاقی نیفتاد، آن را بحساب سهل انگاری دیکتاتورهای چکمه‌پوش آمریکای جنوبی نگذارند.

«آرنز» گفت:

«آنها در حالیکه از هر قدمی که بر میدارید، اطلاع دقیق حاصل خواهند کرد، دست شما را برای فعالیت باز خواهند گذاشت. یک کشیش فرانسوی هم که چندی قبل بدت یک هفته در اینجا مدارکی در باره نقض حقوق بشر جمع‌آوری می‌کرد، گو اینکه کمترین چوبی لای چرخ خود ندید، ولی در لحظه خروج از سرزم مأموران امنیتی سر

## زنانی که در جهان...

**پنجره** - اینهمه علاقه نشان داده‌اند، اما در تابلوی «آندرسون» تناسب اندام کودکی، هماهنگی رنگها، نگاه دخترک و بالاخره دقت در ترسیم جزئیات منحصر بفرز است. این تابلو با وجود آنکه از جمیع جهات صحنهای است از یک روپداد عادی زندگی، بازدارای جاذبه‌ای استکه توجه هر بیننده‌ای را بخود جلب میکند. قیافه دخترک بدون اینکه افشده باشد، مغموم بنظر میرسد. بقیه قسمتهای تابلو، چه از نظر رنگ و چه از نظر جا و محلی که در تابلو اشغال کرده‌اند، با این حالت دخترک هماهنگ هستند.

**پرت - موریو (۱۸۹۵-۱۸۴۱)** مکانها و افرادی که در نقاشی‌های «پرت-موریو» نشان داده شده‌اند، کاملاً مشخص هستند. او همیشه افرادی شناخته شده را، در مناسبتین محل‌ها قرار میداده، و در این مجموعه عواطف بشری را هم بنحوی می‌گنجانده است.

هم به سوی تز حقوق بشر «جیمی کارتر» رئیس جمهوری جدید آمریکا منتهی گردید. گو اینکه کارتر موفق شده سیاستش را از بدو امر به ظاهر براساس شعارهای عالی اخلاقی استوار سازد، لیکن گمان نمیرود که قربانانی قلدری از او چیزی بیشتر از صدور یک اعلامیه جدید انتظار داشته باشند.

«جیمی - کارتر» در نیویورک و در پیشگاه سازمان ملل اظهار داشت: «هر کس موظف است اگر در گوشه‌های از گوشه‌های دنیا، شخصی را در حال شکنجه شدن دید، و یا مشاهده کرد که آزادی شخصی از روی بیعدالتی سلب شده است، بریاد خود را بلند کند...»

ولی حالا حتی حنای «کارتر» هم دیگر بی‌رنگ شده است، زیرا وقتی وزارت خارجه آمریکا اثبات کرد که اکثریت ۸۲ کشوری که از آمریکا کمکهای نظامی دریافت میکنند، حقوق بشر را نقض میکنند، حکومت کارتر فقط مقدار کمکهای نظامی به اروگوئه، اتیوپی و آرژانتین را (آن هم در مجموع تنها به مبلغ ۲۹/۲ میلیون دلار) کاهش داد.

کشورهایی هم که گزارش وزارت خارجه آمریکا را توهین به خود تلقی کردند- از جمله برزیل- شخصاً از دریافت کمکهای مالی واشنگتن خودداری نمودند.

در عوض کره جنوبی و فیلیپین که در نطق‌های انتخاباتی کارتر به عنوان «عینی‌ترین نقض کنندگان حقوق بشر» داغ باطله خورده بودند، اجازه یافتند کافی‌المان سابق از زرادخانه آمریکا به خود خدمت کنند. توضیح در باره فرق بین شعارهای اخلاقی و سیاست قدرت‌طلبی واقعی را، کارتر بر عهده وزیر خارجه‌اش «ونس» محول کرد. او هم گفت:

«در هر موردی که برائرت نیاز سیاسی بخواهیم حقوق بشر را به کرسی بنشانیم، بلافاصله ناچار خواهیم شد بسیاری از مسائل اقتصادی و امنیتی را سبک و سنگین کنیم!»

«یورگ-ویدلا» رئیس شورای انقلاب نظامی آرژانتین نیز جنگ داخلی‌اش را با توسل به شعار «امنیت مقدم بر حقوق بشر» تطهیر کرده است.

این ژنرال، که بخاطر حقوق بشر، قدرت

**«امبر سیونیسیم»** - بود. هفت بار در نمایشگاههایی که از نقاشی‌های این مکتب ترتیب داده شد، شرکت کرد که اولین آن در سال ۱۸۷۴ بود. او در یک خانواده نسبتاً مرفه در شهر «پورژ» فرانسه متولد شد و بعد به پاریس رفت. او و خواهرش «ادما» از همان اوان کودکی به هنر علاقه نشان میدادند، و از همان موقع تحت تعلیم قرار گرفته و در کلیه رشته‌های نقاشی، از جمله کپی برداری از روی آثار ارزشمند در موزه «لوور» آموزش‌های لازم را دیدند.

**الیزابت - معلم «پرت» و «ادما»** امروز به نزد مادرم آمد و گفت: «خانم موریو، دختران شما دارای چنان استعدادی در نقاشی هستند که تعلیمات من نمیتواند چیزی به آنها بیاموزد. من حتم دارم که آنها انقلاب بزرگی در عالم نقاشی بوجود خواهند آورد!»

خانم «موریو» با شنیدن این حرفها، پیش از پیش در تعلیم دخترهایش ثابت قدم شدو برت را برای آموزش‌های عالی‌تر به دست استاد نقاشی «گورو و سپرد» و هم این شخص بود که «پرت» را تشویق کرد تا موضوعهای تابلوهای خود را از محیط باز و فضای آزاد انتخاب کند. «پرت» بعد موزه «لوور» را «ادوارد» - مانه» آشنا شد، و این آشنائی به یک دوستی صمیمی و فراگیری متقابل منجر گشت. «پرت» از او یاد گرفت که چطور کلی‌تر، جامع‌تر و آزادتر نقاشی کند، و «ادوارد» - مانه» هم احتمالاً تحت تأثیر این زن به کشیدن موضوع‌هایی در خارج از فضای بسته اتاق‌ها پرداخت.

«پرت» چندین بار خود را مدل نقاشی‌های «ادوارد» قرار داد. او در سال ۱۸۷۴ یکی از اعضای فعال گروه امپرسیونیست‌ها گردید که از افرادی نظیر «ژولان»، «دگا»، «مونه» و «ویستلر» تشکیل شده بود. دوستی ایشان روز بروز بیشتر و صمیمی‌تر شد.

«پل» - والر» شاعر، منتقد هنری و هنر شناس معروف فرانسوی، در باره این زن چنین نوشته است: «ویژیگی کار - پرت» موریو» در زنده بودن تابلوهایش و ترسیم ذات زندگی است. تابلوهای او را بطلهای است متقابل بین مشاهده و وجود، بین نور و خلایق، که بدون شک همه و همه جزئی از وجود ذاتی او هستند.»

## مارگارتا - پله (۱۸۸۲-۱۸۹۵)

**سارا - پله (۱۸۸۵-۱۸۰۰)** «مارگارتا - آنجلیکا - پله» و خواهرش «سارا» - میریام - پله» در جمله نقاش‌هایی هستند که با وجود داشتن چندین تابلوی ارزنده، هرگز جزو نقاشان حرفه‌ای به حساب آورده نشده‌اند.

«سارا گارتا» ششمین فرزند و آرام‌ترین کشور آمریکای جنوبی - آرام همچون قبرستان - در آوردند. یک سوم جمعیت کشور به خارج گریخت، گذشته از این، در اوروگوئه خانواده‌ای یافت نمی‌شود که حداقل یکی از اعضایش تارومار نشده باشد، شکنجه ندیده باشد و یا به قتل نرسیده باشد.

**در شماره آینده: شکنجه در اوروگوئه**

نمود. او خود نیز زن هنرمندی محسوب می‌گشت. خیلی خوب شعر می‌گفت و تابلوهای زیبایی می‌کشید. او کار خود را در سال ۱۸۵۰ به تشویق منتقد ادبی معروف «جون - داسکین» و شوهر خود موجب شده‌است که هرگز به فن خیلی برتر در نقاشی دست نیابد، اما در مقابل خیلی خوب توانسته است از عهده ترسیم احساس در تابلوهای خود بر آید.

نقاشان بزرگی نظیر «راسکین»، «فورد - مدوکس - بیرون» و دیگران از کارهای او تعجب کرده‌اند.

تابلوی «کلرک - ساندروز» و صحنهای از یک زندگی قدیمی را در انگلستان نشان می‌دهد. برای «سیدال»، شوهرش و بسیاری دیگر از جهانداران «جنش قیسل از رافائل» روش نقاشی قرون وسطائی، بی نقص محسوب می‌گشت و ارزش آن را داشت که یکبار دیگر تابلوهای به آن سبک کشیده شود. به عقیده آنها هنر قرن نوزدهم، با گرایش به سقوی ماده گرائی میرفت تا اصالت و معنویت خود را از دست بدهد، و این وظیفه نقاشان بود که جلوی چنین فاجعهای را بگیرند. آنها معتقد بودند که سبک قرون وسطائی مثل هر پدیده بدوی و استثنائی دیگر، دارای عمق، اصالت و احساس بیشتری است.

**امیلی - ماری**

**اوسبورن (۱۸۸۵-۱۸۳۴)** «امیلی - اوسبورن» چانبدار پر و پا قرص مکتب انسانیت و اخلاق، نقاشی است که سعی کرده‌است عقاید و نظریات خود را در قالب تصویرهایی از زنها بر روی بوم نقاشی بیارد. تابلوی «بی نام و بی دوست» - او - که احتمالاً بهترین اثر وی نیز شمرده می‌شود - بطور آشکار منظور ترسیم کننده خود را بیان میدارد. این تابلو همچنین نمونه بی نظیری از نقاشی روایتی انگلیسی است که

«هوگارت» آن را در قرن هیجدهم رایج ساخت و اهمیت خود را تا قرن نوزدهم هم حفظ کرد.

یک تابلوی نقاشی روایتی نظیر «بی نام و بی دوست» را بیشتر باید «خواند» تا «تماشا کرد». صحنه این تابلو بیشتر از آنکه نشان دهنده دقیق شخصیت‌هایش باشد، برانگیزنده احساسات و نمایانگر اخلاقیات مجموعه‌ای از ثبت جزئیات، و یا ترکیبی از یک سری سایه روشن‌های هنرمندانه نیست، بلکه در همان نگاه اول یک دنیا بدختی یک زن تنها از آن احساس میشود.

لباس و روسری سیاه زن به سادگی نشان میدهد که بتازگی عزا دار شده‌است. مدل قدیمی لباس او، شل از مد افتاده‌ای که بر روی شانه‌های خود انداخته است، نشانگر فقر اوست. بعلاوه او فاقد اعتماد به نفس لازم هم میباشد، چه در غیر اینصورت روی صندلی‌ئی که در گوشه سمت راست تابلو قرار دارد، می‌نشست.

اختلاف طبقاتی و جنسی بطرز بسیار گویائی در این تابلو نشان داده شده‌است. این تضادفی نیست که تصویر تنها زن دیگر تابلو، بطور نامشخصی از پشت نشان داده شده‌است. او لباسی به تن دارد که به هیچ صورتی قابل مقایسه با لباس زن جوان نمی‌باشد.

باین ترتیب جای تعجب نیست که می‌بینیم تابلوی «بی نام و بی دوست» مورد توجه فراوان چند هنر شناس قرار گرفته است، تا آنجا که بخود زحمت بررسی تابلوی یک زن نقاش را داده‌اند.

## ماری - کاسات (۱۹۲۶-۱۸۴۴)

«خواننده فیگارو» که «ماری - کاسات» آن را در سال ۱۸۸۳ ترسیم کرده است، بدون شک یکی از شاهکارهای پر لطفاً ورق بزنید

## جدید، جدید، جدید مستقیم از آمریکا

**از یکصد تار مو، تاده‌ها هزار تار مو** برای اولین بار در ایران خانمها، آقایان **MICRO THIN SKIN (ULTRA THIN SKIN)** ما مفتخریم که بعد از آمریکا تنها مؤسسه‌ای هستیم در ایران که این متد جدید را عرضه میکنیم. این متد نتیجه آخرین تلاش متخصصین مودر آمریکا میباشد که بدون عمل جراحی و بدون بافتن مو، به مو از یکصد تار مو تاده‌ها هزار تار مو روی سر شما نصب میشود. این متد بقدری طبیعی است که بنظر میرسد موهای شما مجدداً از زیر پوست سر روئیده شده و تشخیص اینکه موها طبیعی است یا نه غیر ممکن است. با لمس کردن موهای جدید، حتی خودتان فراموش میکنید که موهایتان ریخته است. با استفاده از این متد جدید با خیال راحت شنا و استحمام کنید و موهایتان را هر فرم و مدلی که دوست دارید آرایش و شانه کنید.

ایمان و اعتقاد ما به این متد جدید تاحدی است که بعد از نصب سوچناچه مورد پسندتان واقع شد وجه آنرا بپردازید.

(این متد دیگر احتیاج به مراجعه بعدی ندارد)

**ویوپوینگ راشل**

پهلوی جنب سینما آتالنتیک تلفن ۸۹۸۴۲۳

اولین مؤسسه ترسیم مودر ایران

آرایشگاههای درجه یک را از شهر ستانها بعنوان نماینده میبذیریم.



# ساعت برقی شبخواب

## در تاریکی هنگام استراحت



وقت صحیح را با نور به خواب شما منعکس میکند

«ساعت شبخواب بیدار و دارای زنگ آلارم میباشد»  
ساعت برقی شبخواب ساخت آمریکا مستقیماً با دستور تلفنی شما برای شما ارسال میگردد.



قیمت فقط ۲۹۹ تومان

هم الان با تلفنهای ۸۳۱۷۹۰-  
۸۳۲۷۷۶-۸۲۹۸۷۸ تماس بگیرید تا فوراً ساعت برای شما فرستاده شود

از شهرستانها نماینده فعال و معتبر پذیرفته میشود

## زنانی که در جهان...

این کار هنری ارزنده، به علتی که بر نویسندگان تاریخ هنر معلوم نیست، از بین رفت و فقط چند عکس سیاه و سفید غیر روزنامه است، در صورت مدل خود منعکس کند. مدل او در این نقاشی مادرش خانم «روبرت» سی-مپسون-کاسات است. نقاش در سعی خود به انعکاس هر آنچه می بیند، خیلی خوب از حدود دقیق تابلو، آینه ای که اگر چه فقط یک چهارم آن پیداست ولی روزنامه ای را که خوانده می شود در خود منعکس کرده است، و نیز قسمت پایین تصویر که به زانوهای ختم میگردد، همه و همه نشان میدهند که «کاسات» به نظریات دوستش «ادگار-دگای» و همچنین تابلوهای ژاپنی که در آن زمان در پاریس طرفداران فراوان پیدا کرده بود- اعتقاد داشته است.

## آنزلیکا- شور (۱۸۰۷-۱۷۴۱)

«آنزلیکا» در ۳۰ اکتبر ۱۷۴۱ در سوئیس متولد شد. او تنها فرزند «ژوزف-یوهان کانوفمان» نقاش معروف و صاحب تابلوی «تیرولتان» بود. «آنزلیکا» از همان اوان زندگی، استعداد نبوغ آسانی در نقاشی از خود نشان داد. در دوسالگی در آتاق کار پدرش روی کاغذ پارچه خطوطی رسم میکرد که دارای هماهنگی بودند. در هفت سالگی تابلوهای رنگ و روغن میکشید. در یازده سالگی پرتو اسفقا «کومو» را ترسیم کرد و در ۱۴ سالگی چنان از روی تابلوهای نقاشان بزرگ کپی میکرد که تشخیص اصل از بدل مشکل میشد.

«آنزلیکا» ۲۳ ساله بود که همراه پدرش به رم رفت و در آنجا با «یوهان-یوهانیم-وینکلمان» آشنا شد که نقش بسیار مؤثری در آینده او ایفا کرد. او در آنجا از افراد پولدار و سرشناسی که به ایتالیا می آمدند، پرتوهای می کشید و آوازه شهرتش چنان در اروپا پیچید که «لیدی-نورس» در سال ۱۷۶۶ از او دعوت کرد تا به انگلستان برود. «آنزلیکا» این دعوت را پذیرفت و سالهای سال در میان اشراف انگلستان زندگی کرد و با موفقیت های پی-در پی مواجه شد. در این کشور «سر-جوسو»

ارزشی است که در قرن نوزدهم کشیده شده است. نقاش نهایت سعی خود را بعمل آورده است تا حالت یک نفر را که مشغول خواندن روزنامه است، در صورت مدل خود منعکس کند. مدل او در این نقاشی مادرش خانم «روبرت» سی-مپسون-کاسات است. نقاش در سعی خود به انعکاس هر آنچه می بیند، خیلی خوب از حدود دقیق تابلو، آینه ای که اگر چه فقط یک چهارم آن پیداست ولی روزنامه ای را که خوانده می شود در خود منعکس کرده است، و نیز قسمت پایین تصویر که به زانوهای ختم میگردد، همه و همه نشان میدهند که «کاسات» به نظریات دوستش «ادگار-دگای» و همچنین تابلوهای ژاپنی که در آن زمان در پاریس طرفداران فراوان پیدا کرده بود- اعتقاد داشته است.

«ماری-کاسات» از آن دسته نقاشان زن است که با به پای بیش ازترین نقاشان هم دوره خود در پاریس قدم برداشت. او از دوستان نزدیک «مانه» و «دگای» بود و از سال ۱۸۷۹ چهار بار در نمایشگاههایی که توسط امپرسیونیست ها بر پا گردید، شرکت جست. «ماری-کاسات» علاوه بر این که نقاش نامداری بود، خدمت دیگری هم به هنر کرد: او با استفاده از دوستی خود با «الداهامری» کلکسیونر تابلوهای نقاشی، تعدادی از آثار خود و «دگای» «مانه» را به آمریکا فرستاد تا به معرض نمایش گذاشته شوند، و بساین ترتیب درهای سبک امپرسیونیسم را بر روی آمریکایی ها باز کرد.

یکی دیگر از کارهای این نقاش، همکاری او در تسلیم یک سری نقاشی های دیواری جزای نماینگانی بود که در سال ۱۸۹۳ پاریس بر پا گردید. یکی از این نقاشی ها که «ژن امروز» نام داشت، از سه قسمت با سه تابلوی بزرگ ۳-۱/۵ متر روی سه دیوار هم جوار تشکیل شده بود. تابلوی میانی، «زنی در حال چیدن میوه های علم و دانش» - تابلوی سمت چپ «دختران جوان در راه اشتها» - و تابلوی سمت راست «زن در دنیای هنر نمایشی» نام داشت.

دیگر همه زنان ما می دانند، آنچه اکنون زن زمانه ما باید بدانند، این است که در دوران احقاق حقوق اجتماعی، با موضوع تاریخی و فرهنگی خویش آشنا شود. خود را بهتر دریابد. ارزش حقیقی خویش را بشناسد. خود را، و شخصیت و هویت خود را، بشناسد. اجتماعی سیاسی خود را در بازار مبادلات روحی و فکری جامعه نفروشد، به هر ندای توخالی، به دعوتهای اجتماعی و سیاسی دهان پر کن و رنگ کن جواب مساعد ندهد، وجه المصلحه نشود، نقش زینتی تبلیغات سیاسی نشود. چگونه؟ از قالب منفی و انفعالی خویش بهدر آید، به جریانات نهان و آشکار مملکتش علاقه مند شود. بداند که هر آنچه رخ می دهد از بد و خوب، تند و ملایم، چپ و راست، به او هم به اندازه مردان، مربوط است. اگر بیعدالتی می شود، بر او هم خواهد شد. اگر آزادی لازم است، برای او هم لازم است. اگر چیزی از بیتالمال بریاد رود، از کیسه او هم می رود. اگر دیروز سیاه بود، بر او هم سیاه بود، و اگر فردا روشن است، بر او هم روشن خواهد بود. ■

وینولدز» از آنزلیکا پرتوهای ترسیم کرد که یکی از شاهکارهای هنری قرن هیجدهم انگلستان است، و پس از آن آنزلیکا از «دوشس «برانشویک» خواهر «جورج سوم» پرنس «ولز» پرتوهای کشید که برخی از آنها را هنوز هم میتوان بردیوارهای کاخ «باکینگهام» مشاهده کرد.

در سال ۱۷۶۷ یک شیاد سوئدی دل از آنزلیکا ربود و با او ازدواج کرد. چنان ازدواجی البته نمیتوانست دوام بیاورد و آنزلیکا با پرداخت ۳۰۰ پوند که در آن موقع ثروت هنگفتی محسوب میشد، از این مرد جدا شد و ۱۴ سال بعد با «آنتونیو-ژوچی» نقاش و مترجم ایتالیایی ازدواج کرد، ولی عمر این ازدواج نیز چندان طولانی نشد و شوهر او در سال ۱۷۹۵ در گذشت. آنزلیکا با وجود تخصص خود در کشیدن پرتو، تعداد زیادی تابلوهای تاریخی نیز کشیده است، و اینک نقاشی های او را در موزه «لوور» پاریس، «ارمنیتاز» لندن، «متروپولیتن» نیز موزمهای «ویکتوریا» و «آلبرت» در لندن میتوان دید.

این زن زیبا که فرقط اروپایی ها و آمریکایی ها «گوته» شاعر شهیر آلمانی، «دیسوید-گاریک» هنرپیشه بی همتای تئاتر در قرن هیجدهم، جورج سوم پادشاه انگلستان و همچنین امپراطور روسیه بود، سرانجام در نوامبر ۱۸۰۷ در سن ۶۶ سالگی دارفانی را وداع گفت و مرگ او که در شهر رم رخ داد، آنچنان فقدان پر اهمیتی تلقی گردید که در تشییع جنازش صد کشیش شرکت جستند و نافوس کلیسای «پیتر» در آمد.

آنزلیکا را در کلیسای «سن-آندر» آدل-فرا» که نزدیک کارگاه نقاشی اش بود، خاکسپار کردند. بر روی سنگ قبر او این جمله دیده میشود: «آرامگاه هنرمندترین زنان جهان» ■

## سقوط ۷۹

بقیه از صفحه ۱۹

وزیر خزانهداری (احمق است)، رئیس اتحادیه بانکهای سوئیس (دهاتی است)، قهرمان های ایران (خل است)، در واقع، من عقیدم را می گفتم و شاهزاده با تکان سر تأیید می کرد.

ظاهراً من در امتحان قبول شدم، چرا که در وسطهای ناهار، «القریشی» ناگهان مسیر صحبت را عوض کرد- از من و عقاید من به عربستان سعودی و مسائلش. براساس گفتههای شاهزاده، تمام مسائل ریشه از یک سوءتفاهم عمومی داشت: اینکه سعودی ها یک مشق عرب بیابانگرد زبان نفهم هستند که ناگهان شانس آوردند. براساس این سوءتفاهم، نتیجه گیری جهانی این بود که با آنان باید کم و بیش مثل بچهها رفتار شود. همانطور که بچهها احتیاج به قیم دارند که تا آنها را در مقابل حماقتهای کودکانه شان حفظ کند، طبیعی بود که مردم تمدن غرب هم این مسئولیت را در متمدن غرب سعودی ها به عهده بگیرند.

«القریشی» اشاره کرد که این برداشت در همه جا یکسان است: در واشنگتن، بن، نیویورک و توکیو. همه جا! و باید متوقف شود. زیرا نه تنها تحقیر آمیز بود، بلکه برای درآمد حساب نداشتی عربستان سعودی گران تمام می شد. برای مثال، واشنگتن مدتها بود که بابت برگهای خزانه که به ریاض فرخته می شد، فقط ۸ درصد بهره می داد- علی رغم این

## بیانیه شماره ۱۱

بقیه از صفحه ۱۱

خود برغم همه تضییقات مادی و معنوی ادامه دادند تا سرانجام قدرت ملت دشمنان آزادی را برانو درآورد.

ملت شریف ایران: از لفظاتیکه «ولیع امیر» سر نیزده، ما سوگند یاد کردیم و هرافت قلم را وثیقه نهادیم که درحکومت نظامیان به این دلیل که آزادی انسانها پایمال است، دست از کار بکشیم و چنین کردیم.

اکنون با توجه به نقش راهگشای مطبوعات در مبارزات ملی همچنان در کنار شما قرار داریم، تا دریناه دست توانای خلق، مقام ولای قلم را بگونه ای که خواست مردم است، پاسداری کنیم و با انعکاس هرچه وسیعتر رویدادهای مملکت جهانیان را به حقیقتی که در این مرزوبوم می گذرد واقف سازیم، و بازگو کننده راستین نبرد باشیم که ملت در مسیر آن است.

ملت شریف ایران: خون بهای زنان و مردان شهید آزادی قلم را تضمین کرد، کارگران، کارمندان و نویسندگان و خبرنگاران زحمتکش و مبارز با توجه به رسالتی که در پیشگاه ملت دارند با صراحت اعلام میدارند: به این اعتبار که آزادی مطبوعات تأمین است.

به این اعتبار که حکومت نظامی حق هیچگونه مداخله ای را پستانده بود و با قانون بیادگار مانده از روزگار کنسل لیاخوف ندارد. به این اعتبار که قوه مجریه دیگر در هیچ مسویری چون گذشته مطبوعات را به انجام خواسته های خلاف قانون و ضد مردمی مجبور نمیکند. به این اعتبار که تنها مرجع رسیدگی به جرمهای مطبوعاتی قسوه قضائیه است.

قلمها را بار دیگر به چرخش درمیآورد. کارکنان مطبوعات امیدوارند ستولان مملکت در هر دره و مقامی که هستند، بخاطر سپارند که تنها منشاء بدبختیها در جامعه ظلم و جورناشی از پایمال کردن آزادی ملت از سوی حکومت است. بخاطر سپارند که در طول تاریخ همواره استبداد را قیام مردم از پای در آورده است.

بخاطر سپارند که ستمگران همواره خود از جمله کسانی هستند که در شعله های آتش بیدادگری می سوزند و نابود میشوند. بخاطر سپارند که در نبرد بین «سر نیزده» و «قلم» پیروزی از آن قلم است. چه اراده بولادین مدافعان حق و عدالت همواره حافظ و نگهبان قلمهای آزاد است چنان که در نبرد ما این واقعیت یکبار دیگر به اثبات رسید.

ملت شریف ایران:

اینک زحمتکشان مطبوعات انجام وظیفه مقدسی را که حمایتهای بیدریغ مادی و معنوی فردر در شیفتگان آزادی بان آن را سنگین تر کرده است آغاز میکنند، با این تأکید که در شرایط جدید و در سرفقیتهای که مبارزه ملت علیه استبداد منجر به سقوط دولت نظامی و فرار خود کامگان از صحنه سیاست مین شده است، دیگر کمترین نشانه ای از تجاوز حکومت به حقوق حقه مطبوعات مشهود نگردد، و شیوهی ضد انسانی گذشته، دریناه قدرت ملت هرگز علیه مطبوعات یکبار پسرده نشود.

«هیأت مدیره سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات» در شرایط تازه ای که فراهم شده و پشتوانه آن حمایت ملت است با درود فراوان به کارگران، کارمندان و قلمزنان اعتصابی مطبوعات از آنان میخواهد که کارهای خود را از سر گیرند.

«هیأت مدیره سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات» سپاس بی حد خود را به کارگران و کارمندان با شرفی تقدیم میدارند که در واحدهای مطبوعاتی تمامی ضمیمه های مادی و معنوی را تحمل کردند، تا اعتصاب بر حق مطبوعات علیه سانسور و اختناق این چنین پرتو باشد. «هیأت مدیره سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات» سپاس حمایتهای بیدریغ پیشوایان عالیقدر مذهبی، سیاسی و اجتماعی که پاران اعتصابی را راهنما بودند و نه نشانه ابراز وفاداری به اراده توانای ملت اعلام می دارد که اعتصابیون مطبوعات هر گاه کوچکترین اثری از دخالت و تجاوز حکومت به آزادی قلم که از اجزای حقوق طبیعی ملت است، مشاهده کنند، بیدرنگ با استفاده از همه امکانات و شیوه های مبارزه فریاد اعتراض خود را بگوش جهانیان میرسانند.

زحمتکشان مطبوعات تجدید عهد می کنند، در این لحظات تاریخ ساز از نبردی که ملت در مسیر آن است، تحت هیچ شرایطی قلم را جز در خدمت خلق بکار نگیرند و در کنار ملت در سنگر مطبوعات با سلاح قلم در راه حقانیت ملت تا پیروزی نهائی مبارزه کنند، براین تعهد شرافت انسانی خود را وثیقه میگذارند.

جمعه ۱۵ دیماه ۱۳۵۷  
هیأت مدیره سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات  
محمدعلی سرفی، محمد خوانساری، بهرالدین مهن تاش، جلیل خوشخو، هرمز مالکی، جواد طالعی

می گرفت.

پیشنهاد را پذیرفت.

دوازده روز بعد، با هواپیمای «پان امریکن» به بیروت رقتم. پس از یک شب



## هوا، چون سرب سنگین است، بشتابید!

هر کس جز این گوید، یاوه بافته است، یا مسیر تاریخ را دریافته. اگر مادر ایران شاهد انقلابی بی‌همتا هستیم که از نظر عمق و نیرو و توانائی، حتی از انقلاب مشروطیت نیز، بسی برتر و والاتر است، جهانیان با حیرت و شگفتی، شاهد «بهار اسلام» هستند. ابعاد این نهضت اسلامی و معنوی، بی‌شک گسترده‌تر از آنست که در چار دیواری ایران محدود و محصور شود. نه تنها ما، بلکه همه مبارزان جهان، همه ستم‌دیدگان، همه دلدادگان عدل و داد، مدیون این تجدید

دینی است، خود پشوانه‌آدامه و رشد و گسترش و استحکام آن نیز هست، و نیز ضامن وحدت و همبستگی آحاد و افراد ملت. انقلاب ایران، با وجود تنوع ابعاد آن، با ندای «الله اکبر» بدین پایه از عظمت و قدرت رسیده است. این نکته تاریخی را نیز هرگز فراموش نکنیم!

\*\*\*

ملت برای شهیدان خود نگریست که بر جلا داد باید گریست، نه آنکه بر سر دار نیز به مرگ می‌بخشد. آنهمه گاز اشک‌آور آمریکائی

میتوان سرد، لیکن خون را، خونها را فراموش نکنیم و حرمت شهیدان را پاس بداریم، با احترام به راه حقشان. فرزانه‌ای گفته است: «با گلاب، انقلاب نمی‌کنند!»

آنکه این سخن می‌گوید، «گلاب قمصر» را نمی‌شناسد! گوئی، نه تنها در «قمصر» بلکه در هر شهر و روستای دیگر این کشور نیز، گل‌های سرخ راه، خون سرخ شهیدان امسال و دیسال و پریسال، و آنهمه سالهای خونالود دیگر، در آوندها جاری است. مگر

با اینهمه این سخن درست است که: «به گلاب، انقلاب نمی‌کنند!» کمتر ملتی، د کمتر انقلاب آفرینش، اینهمه خون نشا درخت بارور آزادی کرده است. حرمت هر قطره قطره‌اش را، پاس بداریم، با پیروی کلام حق شهیدان. این زندگی بر ما حرام با اگر آرمان مقدس‌شان را زندگی نابخشودنی و گرنه برای چه زیستایم و زندایم؟

\*\*\*

با هر تعریف و تعبیری که از «انقلاب» داشته باشیم، اکنون دیگر سخنی را که



— به مدرسه نرفته، چرا که درس‌های کوچه و خیابان، آموزنده‌تر است....



— کودک خفته است، اما مادرش، هنوز خسته نشده است....



— با فرزندش آمده است تا شاهد مبارزه ملت باشد، و هرگز زیر یوغ استبداد نرود.



— هنوز پستانک بردهان دارد، اما او هم با هر جرعه شیریه که مینوشد، طعم آزادی را می‌چشد....

ندیدهایم؟ مگر ندیدهایم هزاران خواهر خویش راه، که گلاب قمصر، بر سر و چهره برداران خود نثار میکردند؟



— یکی شعار مینویسد، دیگری نماز می‌گذارد، سومی وضو میگیرد.... و همه رهرو یک راه‌اند: راه آزادی!

نیز، تنها برای گریستن بر حال دژخیمان به کار آمد. اما انقلاب ایران، در عین حال، آمیزه‌ای از اشک و خون است: اشکها را اینک پشوانه اصیل انقلاب ایران، شعائر

دیگر نیست، و همه «ما» است... اما این «نظام نو» به یک روزه بنیان نمی‌گیرد. حتی بعد از پیروزی انقلاب کارها نیز در پیش داریم، کارهای سترگ... وجدان انقلابی، در عین حال، فروتنی است در مورد خویشتن، و احترام در مورد دیگران، فروتنی حکم می‌کند که خود را خدا نکرده، یک لحظه نیز برتر از هیچکس ندانیم، چرا که یک انقلاب برآستی ملی، از نیروی ملت نشأت می‌گیرد، که حاصل جمع نیروی

شورش و طغیان نیست، بلکه انقلاب است! انقلابی که حاصل و ثمره آن، میباید «گذر از یک نظام رو به زوال و انحطاط» باشد «به سوی نظامی نو»، و نه کمتر از آن. بنیادهای اصیل این «نظام نو» را، ملت در کوچه و خیابان با خون خود نوشته‌اند، و رهبران مذهبی و سیاسی، بارها و بارها بر آنچه ملت میخواهد، تاکید کرده‌اند. آنچه اکنون میباید همه توجه ما را جلب کند، «آگاهی و وجدان انقلابی» است. ما در همه ابعاد زندگی ملی و اجتماعی خویش

بهدن، «من» را در «ما» دیدن، که در نماز «من» نیست، و همه «ما» است... اما این «نظام نو» به یک روزه بنیان نمی‌گیرد. حتی بعد از پیروزی انقلاب کارها نیز در پیش داریم، کارهای سترگ... وجدان انقلابی، در عین حال، فروتنی است در مورد خویشتن، و احترام در مورد دیگران، فروتنی حکم می‌کند که خود را خدا نکرده، یک لحظه نیز برتر از هیچکس ندانیم، چرا که یک انقلاب برآستی ملی، از نیروی ملت نشأت می‌گیرد، که حاصل جمع نیروی



— مشت‌ها گره شده تا فرزندان ما، درکشوری آزاد، آباد و مستقل زندگی کنند.

همه افراد است، و نه ارث و میراث کسی یا کسانی و گروهی. افراد انقلابی راستین نیز تا هنگامیکه در مسیر این موج عظیم حرکت می‌کنند، شایسته صفت «انقلابی» هستند. مسیر ملت را نیز، اکثریت افراد ملت تعیین می‌کند، و در حساب نهائی، داور همواره ملت

لطفاً ورق بزنید

— فردوسی، بیدار شو! ملت حماسه دیگری آفریده است....

به یک شیوه اندیشه و تفکر، یک شیوه زیست انقلابی نیاز داریم. این شیوه نو برای اندیشیدن و زیستن را نیز، ملت حتی پیش از پیروزی نهائی انقلاب به همه ما آموخته است: فداکاری، بردباری و شکیبائی، مقاومت و استقامت، یاری به همدیگر و تعاون، وداع با تنگ‌نظریها و خودبینی‌ها، پرهیز و حذر از هر گونه تکروی، با هم بودن و همیشه با هم

## هوا، چون سرب سنگین است بشتابید!

است. فروتنی انقلابی، حکم می‌کند که به رأی و اعتقاد و راه و ایمان اکثریت افراد جامعه احترام بگذاریم. چوب لای چرخ نباشیم، آدمهای جزمی یک بعدی نباشیم، به عقاید و اعتقادات دیگران احترام بگذاریم، گوش شنوا برای شنیدن هر سخن و کلامی داشته باشیم، سخت‌ترین مخالفت‌ها را تحمل کنیم، هر لحظه آماده باشیم که با تغییر شرایط و مقتضیات اجتماعی، در عقاید و شیوه مبارزه خود و نحوه خدمت به آرمانهای ملت، تجدید نظر کنیم، و همواره مسیری را بر گزینیم که به تحقق آرمانها و هدفهای اصل و اصلی ملت یاری میرساند.

فروتنی انقلابی، در عین حال حفظ و مراعات سخت‌ترین و دقیق‌ترین انضباطها در هر ارگان کار است. تنها دیکتاتوری است که بسا تحمیل یک نظم فرمان داده شده، خود را از نظم و انضباط توده‌های مردم بی‌نیاز مینماید. دموکراسی راستین، از آثارشسیسم و هرج و مرج، همانقدر ضربه و آسیب می‌بیند که از استبداد.

نمونه‌ای از این نظم و انضباط انقلابی را، مردم در همین روزها، در زندگی روزانه خود نشان داده‌اند: در تشکیل شرکت‌های تعاونی اسلامی، در صفهای نخت، در جمع کردن آشغال‌های شهر و محله‌شان و حفظ بهداشت، در هشیاری‌شان برای حفظ امنیت شهر و محله‌شان، در یاری به یکدیگر، در رسوا کردن توطئه‌های آتش سوزی و... این نظم و انضباط انقلابی، خود حماسه‌ای است. گرامی‌اش بداریم!

اما احترام به دیگران، معنی و مفهومش نه تنها راضی شدن به حق خود، بلکه گذشتن از حق خویش به خاطر دیگران است. آنکه، به هنگام ضرورت نان خود را با همسایه‌اش تقسیم می‌کند، انقلابی‌تر است تا آنکه مدام شعارهای به اصطلاح انقلابی بلفور می‌کند، و همواره حق با کسی است که عمل می‌کند... احترام به دیگران - به عنوان یک اصل انقلابی - معنی و مفهومش این است که به بهانه مبارزه با استبداد و دیکتاتوری، خود مبلغ استبداد دیگری نباشیم، نه در اندیشه، نه در عمل. آزادی، ارث و میراث شخصی کسی نیست. مبلغ آزادی، پیش و بیش از آنکه به خود حق بدهد، به دیگران حق میدهد. هر انقلابی که به نام آزادی آغاز میگردد، اگر بخواهد که در سراب نفلطد، میباید که آزادی را امری تجزیه ناپذیر برای خود و دیگران بشمارد. مفهوم وحدت، البته قالبی شدن آدمها و اندیشه‌هایشان نیست. هر کس حق دارد اعتقاد و عقیده‌ای متفاوت با من داشته باشد و آزادانه، این عقیده‌اش را بیان کند. پنج انگشت برادرند، اما برابر نیستند. اما به بهانه آزادی، ایجاد تفرقه و تشتت، کار موربانه کردن است، و **اصولاً** همه چیز را میخورد، جز غم صاحبخانه را...» آنکه به بهانه آزادی، چند دستگی ایجاد کند، آنهم در روزهایی که مردم بیش از هر چیز به وحدت نیاز دارند - بی‌انتم لال - به خون شهیدان تف کرده است...!

روحیه انقلابی، در عین حال، با هر نوع فرصت طلبی، آب را به قصد ماهی گرفتن، گل آلوده ساختن، عوامفریبی، و چپ‌گرایی کودکان نیز مبارزه می‌کند. سبیل که بپایند، ف.دشت

## هر جا کاشته شدی، گل بده! بقیه از صفحه ۱۱

چارچوب جامعه نو و خواسته‌های آن. تصفیه حساب‌های گذشته را، بگذاریم برای آینده نزدیک. این کار را ملت در ابعادی گسترده‌تر آغاز کرده، و هنگامی که به یاری خداوند به پیروزی نهائی برسد حساب ابعاد کوچک‌تر را نیز خواهد رسید. قاضی و داور نهائی نیز، بهر حال اکثریت ملت است و هر کسی - اگر از سر کوبته‌بینی، سر لجاج داشته باشد - لابد به رأی و فرمان ملت، گردن خواهد نهاد. البته مطابق مدروز سخن گفتن، چندان هم دشوار نیست، یا دست کم به یاری شگردهای کلامی، دشوار نیست، لیکن عوامفریبی است. و ما اهلس نیستیم!

همه کسانیکه، در شرایط حساس کنونی، مفاصا حساب تاریخ فسیل را، از دیگران میخواهند، به نظر ما اشتباه می‌کنند. امروزه روز، از مردمان زنده - زنده فعلاً البته! - باید بخواهیم که در لحظه، در حال، یعنی همین امروز چه می‌کنند؟ پیش کشیدن پرونده‌های معوقه، در شرایط کنونی - و فعلاً البته - هیچ دردی را دوا نمی‌کند، جز درد کسانانی را که در دشان یگانگی و وحدت ملت است، و درمان موهوم‌شان، تفرقه و تشتت این ملت.

البته هر کس، به نوبت خویش، و در مورد خاص خویش، میباید که مفاصا حساب عمر خویش را امضاء کند. برخی‌ها، با مرگ خویش، امضاء کردند، و حساب‌شان از حساب مازنده‌ها - که زندگی آینده‌مان را، مدیون آنان هستیم - جدا است. ذره را، گرچه خویشاوندی نزدیکی با دریا است، اما نباید گستاخی چندان باشد که خود را با دریا قیاس کند.

و اما برگردیم به «زن‌روز»... همچنانکه گفتیم، این شماره مجله - جز چند صفحه آن - یادگاری است از گذشته‌ای که گرچه خیلی نزدیک است، اما انقلاب ملت، حالا دیگر آنرا به خیلی دورترها پرتاب کرده است. شماره‌های آینده، به یاری گروهی نو از نویسندگان و مترجمان و... - لابد، یک کمی بهتر خواهد شد، و البته تا حدودی که عقل ناقص این گروه قد کرده‌ایم که در آینده نیز ادامه خواهد یافت. پیام صادقانه ما به همه زنان و مردانی که بدین آب و خاک دل میسوزانند، تنها دو کلمه است: «یاری‌مان دهید!» گوی و میدانی آماده است، چابک سواران را گویایند، که البته خواهند آمد، و این امانت از ما خواهند گرفت، و بدانسان قلم خواهند زد که خود میخواهند و ملت میخواهد. گفته‌اند که: «هر جا کاشته شدی، گل بده!» مانیز، جز این نخواهیم کرد، که امروز، روز عمل است، هر چند کوچک، و اگر حاصل تلاش‌مان، خدانکرده، خرزهره بود، باغبانان آینده کم نخواهند بود. کار ما فعلاً از دست ندادن باغچه است، به انتظار باغبانانی بهتر. و اما، صاحب این قلم، میخواهد آزاد باشد به معنی راستین کلمه. آزاد از هر گونه وابستگی، آزاد از هر نوع قید و بندی که ربع قرن بردست و پای همه‌مان در پیچیده بود. آزاد از هر گونه خودپسندی و تفرعن روشنفکرانه! آزاد. از هر اندیشه‌ای که هدفش خیر و صلاح این آب و خاک نباشد.

سالها و روزهای بسیاری را به انتظار مانده‌ایم: به انتظار این بهترین بهار! سالهای دشواری بود، مگر نه؟ اما چه باک؟ روزها گر رفت، گورو، باک نیست! تو بمان، ای آنکه چون تو، پاک نیست! هامون



# چای یا قهوه با کافی میت واقعاً می‌چسبند

در منزل یا در محل کار از میهمانان خود با کافی میت پذیرائی کنید.

محصولی از کارنیشنل بین المللی

# ارمغان زمستانی

## ناسیونال



### بخاری برقی جدید ناسیونال

#### بادستگاه ایمنی اتوماتیک Safety-matic

- بخاری برقی جدید ناسیونال مجهز به سیستم "Safety-matic" کنترل اتوماتیک که در صورت برگشتن روی زمین بطور خودکار خاموش شده ، در نتیجه هرگز ایجاد آتش سوزی نمیکند .
- بخاری برقی جدید ناسیونال در سه اندازه مختلف با قدرت های ۱۵۰۰، ۲۰۰۰ و ۲۴۰۰ وات .
- بخاری برقی جدید ناسیونال با دستگاه مخصوص الکتریکی ، تمام الکتریسته را به حرارت تبدیل کرده و گرما را بطور یکنواخت در تمام جهات پخش میکند .

### کرسی برقی ناسیونال

- مجهز به دولامپ مادون قرمز که علاوه بر گرمای مطبوع دارای خواص طبی بی نظیر است .
- مجهز به ترموستات اتوماتیک حرارتی و کلید چند مرحله ای .
- با ۶۵۰ وات قدرت .
- با مصرف برق ۱/۵ ریال در ساعت با صرفه تراز هر وسیله حرارتی دیگری است .
- همراه با شبکه ایمنی قابل نصب بر روی هر نوع کرسی .

#### چه امسال و چه هر سال ، کرسی فقط ناسیونال



شرکت تجاری کوفرد (ناسیونال) - خیابان کورش کبیر - سه راه تخت جمشید ساختمان ناسیونال  
 تلفن ۵-۲۶۹۰۵۱۱ سرویس مرکزی ناسیونال - خیابان کورش کبیر - سه راه تخت جمشید  
 مقابل ساختمان ناسیونال تلفن: ۷۵۲۶۱۴ - ۷۶۰۱۰۸



### دیجستيو



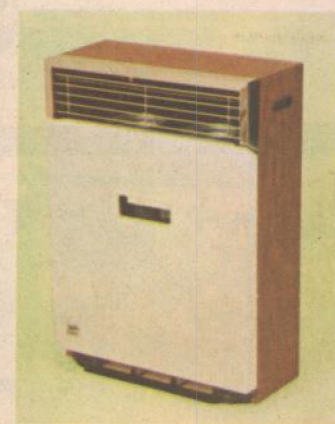
### دیجستيو

محصولی از مکویته

### مکویته

انگلستان

# تاکنون نفت به این زیبایی نسوخته است!!



بخاری رادیانت والور  
مدل ۱۴۵ - نفت سوز با جای مخصوص پخت و پز  
• مجهز به وسیله ایمنی مخصوص که باعث کج شدن  
یا واژگون شدن، بخاری را خاموش میکند  
• بازده ۲/۶ کیلو وات (۸۹۰۰ بی تی یو در ساعت)

بخاری هیت مایسر پرتابل والور  
مدل ۱۰۰ - نفت سوز  
• بازده ۱/۳ کیلو وات (۴۴۰۰ بی تی یو  
در ساعت)  
• ظرفیت منبع ۴/۲۵ لیتر

طلای سیاه در قالب والور، مشتاقانه پرحرارت و  
باشکوه میسوزد.

بخاریهای والور:

**کامل ترین:** در اندازه ها و مدل های متعدد. قابل انتقال  
(پرتابل).  
**مدرن ترین:** با طرحها و رنگهای استثنائی و دکور شومینه.  
**کارا ترین:** دارای منبع بزرگ برای ۵۰ ساعت سوخت مداوم.  
**گرم ترین:** با بازده حرارتی ۱۰۰۰۰ بی تی یو در ساعت.  
**کم خرج ترین:** با مصرف متوسط هر ۶ ساعت یک لیتر نفت در  
حرارت ملایم.

بخاریهای نفت سوز و گاز سوز والور ساخت انگلستان

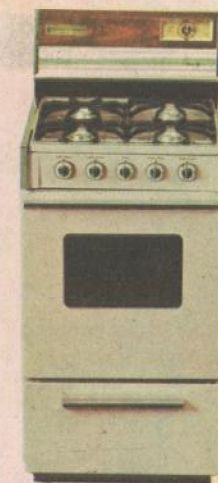
**گرمای والورا**

والور: مجلل و باشکوه، پرحرارت و کم مصرف

نماینده انحصاری در ایران: شرکت مهندسی و بازرگانی پارس - خیابان حافظ کوچه آرژانتین شماره ۴/۱. تلفن: ۸۲۹۴۵۵ - ۸۲۸۳۰۱

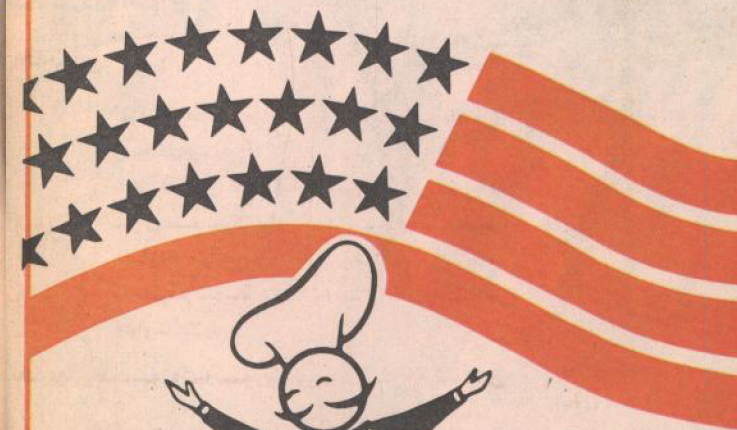
# ماژیک شف

اجاق گازی که فقط آمریکا قادر به تولید آنست



طراحان و متخصصان "ماژیک شف" با بررسی کافی  
و آگاهی از سلیقه و نیاز خانواده ها و خانمهای  
خانه دار سراسر جهان، مدل های مختلف اجاق گاز  
ماژیک شف را در اندازه های دلخواه، رنگ های ایده آل  
و هماهنگ با فضای هر آشپزخانه طراحی کرده اند.  
۷۶ درصد از خریداران لوازم خانگی، در سراسر  
آمریکا و ۷۰ کشور جهان، اجاق گاز ماژیک شف  
را برگزیده اند.

... و اکنون گروه «چندین» با خدماتی ارزنده  
عرضه کننده این اجاق گاز استثنائی در ایران است.



ماژیک شف  
Magic Chef®

# آناهیتای من ... با کاملترین تجهیزات آشپزی و ایمنی

آناهیتا از لحاظ تجهیزات ایمنی اجاق کاملا مطمئن است. کلیه شعله ها بافندک الکترونیکی روشن میشوند و همه شعله ها مجهز به ترموکوپل هستند تا به مجرد خاموش شدن هر یک از آنها جریان گاز را قطع و از تراکم آن جلوگیری کنند. بهمین جهت باداشتن آناهیتا، خیال من کاملا از خطرات ناشی از گاز راحت است.

اجاق ماندانا هم تمام مشخصات آناهیتا را دارد، غیر از آنکه بجای پنج شعله، دارای چهار شعله است.

از طرف دیگر، آردل دارای سرویس منظمی هم هست که هر وقت به آن نیاز داشته باشم فوراً احتیاجات مرا از نظر سرویس و قطعات یدکی رفع میکند.

**آردل**  
HOME APPLIANCES

تهیه کننده مطمئن ترین لوازم منزل



بالین رفت و آمدی که ماداریم فقط آناهیتا است که میتواند جوابگوی خانواده ما باشد.

یکی از پنج شعله بالای آناهیتا پلوپز است. و چه چیزی میتواند متنوع تر و خوشمزه تر از غذاهائی باشد که مالیرانی ها با برنج تهیه میکنند.

چهار شعله دیگر آناهیتا با اندازه های بزرگ و کوچک خود حرارت های متفاوتی را برای پخت و پز در اختیار من میگذارند و صفحه بالای آن برخلاف اجاقهای خارجی باندازه کافی جادار و فراخ است تا من بتوانم دیگر وقابلمه های خود را در هر اندازه روی آن بگذارم.

و اگر بخواهم غذای مخصوصی تهیه کنم، فراجاق آناهیتا کاملا مجهز است. فراجاق آناهیتا دوشعله دارد: در بالا شعله گریل با جوجه گردان، که من با آن جوجه کباب درست میکنم و همراه با سبب زمینی تنوری، پیاز و هویج سرو میکنم. و شعله فر در پائین که با آن کیک و تمام غذاهای خارجی و حتی ماهی کباب تهیه میکنم.

جهت کسب اطلاعات بیشتر و اخذ کاتالوگ لطفاً کتب نامبر کنید. آدرس صندوق پستی ۴۴۴ تهران ارسال فرمایید.  
نام و نام خانوادگی: \_\_\_\_\_  
تلفن: \_\_\_\_\_  
شماره: \_\_\_\_\_



**رونتا مجموعه آسایش**



## آسایش کامل رابه ارزش روونتا بخرید

بمنفع شماست کمی گرانترا اما لوازم خانگی کامل و واقعی بخرید  
اطو بخار روونتتا با سیستم کمپرس بخار  
سشوار روونتتا با المنت مقاوم و درجات مختلف حرارت و هوا  
دیگر محصولات روونتتا: توستر، تخم مرغ پز، قهوه جوش  
ماست بند، جوجه سرخ کن، استیک پز با تکنیکهای انحصاری و  
پیشرفته بشما امکان میدهد آسوده تر زندگی کنید.

رونتا و خانم خونه با هم  
مدیرترین تیم خانه داری رو تشکیل میدن



# ستاره ها چه میگویند

از شنبه ۲۳ دی تا جمعه ۲۹ دی ماه ۱۳۵۷  
بشما چگونه خواهد گذشت؟

برای حل یک مسئله حساس باید با دقت و منطق قوی دست بکار شوید. در زمینه عشق و احساسات صبور و با انصاف باشید. مجردها ملاقاتهای جالبی در انتظار دارند. بیشتر مطالعه کنید. کارهای خلاقه با موفقیت توأم خواهد بود. با متولد خردادماه تفاهم کامل خواهید داشت. هر نوع ورزش، بخصوص پیادهروی برایتان لازم است. کار امروز را به فردا محول نکنید زیرا بزودی بر مقدار کارهایتان افزوده میشود.

وقتی کم حوصله و عصبی هستید هیچ تغییری در برنامه زندگی خود ایجاد نکنید. احتمالاً در این هفته ناراضی و مضطرب خواهید بود، گاه بی جهت دچار حسادت میشوید ولی این حالات روحی گذرا است و بزودی روابط با شخص مورد علاقتان مستحکم و بسایات میشود. با افراد خانواده و بخصوص متولد شهریور ماه تفاهم کامل خواهید داشت. کارهایتان را با تأمل و تفکر انجام دهید. موفقیت شغلی خود را بهبود میبخشید و مسوولیتهای جدیدی بعهده میگیرید.

چند مانع یا اتفاق جزئی نباید باعث دلسردی شما گردند، بازم پایداری و مقاومت کنید. در زمینه عشق و احساسات اوضاع یکنواخت نخواهد بود، بهتر است طوری رفتار کنید که حسادت او تحریک نشود. بالاخره برای یک مسئله خانوادگی راه حل مناسبی پیدا میکنید، بیشتر با متولد مردادماه معاشرت کنید. موقعیت مناسبی است برای طرح نقشههای جدید ولی فعلاً از قبول مسوولیتهای دشوار بپرهیزید. وضع مادی شما رو به بهبود است.

پیوندهای محبت مستحکمتر میشود. مجردها ازدواج یا ثباتی در انتظار دارند. در زمینه عشق و احساسات شادی و شانس در کنارتان خواهند بود. برای مسائل خانوادگی راهحلهای مناسبی پیدا میکنید. ناصح و راهنمایان متولد شهریورماه را بپذیرید. کار را با استراحت توأم کنید تا خستگی شما را از پای در نیاورد. در حال حاضر گرفتاری مالی نخواهد داشت. به هیچکس اجازه دخالت در زندگی خصوصیتان ندهید.

به وعدههای کسانی که خوبی نمیشناسید اعتماد نکنید. روابط عاطفی شما پر جنب و جوش ولی در عین حال دلپذیر خواهد بود. در زندگی شما تنوعی ایجاد میشود. در محیط خانواده زیاد پرتوقع نباشید. با متولد میزماه تفاهم کامل خواهید داشت. برای مسائل جزئی و کم اهمیت خودتان را زیاد عذاب ندهید. در زمینه شغلی بدون صبر و احتیاط هیچ تصمیمی نگیرید. وضع مالی رو به بهبود خواهد رفت.

شما نیاز به استقلال بیشتری دارید تا بتوانید دامنه معلومات خود را گسترش دهید، ادامه تحصیل دهید و احیاناً کاری دست و پا کنید. مجردها ملاقاتهای جدید در پیش دارند، البته از عشق آتشین و ناگهانی خبری نیست ولی پیوندی جدی و بادوام ایجاد میشود. برایتان چند مهمان میرسد. با متولد آبان ماه تفاهم خواهید داشت. مسوولیتهایی را که بعهده گرفتارید به نحو احسن انجام میدهید.



مهر



فردین



آبان



اردیبهشت



آذر



خرداد



دی



تیر



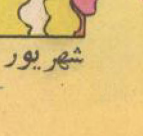
بهمن



امرداد



اسفند



شهریور

چند پیشنهاد جالب دریافت میکنید، در موردشان بیشتر مطالعه کنید ولی بهیچ وجه نباید چشم بسته قبولی خود را اعلام کنید، برای خانه خود تصمیمهایی میگیرید. با متولد آذرماه تفاهم کامل خواهید داشت. اگر به سلامت خسرو علاقمندید شب زندهداری نکنید. کارهایتان را طبق برنامتان دقیقاً انجام دهید. افراد با صلاحیتی از شما حمایت و طرفدار خواهند کرد. برای راهنماییهای متولد اردیبهشت ماه ارزش قائل شوید.

روابط عاطفی شما با جنب و جوش توأم میشود، برای برقرار کردن آرامش دوباره، لازم است برای شخصیت شریک زندگیتان احترام بیشتری قائل شوید، دوستان نقش مهمی در زندگیتان ایفاء میکنند. در محیط خانواده اوضاع کمی بحرانی است ولی در کنار متولد اسفندماه احساس آرامش کامل خواهید کرد. در همه زمینها بیمه مبانروی توصیه میشود، افکار جالب، پشتکار و فعالیت، باعث موفقیت شغلی شما میگردد.

شما به اندازه کافی کار و گرفتاری شخصی دارید، بهترین مسوولیتهای دیگران را بخودشان واگذار کنید. ملاقاتی مهمی در انتظار دارید، اسرار خود را به کسانی که بی تمیزشناسید نسپارید، از جر و بحث کردن در محیط خانوادگی بپرهیزید. با متولد فروردین ماه ملاقاتهای سازنده خواهید داشت. در زمینه شغلی با تغییرات مثبتی مواجه میشوید. قرار است تصمیمی بگیرید، آنچه که به خودتان الهام محسوسترین است.

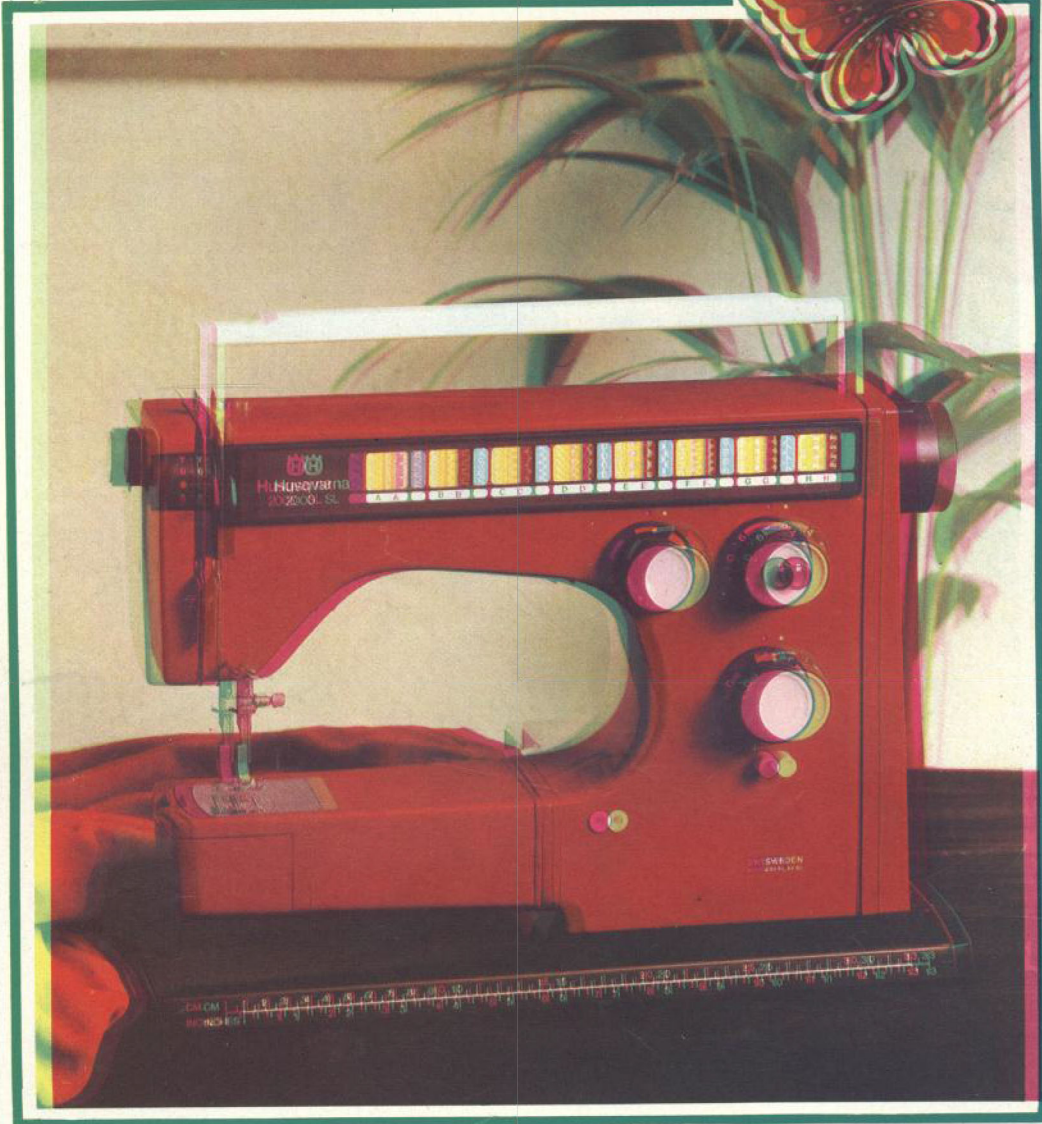
نقشمعانی را که مناسب تشخیص میدهید بدون اتلاف وقت و کنبه در جمع بیش از همیشه مورد احترام و توجه واقع میشوید دوستان خود تفاهم کامل خواهید داشت، هم چنین با افراد خانوادگی مخصوص متولدین اسفندماه. بیماریهای جزئی را هم نباید مراقبت قرار داد. تجربههای گذشته به کمکتان میآیند و موفقیتتان میگردد. بخصوص اگر مطابق نظم خاص عمل کنید. قابل توجهی پول بدستان میرسد.

خود را با موقعیتهای جدید وفق دهید و آنچه را که منافع منطقی تشخیص میدهید انجام دهید. با حسادتهای بیجا صمیمیت موجود میان خود و شخص مورد علاقتان صبر نزنید. در زمینه مالی محتاط باشید، ممکن است با چند آذ جدید دچار اختلاف عقیده شوید. در محیط خانواده هم بحثهایی میشود. با متولد فروردین ماه تفاهم کامل خواهید داشت. در زمینه مالی محتاط باشید.

با اطرافیان خود رفتار صمیمانهتری داشته باشید. مجردها ازدواج تصمیم مهمی خواهند گرفت. هر چند هم مشغول و باشید باز دلیل تمیشت دوستان قدیمی و صمیمی خود را خواهید پذیرد، با افراد خانواده و متولد اردیبهشت ماه تفاهم کامل خواهید داشت. اراده قوی و پشتکار باعث پیشبرد هدفهای شما میگردد مالی رو به بهبود است. یک نفر در راه دور منتظر نامهای از جانب شماست.

# سکوارنا 2000 SL

هر لباسی را با هر طرح و مدلی که میخواهید بدوزید و هر طور آرزو دارید گل دوزی کنید.



نمایشگاه مرکزی سکوارنا تهران - خیابان شاه - تلفن ۶۴۹۹۷۹ - ۶۴۸۸۸۵

- لنگرود - فروشگاه شریعتی - خیابان رضاشاه کبیر ۳۹۰
- مسجد سلیمان - فروشگاه انوشیروانی - بازار مرکزی ۱۷۵
- مشهد - فروشگاه زوکی - خیابان پهلوی ۲۵۴۲۲
- میانه - فروشگاه عسکری بازار مشیر
- نجف آباد - فروشگاه یمانی - بازار
- نیشابور - فروشگاه گلستان - خیابان فردوسی جنوبی ۲۶۸۵
- همدان - فروشگاه بطحائی - خیابان بوعلی ۴۳۹ - ۹۱۲۰۰
- همایونشهر - فروشگاه توسلی - میدان پهلوی ۳۲۸۳
- یزد - فروشگاه چشمک میدان شاهنشاهی ۶۷۷۷
- جالوس - فروشگاه لوکس خیابان شاه ۲۷۴۶



## نمایشگاه شهرستانها

- کاز - فروشگاه حلبی چهارراه سینما سعدی ۳۴۵۸۱
- تهران - فروشگاه خیام ۵۹۲۷۵۵
- دانشگاه - فروشگاه دانا زاده - خیابان منوچهری ۳۱۸
- روین - آموزشگاه خیاطی نوین - خیابان پیغمبریه ۳۱۴۹
- فروشگاه سنجیده - سراه آذر ۳۱۵۹
- فروشگاه فیروز بخش - درب زنجیر ۴۲۰۲
- فروشگاه تقوی - خیابان کاظمی ۲۱۱۹
- آموزشگاه خیاطی مهران - خیابان شهناز
- فروشگاه احمدیان خیابان شاه
- فروشگاه زبادلو - پاساژ شریکی ۲۴۴۷



کاملاً معتقد شدم:  
"شامپو گل‌مو بازرده تخم مرغ  
محتوی لسیتین طبیعی و خالص  
موها را سالم و شفاف نگه‌میدارد  
از ریشه مو تا نوک مو."



مراقبت از مو با شستن آغاز میشود

با فرمول جدید در بسته بندی جدید

شامپو گل‌مو

بازرده تخم مرغ

